بررسی روابط سیاسی ایران و امریکا

ایالات متحدهٔ

(۱۳۴۷-۱۳۳۲ ش)

با نگاهی به اسناد وزارت امور خارجه

حمید رضا بداقی

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بررسی روابط سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا

(۱۳۴۷-۱۳۳۲ ش)

با نگاهی به اسناد وزارت امور خارجه

حمیدرضا بداقی

مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی
تهران - بهار ۱۳۸۷

فهرستنویسی پیش از انتشار

سرشناسه: بداقی، حمیدرضا، ۱۳۴۶ -
عنوان و نام پدیدآور: بررسی روابط سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا (۱۳۴۷-۱۳۳۲ ش) نگاهی به اسناد وزارت امور خارجه / حمیدرضا بداقی؛ [برای] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی [وزارت امور خارجه].
مشخصات نشر: تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۷.
مشخصات ظاهری: ۲۵۹ ص.
شابک: 978-964-361-431-7
بها: ۲۶۰۰۰ ریال
وضعیت فهرستنویسی: فیپا.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۵۱-۲۴۷.
موضوع: ایالات متحده ـ روابط خارجی ـ ایران ـ اسناد.
موضوع: ایران ـ روابط خارجی ـ ایالات متحده ـ اسناد و مدارک.
موضوع: ایران ـ تاریخ پهلوی، ۱۳۵۷-۱۳۲۰ ـ دخالت ایالات متحده ـ اسناد و مدارک.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات.
شناسه افزوده: ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۴ ب ۹ الف / ۳ / ۱۵۰۲ DSR
رده‌بندی دیویی: ۳۲۷/۵۵۰۷۳
شماره کتابشناسی ملی: ۱۲۰۳۱۳۳

بررسی روابط سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا (۱۳۴۷-۱۳۳۲ ش)
با نگاهی به اسناد وزارت امور خارجه
حمیدرضا بداقی
چاپ اول: بهار ۱۳۸۷
تعداد: ۱۰۰۰ جلد
طرح روی جلد: فاطمه حاجی‌محمدخان
حروفچینی، صفحه‌آرایی، طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

دفتر مرکزی: مینی سیتی، میدان شهید محلاتی، خیابان نخل، خیابان وزارت امور خارجه
تلفن: ۵-۲۲۴۷۲۷۳۲، دورنگار: ۲۲۴۷۲۷۳۶
فروشگاه مرکزی:
میدان انقلاب، اول کارگر شمالی، پاساژ البرز، شماره ۱۱، تلفن: ۲۹-۶۶۴۲۹۰۲۸
فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی
صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۴۷۴۶، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲
فروشگاه شماره ۳: تهران، انتهای خیابان شهید باهنر، میدان شهید باهنر، تلفن: ۷۱-۲۲۲۹۲۲۷۰
فروشگاه اینترنتی: www.mofa.ir

فهرست

پیشگفتار

بررسی سیاست خارجی کشورها و روابط و مناسبات آنان با یکدیگر از جمله مهمترین مباحث مطروحه در رشتهٔ روابط بین‌الملل است که خود شاخه‌ای از خانواده گستردهٔ علوم سیاسی می‌باشد. اگرچه دگرگونی‌های نظام بین‌الملل در دهه‌های اخیر موجب تغییر شکل و نوع برخورد واحدهای سیاسی، با رویدادهای جاری گردیده است، اما بی‌شک بدون در نظر گرفتن زمینه‌های تاریخی سیاست خارجی یک کشور، رویدادهای جاری آن نمی‌تواند از ارزش علمی چندانی برخوردار باشد.

روابط سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا از سال ۱۸۸۳ میلادی /۱۲۶۲ شمسی با تأسیس سفارت آن کشور در ایران آغاز گردید، این مناسبات حدود یک سده ادامه یافت، از فراز و نشیب‌های بسیاری گذشت و سرانجام وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ میلادی /۱۳۵۷ شمسی در ایران و آغاز بحران گروگان‌گیری، به این مناسبات چندین و چند ساله پایان داده و دشمنی و خصومت، جایگزین روابط گرم و دوستانهٔ دو کشور در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی می‌شود.

در مرداد ۱۳۳۲ کودتایی از سوی امریکا، انگلستان و عوامل داخلی آنان، به عمر دولت ملی دکتر محمد مصدق پایان داد و از این تاریخ به بعد، یکی از مشخص‌ترین مقاطع تاریخ روابط خارجی ایران و مناسبات این کشور با ایالات متحدهٔ امریکا آغاز می‌شود. حضور گسترده و همه جانبه امریکا از مقطع مذکور در ایران و تشدید وابستگی این کشور به امریکا به عنوان بارزترین جنبهٔ چهره تاریخ معاصر سیاسی ایران، که تا یک ربع سده نیز ادامه می‌یابد، از تأمل برانگیزترین دوران‌های تاریخ معاصر این کشور

می‌باشد. در بخش‌های به هم پیوستهٔ کتاب حاضر روابط سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تا پایان دوره ریاست جمهوری «لیندون بی. جانسون» در سال ۱۳۴۷ شمسی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد.

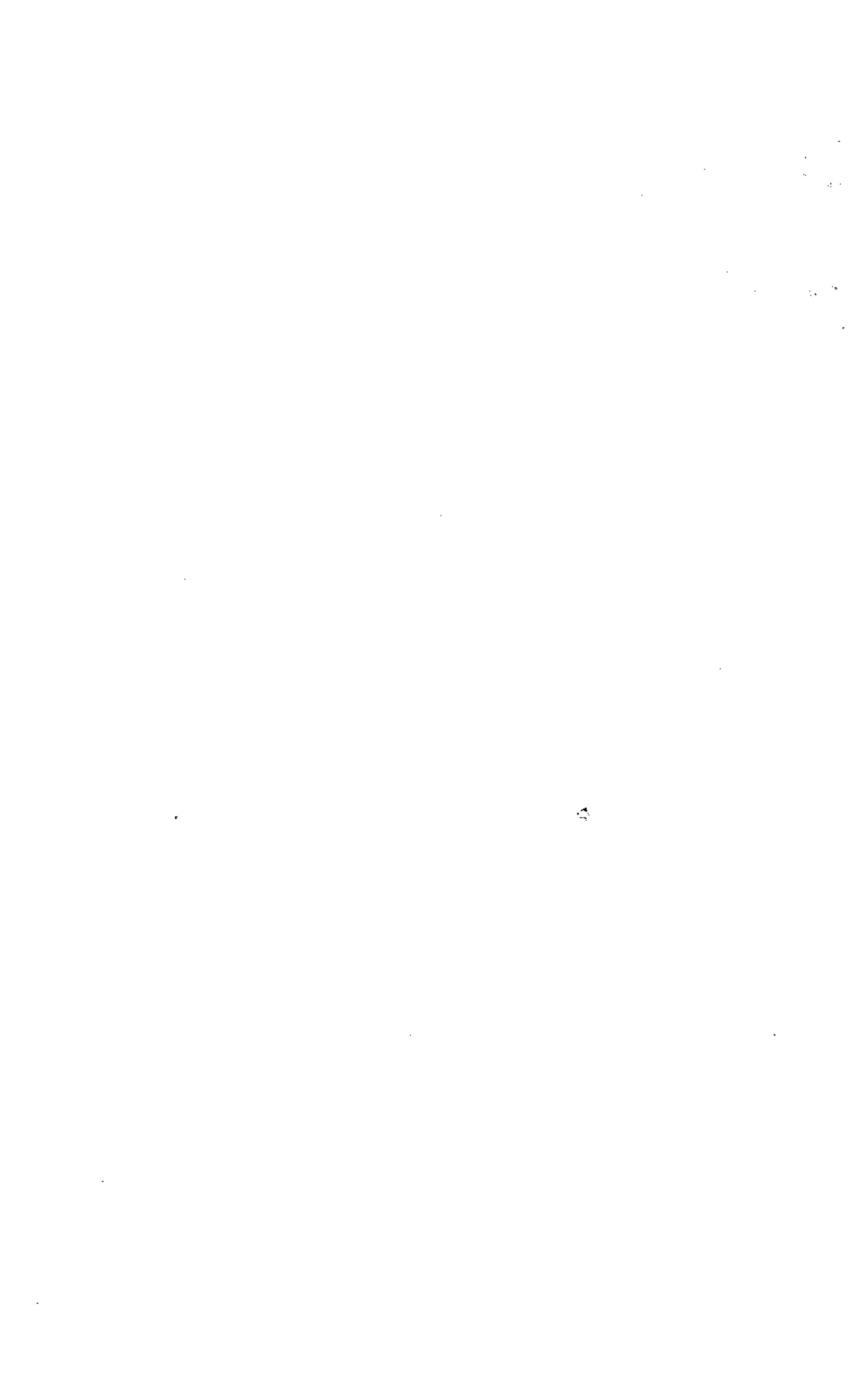
اگرچه روابط ایران و امریکا در دورهٔ پانزده سالهٔ مورد بحث از فراز و نشیب‌های فراوانی گذشته و روند یکسانی را طی ننموده است، اما این دوره در مقایسه با مقطع بعدی که همزمان با انتخاب «ریچارد نیکسون» به ریاست جمهوری امریکا آغاز می‌گردد، از همبستگی و تجانس بیشتری برخوردار است.

گرچه کتاب پیش‌رو پژوهشی آکادمیک و برپایهٔ اصول روش‌شناسی (متدولوژی) علوم سیاسی و روابط بین‌الملل تدوین یافته، بدیهی است نگارنده مسئولیت هرگونه ابهام و نارسایی احتمالی در پرداخت مطالب را فروتنانه به عهده گرفته، ضمن پوزش از خوانندگان گرامی تقاضا می‌نماید با یادآوری این گونه موارد نویسنده را در تصحیح آن در چاپ بعدی کتاب یاری نمایند.

حمیدرضا بداقی

بخش اول:

کلیات



فصل اول:
کلیاتی از روابط بین‌الملل، تعاریف، مفاهیم

روابط بین‌الملل

از صدها سال پیش تاکنون، بنابه علل گوناگون، از جمله ناهمگونی جغرافیایی کرهٔ زمین، تقسیم کار بین‌المللی، پیشرفت صنعت و تکنولوژی در برخی مناطق و عدم پیشرفت آن در دیگر مناطق و علل و عواملی مشابه، روابط میان ملتهای مختلف وجود داشته است. این روابط با گذشت زمان توسعه یافته و پس از گذشتن از فراز و نشیب‌هایی چون، معاهدهٔ «وستفالیا» (۱۶۴۸میلادی)، انقلاب کبیر فرانسه (۱۷۸۹میلادی)، کنگرهٔ وین (۱۸۱۵میلادی)، جنگ جهانی اول (۱۹۱۴میلادی) و جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹میلادی)، تحت عنوان «روابط بین‌الملل» به شکل امروزی آن درآمده است. «روابط بین‌الملل عبارت است از مجموعهٔ مناسبات دو جانبه و یا چند جانبهٔ واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل، که شامل روابط دولت‌ها با یکدیگر و یا شهروندان یک کشور با دولت یا شهروندان کشور دیگر می‌شود».

سیاست خارجی

نظام بین‌الملل از بازیگران بسیار و با توانایی‌های گوناگون، تشکیل شده است. این بازیگران دارای محدودیتهای ویژه‌ای می‌باشند که توسط پدیده‌ای سیاسی به نام «مرز» از یکدیگر تمیز داده می‌شوند. بر همین اساس سیاست خارجی کشورها، برای تنظیم و هدایت این روابط شکل می‌گیرد. «سیاست خارجی عبارت است از مجموعهٔ اقدامات

برنامه‌ریزی شده که از سوی تصمیم‌گیران سیاسی یک کشور در قبال کشورهای دیگر و یا واحدهای بین‌المللی، در تعقیب اهداف معینی که زیر عنوان منافع ملی تعریف می‌شود، اتخاذ می‌گردد.»[۱] با این تعریف آشکار است که سیاست خارجی به آن قسمت از روابط بین‌الملل گفته می‌شود، که بیانگر مناسبات دولتها با یکدیگر است. سیاست خارجی هر کشور، برای دستیابی به اهداف مورد نظر که توسط تصمیم‌گیران سیاسی آن کشور تعیین می‌گردد، طرح ریزی شده است. تعیین هدف در زمینهٔ سیاست خارجی هر کشور، ملاحظهٔ نیازها و آرمانهایی است که به عنوان منافع ملی بیان شده و برای تحقق و تأمین آنها تلاش می‌گردد. منافع ملی[1]، مفهوم بنیادین و اساسی سیاست خارجی است که تمامی رفتارهای سیاسی واحدهای نظام بین‌الملل در جهت به دست آوردن، نگهداری و یا گسترش آن، قابل توجیه می‌باشد. مفهوم منافع ملی دربرگیرندهٔ همه ارزشهای ملی است که شامل تمامی نیازها، آمال و آرزوهای پذیرفته‌شدهٔ یک کشور در ارتباط با دیگر کشورها می‌باشد. به طور کلی منافع ملی به ارزشهای زیر گفته می‌شود:

الف) امنیت ملی[2]، رفاه اقتصادی عمومی،

ب) حفظ و افزایش قدرت کشور،

ج) حیثیت (پرستیژ) بین‌المللی[3] و کوشش برای بالا بردن آن،[۲]

د) اعتلای فرهنگ و تمدن جامعه.

راهبردهای[4] سیاست خارجی

واحدهای سیاسی در صحنهٔ نظام بین‌الملل، به‌منظور به دست آوردن، نگهداری و گسترش منافع ملی خویش راهبردهای گوناگونی را پی می‌گیرند که متناسب با ساختار

---

1. National Interest
2. National Security and Public Welfare
3. International Prestige
4. Strategies of Foreign Policy

نظام بین‌الملل باشد. نیازهای اجتماعی و اقتصادی آنان را تأمین نماید، هماهنگ با چگونگی تهدیدات احتمالی دیگر واحدهای سیاسی بوده و بالاخره با موقعیت جغرافیایی و ویژگیهای طبیعی و دارایی‌های مادّی آن کشور همخوانی داشته باشد. با مطالعهٔ ساختار قدرت و فعالیت‌های واحدهای سیاسی در نظام‌های گوناگون نظام بین‌الملل، به طور کلی سه نوع جهت‌گیری در سیاست خارجی کشورها قابل مشاهده است:[۳]

۱. راهبرد انزواگرایی[۱]: انگارهٔ این جهت گیری این است که اتخاذکنندهٔ این سیاست به وسیلهٔ قطع رابطه با واحدهای دیگر نظام بین‌الملل و یا از طریق بر کنار نگه داشتن خود از رویدادهای سیاسی در مناطق و کشورهای دیگر، بهتر می‌تواند منافع ملی خویش را پاس دارد. در این وضعیت کشوری که این راهبرد را دنبال می‌کند، عموماً تمایل کمتری به ایجاد درگیری با دیگر واحدهای سیاسی در نظام بین‌الملل دارد. پس از بستن پیمان‌های سیاسی و بعضاً اقتصادی با دیگر کشورها خودداری نموده و تمایلی به استفاده از نیروی نظامی در خارج از مرزهای خود ندارد. در نتیجه از پذیرش هرگونه امتیاز نظامی و سیاسی برای خود، در خارج از کشور خودداری می‌نماید.

۲. راهبرد عدم تعهد[۲]: از نظر سیاسی، ایفای نقشی مستقل، حفظ آزادی عمل، به‌دور از گرایش به قطب‌های حاکم در ساختار قدرت در نظام بین‌الملل به هنگام صلح و جنگ می‌باشد و از نظر نظامی به نوعی جهت‌گیری سیاست خارجی اطلاق می‌شود که در آن، کشور مورد نظر تمایلی به اعطای پایگاه نظامی و بسیج نیروهای خود به نفع قطب‌های مسلط جهانی نداشته باشد.

۳. راهبرد اتحاد و یا ائتلاف[۳]: انگارهٔ این جهت‌گیری این است که کشور مورد نظر

---

1. Isolationism Strategy
2. Non-Alignment Strategy
3. Alliance Construction Strategy and Coalition Making

به تنهایی توانایی به دست آوردن، نگهداری و گسترش منافع ملی خود را نداشته و یا از جانب واحدهای سیاسی دیگر، آنچنان مورد تهدید قرار گرفته است که تنها به اتکای امکانات و نیروهای داخلی خود قادر به بازداشتن کشور تهدیدکننده نیست. پس این گونه کشورها با ورود به اتحادیه‌های نظامی و بستن پیمان‌های سیاسی و اقتصادی با کشورهایی که وضعیت مشابهی دارند، سعی در تأمین منافع خود دارند.

نگهداری و افزایش قدرت در مباحث سیاست خارجی، از مهم‌ترین هدفهای واحد سیاسی ارزیابی می‌گردد. اما از سوی دیگر، قدرت، اساسی‌ترین عامل تعیین‌کنندهٔ راهبرد سیاست خارجی کشورهاست و به مثابهٔ ابزاری برای دستیابی به دیگر هدف‌ها و ارزش‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. شواهد تاریخی گویای آن است که در نظام بین‌الملل همواره کشوری که از میزان قابل ملاحظه‌ای قدرت برخوردار بوده، توانسته است نقش بیشتری در نظام مذکور ایفا نماید. بر عکس، کشورهای ضعیف، به دلیل فقدان قدرت مذکور، حتی اگر جهت‌گیری خاصی را نیز برای دستیابی به منافع ملی خود مفید تشخیص می‌دادند، توانایی پیشبرد آن را نداشته‌اند. بنابراین میزان قدرت هر واحد، غالباً نقش آن را در سیاست بین‌الملل تعیین نموده و جهت‌گیری خاصی را در بعد سیاست خارجی به آن کشور القا می‌نماید. پژوهشگران، «قدرت» را عبارت از توانایی تحمیل ارادهٔ خود به دیگران تعریف کرده‌اند. عناصر قدرت به طور کلی عبارتند از:

۱. عوامل جغرافیایی ۲. منابع طبیعی و مواد خام ۳. جمعیت ۴. فن‌آوری برتر ۵. ایدئولوژی ۶. آمادگی نظامی و قدرت کشور.

ساختار قدرت و نظام سیاسی در ایران

در حدود دو هزار و هفتصد سال پیش از میلاد مسیح، با ورود برخی از اقوام آریایی تبار از مناطق شمالی آسیا به سرزمینی که هم اینک به نام ایران شناخته می‌شود، شاخه‌هایی از این قوم به نام مادها، پارت‌ها و پارس‌ها با چیرگی بر اقوام بومی، به ایجاد

یک نظام سیاسی مستقل پرداختند.[۴] از این تاریخ به بعد اشکال مختلف حکومت‌های پادشاهی، خلیفه‌گری، امیرنشینی، ملوک‌الطوایفی و غیره بر این سرزمین حکومت نمودند، اما بیشتر این حکومت‌ها از نوع سلطنت مطلقه بودند و شاه تمامی قوای کشور را به میل و ارادهٔ خود هدایت می‌کرد. از وجود نهادهای مشورتی در نظام مذکور اثری نبود و هیچ قانونی که در آن قدرت و اختیارات شاه مشخص و محدود شده باشد، وجود نداشت. ایشان مالک جان و مال و ناموس مردم بودند. شاه حکومت را از طریق توارث یا اینکه، به وسیلهٔ زور و با از میان برداشتن مدعیان قدرت، به دست آورده بود.

این وضعیت قرن‌ها ادامه داشت، تا اینکه در سال ۱۲۸۵ شمسی / ۱۹۰۶ میلادی مردم ایران به پیروی از نظامهای سیاسی غرب، خواهان به وجود آمدن مجلس نمایندگی، تدوین قانون اساسی و محدود کردن اختیارات شاه شدند. این خواسته‌ها که منجر به تأسیس مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی گردید، در تاریخ ایران، به انقلاب مشروطیت[۱] موسوم است. از این تاریخ به بعد، مقام سلطنت یک مقامی تشریفاتی شده و شاه از نظر قانونی اختیارات چندانی نداشته و اصطلاحاً سلطنت می‌کند. شمارگان روزنامه‌ها و مجلات افزایش می‌یابد و ایران در دسته بندی‌های سیاسی، در ردیف کشورهایی چون نروژ، سوئد، دانمارک و بلژیک قرار می‌گیرد.[۵]

اما این وضعیت که با روحیهٔ مستبدانهٔ شاهان ایران مطابقت نداشت، چندان دوام نمی‌آورد. اصول مهم قانون اساسی تغییر می‌یابد. مجلس به شکل آلتی بی‌اراده، در دست شاه قرار می‌گیرد. احزاب سیاسی کارایی خود را از دست داده و نویسندگان رسانه‌ها، یا در گوشهٔ زندان به سر برده و یا در حالتی منزوی، نومیدانه به آیندهٔ نامعلوم چشم دوخته‌اند. این وضعیت در دوران بیست سالهٔ حکومت رضا شاه پهلوی تشدید می‌شود. پس از اخراج رضا شاه از ایران در سال ۱۳۲۰ شمسی فرزندش

1. Constitution Revolution

محمدرضا پهلوی به قدرت می‌رسد. بی‌تجربگی، ضعف شخصیت، اوضاع آشفتهٔ کشور و بحران مشروعیت ناشی از بیست سال اختناق رضا شاهی، دورهٔ جدیدی در زندگی سیاسی ایران ورق می‌زند که حدود دوازده سال ادامه می‌یابد. شاید بتوان ادعا کرد که به استثناء چند برههٔ کوتاه در آغاز انقلاب مشروطیت، این دورهٔ ۱۲ ساله، تنها دورانی بود که ایران از یک نظام سیاسی مشروطهٔ سلطنتی برخوردار بود و نهادهای مشورتی، احزاب سیاسی، مطبوعات و دیگر اهرم‌های مردمی از آزادی نسبی بیشتری بهره بردند.

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کودتایی در ایران رخ داد که به عمر کوتاه دولت ملی دکتر محمد مصدق پایان داد. از این تاریخ به بعد محمدرضا پهلوی، همچون سلف خود، مهار قدرت را در دست گرفت، مجلس شورای ملی را از نمایندگان مخالف تهی ساخت، فعالیت احزاب سیاسی را ممنوع اعلان کرده و آهنگ پایان آزادی مطبوعات را نواخت. شاه تنها محوری شد که تمامی امور به او ختم می‌گشت. این وضعیت به مدت بیست و پنج سال در ایران ادامه یافت تا اینکه در بهمن ۱۳۵۷ با وقوع انقلاب اسلامی، مردم ایران به رهبری امام خمینی(ره) و با تمسک به جهان‌بینی اسلامی، حکومت جمهوری اسلامی را در ایران بنا نهادند که بر مبنای رعایت حقوق مردم و قوانین دین اسلام و احترام به شخصیت انسانی تمامی ابناء بشر، استقرار یافت.

راهبردهای سیاست خارجی ایران

با توجه به ضعف حکومت مرکزی و رقابت شدید روسیه و انگلستان از اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی به بعد دولتمردان ایرانی به‌منظور کاهش فشارهای وارده از سوی این دو نیرو درصدد یافتن نیرویی بودند که بتواند در زیر چتر حمایتی آن از مداخلات دو نیروی اول و دوم کاسته و با ایجاد حالت برخورد منافع در ساختار قدرت نظام بین‌الملل منافع ملی خود را حفظ کرده و آن را افزایش دهد. این نیروی حمایت‌گر بایستی دارای ویژگی‌هایی باشد تا بتواند موجبات جلب توجه کشور ضعیف را فراهم آورد. از جمله

این ویژگی‌ها عدم منافع مستقیم در کشور ضعیف، دوری جغرافیایی از آن، عدم پیشینهٔ استعماری و برخوردار از چهره‌ای خودش نزد واحدهای کوچک نظام بین‌الملل می‌باشد. این نیرو در اصطلاح علم روابط بین‌الملل به «نیروی سوم» موسوم است.

اولین نشانه‌های اتخاذ سیاست «نیروی سوم» از سوی دولتمردان ایرانی، به جنگ‌های ایران و روسیه در زمان فتحعلی شاه قاجار باز می‌گردد. در این سالها به علت خصومت ناپلئون با روسیه و انگلستان، ایران درصدد درگیر نمودن فرانسه در امور این کشور بر می‌آید. اما این سیاست با بسته شدن «پیمان تیلسیت» میان فرانسه و روسیه، و در نهایت افول قدرت فرانسه در سطح جهانی، با شکست مواجه گردید. همزمان با به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه چهارمین شاه خاندان قاجار در سال ۱۲۳۲ شمسی و شدت یافتن رقابت روسیه و انگلستان در ایران، وی تصمیم گرفت که با توجه به ویژگی‌های برخی کشورها از جمله اتریش، فرانسه، سوئد و ایالات متحدهٔ امریکا، از این کشورها به عنوان نیروی سوم در سیاست خارجی ایران بهره‌برداری نماید. این سیاست به استثناء یک دورهٔ کوتاه همچنان تا پایان جنگ جهانی دوم از سوی دولتمردان ایرانی دنبال شد. منتهی با توجه به اوضاع و احوال جهان در برهه‌های مختلف این نقش را قدرت‌های گوناگون به عهده گرفتند. در آستانهٔ جنگ جهانی دوم و هم‌زمان با رشد سریع ماشین جنگی آلمان، رضا شاه بتدریج به سوی رایش سوم گرایش پیدا نمود. کارشناسان نظامی و غیر نظامی آلمان در ایران افزایش یافتند و با توجه به تنفر و انزجاری که افکار عمومی از سیاست‌های روسیه و انگلستان در ایران داشتند و آرزوهای دولتمردان ایرانی که از سوی امریکایی‌ها بی‌پاسخ مانده بود، تمامی نظرها به پیروزی‌های پی‌درپی «هیتلر» دوخته شد. اما با اخراج رضا شاه از ایران و سرانجام شکست آلمان در مقابل نیروهای متفقین، این سیاست نیز پایان یافت. اگرچه سیاست رسمی ایران در خلال دو جنگ جهانی اول و دوم ـ همانند برخی از کشورهای اروپایی ـ بی‌طرفی اعلان شده بود، اما همین گرایشها و احساسات نسبت به آلمان در آستانهٔ جنگ جهانی اول به چشم می‌خورد.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، اوضاع آشفته سیاسی که با اخراج رضا شاه از ایران آغاز گشته بود، همچنان ادامه یافت تا اینکه در سال ۱۳۳۰ شمسی با انتصاب دکتر محمد مصدق به نخست‌وزیری، سیاست موازنهٔ منفی، جایگزین سیاست نیروی سوم گردید.[۶] باکودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ امریکا، دو نیروی رقیب و سنتی شوروی و انگلستان ـ را در ایران کنار زده و خود از وضعیت نیروی سومی به شکل قدرتی امپریالیستی و در موقعیت نیروی اول، تغییر ماهیت داد. در همین راستا، محمدرضا شاه با اعلان سیاست موازنهٔ مثبت، به گسترش روابط خود با دیگر کشورها پرداخت. با بهبود نسبی روابط ایران و اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های دههٔ چهل شمسی سیاست «مستقل ملی» جایگزین سیاست موازنهٔ مثبت اعلان شده از سوی شاه گردید. بطور کلی سیاست خارجی ایران در این سالها، که تا زمان وقوع انقلاب اسلامی نیز ادامه یافت ـ تا حدود زیادی تابعی از سیاست خارجی امریکا بود.

ساختار قدرت و نظام سیاسی در ایالات متحدهٔ امریکا

قارهٔ امریکا در سال ۱۵۴۲ میلادی توسط یک دریانورد ایتالیایی به نام کریستف کلمب کشف شد. پس از کشف قارهٔ امریکا، اسپانیایی‌ها، پرتغالی‌ها، انگلیسی‌ها و برخی دیگر از مردم کشورهای اروپایی به این قاره مهاجرت کردند. در سال ۱۶۱۹ میلادی نخستین مهاجرنشین انگلیسی که به سوی مناطق شمالی قارهٔ جدید روی آورده بودند قوانینی برای استمرار بقای خود وضع نمودند که مستلزم حضور نیروهای انگلیسی و حاکمیت این کشور بر مناطق مذکور شد. تا اینکه در سال ۱۷۷۶ میلادی استقلال طلبان در این مهاجرنشینان متحد شده و استقلال خود را از انگلستان اعلان نمودند. در سال ۱۷۸۱ میلادی قانون اساسی ایالات متحدهٔ امریکا تدوین شد و ادارهٔ این کشور به صورت فدرال آغاز گشت. ایالات عضو فدرال، به استثنای شخص رئیس‌جمهور،

سیاست خارجی، ارتش، پول و پرچم، در دیگر موارد آزادی عمل کامل دارند.

نظام سیاسی حاکم بر امریکا، نظامی است که در آن تفکیک قوای مطلق در قانون اساسی اعلان شده است و ریاست قوه مجریه به عهدهٔ رئیس‌جمهور ـ که از سوی مردم انتخاب می‌شود ـ می‌باشد. همچنین شخص رئیس‌جمهور و وزیران منصوب وی در برابر قوهٔ مقننه مسئولیت ندارند. رئیس‌جمهور که حداکثر برای دو دورهٔ چهار ساله می‌تواند قدرت سیاسی را در دست داشته باشد، بر اجرای صحیح قوانین نظارت داشته و حق عزل و نصب مقامات عالی قوهٔ مجریه و همچنین زمام سیاست خارجی این کشور را در دست دارد. فرماندهی کل نیروهای مسلح ایالات متحدهٔ امریکا نیز از دیگر وظائف رئیس‌جمهور است. «بی‌تردید رئیس‌جمهور امریکا پرقدرت‌ترین رئیس حکومت در میان کشورهایی است که رئیس قوهٔ مجریهٔ آنها انتخابی می‌باشد.»[۷]

اختیارات قوهٔ مقننه حکومت فدرال ایالات متحدهٔ امریکا به کنگره ـ که مرکب از دو مجلس سنا و نمایندگان می‌باشد ـ تفویض گردیده است. کنگره مسئولیت قانون‌گذاری، نظارت بر سازمان‌های اداری، پیگرد و محاکمهٔ مقامات عالی رتبهٔ کشور و همچنین بازرسی در مسائل و مشکلات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به‌منظور نظارت بر اعمال قوهٔ مجریه و قضائیه و آگاه نمودن افکار عمومی را به عهده دارد. قوهٔ قضائیه که مرکب از دادگاه‌های ناحیه‌ای و دادگاه‌های پژوهشی و دیوان عالی کشور می‌باشد، قوهٔ مستقلی است که در رأس آن دیوان عالی کشور قرار دارد. این دیوان مرکب از نه عضو است، که توسط رئیس‌جمهور، به طور دائم انتخاب شده و غیرقابل عزل و یا تغییر می‌باشد.[۸]

اساس نظام سیاسی امریکا در وجود دو حزب بزرگ خلاصه می‌شود. این دو حزب ـ رقیب به نام‌های دمکرات و جمهوریخواه، در عمل اختلاف چندانی با یکدیگر ندارند و هر دو قانون اساسی و نهادهای سیاسی کشور را باور داشته و به آن احترام می‌گذارند. مانند هر جای دیگر،این دو حزب، در ایالات متحدهٔ امریکا، فرایند توسعهٔ

سیاسی را به عهده دارند. احزاب مذکور سازمان و تشکیلاتشان را بر مبنای عدم تمرکز قرار داده و هر یک از دو حزب، در هر یک از ایالات عضو فدراسیون دارای تشکیلات ویژه آن ایالت می‌باشد و البته احزاب کوچک دیگری هم در امریکا وجود دارند اما قدرت و یا عامل تعیین‌کنندهٔ مهمی در زندگی سیاسی مردم ایالات متحدهٔ امریکا محسوب نمی‌گردند.[۹]

راهبردهای سیاست خارجی ایالات متحدهٔ امریکا

شاید بتوان سیاست خارجی ایالات متحدهٔ امریکا را به دو دورهٔ قبل و بعد از جنگ جهانی دوم تقسیم کرد. در دورهٔ نخست که از سال ۱۷۷۷ میلادی یعنی سال صدور اعلامیهٔ استقلال این کشور آغاز می‌گردد. با توجه به ناتوانی‌های این کشور در ساختار نظام بین‌الملل، راهبرد انزواگرایی نسبی حاکم بر سیاست خارجی این کشور می‌باشد. این سیاست با اعلان دکترین مونروئه در سال ۱۸۲۳ میلادی تشدید می‌شود. راهبرد انزواگرایی نسبی بدین معناست که این کشور با توجه به امکانات و تواناییهای خود، دورنمای مشخصی از منافع اقتصادی و سیاسی درکشورهای خارج از قارهٔ امریکا برای خود مشاهده نمی‌نماید، در نتیجه تمایلی نیز به درگیر نمودن خود در مسائل این کشورها نشان نداده و سیاست عدم مداخله را در پیش می‌گیرد. بالعکس منافع مستقیم ایالات متحدهٔ امریکا در قارهٔ امریکا مشهود بوده و این کشور با از میدان به درکردن قدرتهای بزرگ اروپایی رقیب از این منطقه بر اساس دکترین مونروئه نفوذ خود را در این کشورها تحکیم می‌بخشد.

به تدریج با افزایش توان سیاسی، اقتصادی و نظامی ایالات متحدهٔ امریکا، این کشور سیاست خزندهٔ مداخله در امور کشورهای دیگر را که نخست از کشورهای قارهٔ امریکا آغاز شده بود، پی می‌گیرد و در آستانهٔ ورود به سدهٔ بیستم، با اخراج اسپانیایی‌ها از حوضهٔ دریای کارائیب و برخی نقاط دیگر، درصدد یافتن جای پایی در کشورهای

خاور دور بر می‌آید. رشد فزایندهٔ تولیدات، محدودیت بازار مصرف کالاهای امریکایی و احتیاج به مواد اولیه، برای گردش چرخهای اقتصادی این کشور، این روند را تشدید می‌نماید و سرانجام بحران اقتصادی سال‌های ۱۹۳۳-۱۹۲۹ میلادی بر تردیدهای دولتمردان امریکایی در مداخلهٔ همه جانبه در تمامی کشورهای جهان پایان داده و با خروج پیروزمندانهٔ ایالات متحدهٔ امریکا از جنگ جهانی دوم، راهبرد مداخله‌گرایی همه‌جانبه محور کار تصمیم‌گیران سیاست خارجی امریکا می‌گردد، بطوری که به زعم آنان هر حادثه‌ای در هر نقطه از جهان، می‌تواند منافع ملی آنان را به خطر انداخته و حساسیتشان را برانگیزد.[۱۰]

با عنایت به مطالب بالا، روشن می‌شود که چرا تصمیم‌گیران سیاست خارجی امریکا در اوایل سدهٔ بیستم تمایلی به مداخله در کشورهای خاورمیانه، به ویژه ایران را ندارند. دوری مسافت، منابع زیرزمینی نامشخص، حضور دو نیروی رقیب ـ روسیه و انگلستان ـ و فشار افکار عمومی موجب بی‌علاقگی امریکا نسبت به مسائل ایران در این دوره می‌گردد. پس از اکتشاف نفت در منطقهٔ خاورمیانه و وقوع انقلاب کمونیستی در روسیه و به وجود آمدن خلاء قدرت ناشی از آن و تضعیف موقعیت انگلستان در منطقه مذکور، منطقهٔ خاورمیانه اهمیتی به مراتب بیش از اروپای غربی نزد امریکاییان کسب می‌نماید. نیروهای امریکایی جایگزین انگلیسی‌ها در این منطقه شده و نفوذ خود را در کشورهای آن تحکیم می‌بخشند، به طوری که در دهه‌های شصت و هفتاد میلادی، ایران به عنوان یکی از مهمترین متحدین ایالات متحدهٔ امریکا در منطقهٔ خاورمیانه محسوب می‌گردد.

فصل دوم:
نگاهی به روابط سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا
از آغاز تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

آغاز روابط سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا به سالهای نخست سدهٔ نوزدهم باز می‌گردد. در سال ۱۲۰۸ شمسی / ۱۸۲۹ میلادی دو مبشر مسیحی امریکایی از کلیسای پرس بی‌ترین برای تبلیغ دین مسیح و مطالعهٔ احوال عیسویان آذربایجان، به ایران می‌آیند. این دو تن پس از بررسی وضعیت اقلیت‌های مذهبی در ایران و فرستادن گزارش‌های خود به امریکا موجبات اعزام دیگر میشرین امریکایی را به ایران فراهم می‌نمایند. با افزایش تعداد هیئت‌های تبشیری امریکایی در ایران، آنان به توسعهٔ فعالیتهای خود پرداخته و افزون بر استانهای شمالی در دیگر شهرهای بزرگ ایران مانند تهران، مشهد و کرمانشاه به ساختن مدرسه، کتابخانه، کلیسا، درمانگاه، آموزشگاه‌های علمی و غیره می‌پردازند. در سال ۱۲۳۵ شمسی / ۱۸۵۶ میلادی یک عهدنامهٔ دوستی و تجارت میان ایران و امریکا بسته شده و بر اساس اصل حقوقی کاملة‌الوداد، تمامی امتیازاتی که برای سایر دولت‌های خارجی در ایران در نظر گرفته شده بود، برای شهروندان این کشور منظور می‌شود. همچنین فعالیت‌های مذهبی، فرهنگی، آموزشی و پزشکی هیئت‌های مذهبی امریکایی موجب ایجاد محبوبیتی به‌مراتب بیش از دیگر کشورهای بیگانه در ایران برای دولت امریکا فراهم کرد. به علاوه حمایت از شهروندان امریکا در ایران، وجود یک هیئت سیاسی را در این کشور ایجاب می‌نمود. همچنین درگیر کردن امریکا به عنوان نیروی سوم برای مقابلهٔ با مداخلات روسیه و انگلستان در

مسائل داخلی ایران که مورد علاقه دولتمردان ایرانی بود و گرایش دولت امریکا به گسترش دامنهٔ تجارت و حمایت از صنایع رو به رشد این کشور و برخی عوامل دیگر راه را برای برقراری مناسبات رسمی میان دو کشور در سال ۱۲۶۲ شمسی / ۱۸۸۳ میلادی هموار کرد.

با تأسیس سفارت ایالات متحدهٔ امریکا در سال ۱۲۶۲ شمسی / ۱۸۸۳ میلادی در ایران روابط سیاسی میان دو کشور آغاز گشت و ساموئل گرین ویلر بنجامین[1] با عنوان وزیر مقیم و سرکنسول امریکا راهی ایران شد. متقابلاً حاج حسینقلی خان معتمدالوزاره با چهار سال تأخیر همراه با هیئت سیاسی ایران در سال ۱۲۶۶ شمسی / ۱۸۸۸ میلادی برای تأسیس سفارت ایران در واشنگتن، با سمت نمایندهٔ ویژهٔ وزیر مختار، راهی امریکا شد. هم نمایندهٔ امریکا در تهران و هم نمایندهٔ ایران در واشنگتن شروع به تحریض دولتمردان ایالات متحدهٔ امریکا برای حضور بیشتر در ایران، کمک علمی، صنعتی و سیاسی به این کشور و اعمال سیاستی فعال‌تر در اقبال ترک تازی‌های روسیه و انگلستان با عنایت به اوضاع داخلی ایران نمودند، اما در ابتدا با توجه به دوری مسافت و پیروی امریکا از سیاست انزواگرایی در مسائل دیگر قاره‌ها که در راستای دکترین مونروئه قرار داشت، دولت امریکا علاقه‌ای به درگیر ساختن خود در مسائل ایران نشان نداد.[11]

با اظهار پی درپی بی‌علاقگی دولتمردان امریکایی به مداخله در امور ایران، وظیفهٔ اصلی هیئت سیاسی امریکا محدود به حفظ امنیت اتباع و مبشرین مسیحی امریکا در ایران گردید. این سیاست در طول انقلاب مشروطیت و سالهای بحرانی ۱۲۸۵ شمسی تا ۱۲۸۸ شمسی / ۱۹۰۶-۱۹۰۹ میلادی همچنان حفظ شد و دولتمردان امریکایی بی‌طرفی خود را در مورد حوادث و اتفاقات این سال‌ها به نمایندگان سیاسی خود در ایران گوش‌زد می‌نمودند. در سال‌های پس از انقلاب مشروطیت، به علت

---

1. S.G.W. Benjamin.

ضعف مفرط دولت مرکزی ایران و اغتشاشات داخلی و مداخلات گستردهٔ روسیه و انگلستان در امور اقتصادی و مالی ایران، مجلس شورای ملی در آذر ۱۲۸۹ / دسامبر ۱۹۰۹ میلادی تصمیم گرفت برای جلوگیری از فساد و خرابی مالیهٔ ایران و ترمیم آن، از دولت امریکا ـ با توجه به سیاست عدم مداخلهٔ امریکا در امورديگر کشورها ـ مستشار مالی دعوت نماید.

بدین منظور با راهنمایی دولت امریکا هیئتی مرکب از پنج تن از کارشناسان امور مالی به سرپرستی «مورگان شوستر» در خرداد ۱۲۹۰ / مه ۱۹۱۱ وارد تهران ـ شدند. این هیئت رسماً مستخدمین دولت ایران محسوب شده و دولت امریکا نقشی جز ایجاد رابطه میان آنها و دولت ایران نداشت. این هیئت با کسب اختیارات لازم از مجلس شورای ملی و ایجاد یک نیروی انتظامی، دست‌اندرکار اصلاحات وسیعی در نظام مالیاتی، قوانین گمرکی، حقوق کارمندان دولت و تنظیم ترازنامهٔ اقتصادی کشور گردید. اگرچه اقدامات شوستر تحسین مردم مسلمان ایران را برانگیخت، اما با توجه به جو سیاسی حاکم پیش از جنگ جهانی اول در نظام بین‌الملل و منافع روسیه و انگلستان در ایران، این اقدامات موجبات خشم دولت روسیه و انگلستان را فراهم کرد.

بنابراین کوششهای بسیاری برای ناکامی این اقدامات آغاز شد. در آن زمان به دستور شوستر، عده‌ای برای مصادرهٔ اموال شعاع‌السلطنه برادر محمدعلی‌شاه مخلوع که به همدستی با وی برضد مشروطیت مبارزه می‌کرد به منزل او رفتند. روس‌ها که منتظر به دست آوردن بهانه‌ای برای بازداشتن شوستر از ادامهٔ اقدامات اصلاحی وی که می‌رفت سر و سامانی به اوضاع نابسامان ایران بدهد بودند، ظاهراً به این دلیل که شعاع‌السلطنه به بانک استقراضی روسیه بدهکار است و اموال او در واقع متعلق به آنان است، اقدام شوستر را تجاوز به حقوق خود تلقی کردند و طی اولتیماتومی خواستار اخراج او از ایران شده و هم زمان نیروی نظامی خود را در بندر انزلی پیاده نمودند.

با اینکه پس از حاکمیت عناصر سازشکار در ایران، توان مقابلهٔ عمومی با

استعمار به شدت کاهش یافته بود و عامهٔ مردم با یأس تمام گوشه‌گیری پیشه کرده بودند اما نمایندگان دورهٔ دوم مجلس شورای ملی شجاعانه اولتیماتوم روسیه را به اتفاق آراء رد کردند. اما متأسفانه عوامل استعمار به اندازه‌ای در ساختار نظام سیاسی کشور نفوذکرده بودند، که اگر رگه‌هایی از مقاومت نیز در جناحی باقی مانده بود، جناح دیگر آن را خنثی می‌کرد. نایب‌السلطنه که مردی سازشکار، کم جرأت و متمایل به سیاست انگلیس بود، وقتی که مقاومت مجلس را در برابر اولتیماتوم دید، شخصاً دست به اقدام زد و آن را پذیرفت و در برابر دیدگان بهت‌زدهٔ مردم، تسلیم خواست بیگانگان شد و بدین سان مورگان شوستر از ایران بیرون رفت و یک بار دیگر آخرین حرکت‌های عناصر صادق که خواستار استقلال و توسعهٔ ایران بودند، بی‌نتیجه ماند.

اگرچه مورگان شوستر به عنوان مستخدم دولت ایران برای مدت مشخصی به کار گرفته شده بود و هیچ سمت رسمی از سوی دولت متبوع خود در ایران نداشت. اما موافقت دولت امریکا با فرستادن ایشان به ایران را شاید بتوان در چهارچوب سیاست توسعه‌گرایانه مالی دلار که از سوی ویلیام هوارد تافت، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحدهٔ امریکا برای توسعهٔ تجارت و سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر در پیش گرفته شده بود، ارزیابی کرد.[۱۲] به هر حال کمترین اثر اقدامات شوستر در روابط ایران با امریکا را شاید بتوان ایجاد چهره‌ای خوش از امریکا و نظام سیاسی آن نزد ایرانیان دانست.

در سال ۱۹۱۷ میلادی / ۱۲۹۶ شمسی امریکا به نفع متفقین وارد جنگ شد و با ورود این کشور، جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۸ میلادی / ۱۲۹۷ شمسی به نفع متفقین پایان یافت. در نتیجه با وجهه‌ای که امریکا پس از جنگ و در کنفراس صلح به دست آورده بود، دولت ایران که به علت نقض بی‌طرفی‌اش در جنگ و خساراتی که از این بابت متوجه‌اش شده بود برای شرکت در کنفراس صلح پاریس به امریکا متوسل شد، اما دولت انگلستان به بهانهٔ اینکه ایران رسماً بی‌طرف بوده و در جنگ شرکت عملی نداشته و نیز با توجه به اینکه قرارداد سری ۱۹۱۹ میلادی / ۱۲۹۸ شمسی، ایران و انگلیس

درحال شکل گرفتن بود و انگلستان ترس فاش شدن آن را داشت، از پذیرفتن هیئت ایرانی جلوگیری به عمل آورد.[۱۳] هر چند که مدتی بعد با فاش شدن این قرارداد، امریکا و برخی دیگر از قدرت‌های بزرگ به مخالفت با آن برخاستند و سرانجام آن قرار داد ملغی گردید.

توسل هیئت ایرانی به امریکا برای شرکت در کنفراس مذکور، بیانگر تغییر دیدگاههای امریکا نسبت به مسائل ایران است. از این تاریخ به بعد سیاست امریکا در ایران با توجه به موقعیت استراتژیکی و منابع سرشار نفت در جنوب تغییر یافته و این کشور به اهمیت منافعش در ایران پی می‌برد. ظهور ایالات متحدهٔ امریکا در صحنهٔ روابط بین‌الملل به عنوان یک قدرت بزرگ از سوی دیگر این امید را در اندیشهٔ ایرانیان بوجود آورد که با توجه به انهدام و از بین رفتن سلطهٔ یکی از دو قدرت رقیب در ایران یعنی روسیهٔ تزاری، ایران می‌تواند با استفاده از امریکا خود را از چنگال انگلستان که در منطقه بدون رقیب مانده بود، برهاند.

با شروع دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی در تیر ۱۳۰۰ / ژوئن ۱۹۲۱ قوام‌السلطنه نخست‌وزیر به‌منظور ایجاد منبع درآمدی برای خزانهٔ خالی کشور به فکر اعطای امتیاز نفت شمال به یک دولت بی‌طرف خارجی افتاد. بنابراین مذاکرات محرمانه‌ای با نمایندگان شرکت نفت امریکایی استاندارد اویل در مورد اعطای امتیاز نفت پنج ایالت شمالی ایران آغاز گردید. این مذاکرات در آبان ۱۳۰۰ / نوامبر ۱۹۲۱ منجر به امضای قراردادی شد که به موجب آن امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت شمال ایران به مدت پنجاه سال به شرکت امریکای مذکور واگذار گردید. این قرارداد مورد تصویب مجلس شورای ملی نیز قرارگرفت. با علنی شدن این قرارداد هر دو دولت شوروی و انگلستان به مخالفت با آن برخواستند و سرانجام انگلستان توانست نیمی از امتیاز مذکور را ازدست کمپانی استاندارد اویل درآورده و شرکت نفت ایران و انگلیس را در این امتیاز شریک کند. این عمل مورد اعتراض دولت ایران قرارگرفته و این کشور

قرارداد را ملغی کرد.[۱۴]

دو سال بعد مستوفی‌الممالک نخست‌وزیر جدید به‌منظور بهره برداری از نفت شمال با شرکت امریکایی «سینگلر» وارد گفتگو شد و طرح قراردادی مشابه قرارداد سابق با شرکت استاندارد اویل در فروردین ۱۳۲۳ / آوریل ۱۹۴۴ به امضا رساند. در این میان قتل مشکوک میجر رابرت ایمبری[1] کنسولیار سفارت امریکا در تهران در هنگام عکسبرداری از یک مکان مقدس توسط برخی از مردم عوام و همچنین مخالفت‌های شوروی و انگلستان با این قرارداد موجب انصراف نمایندگان این شرکت از ادامهٔ فعالیت در ایران گردید. اگرچه قتل کنسول‌یار سفارت امریکا موجب اعتراض شدید دولت امریکا گردید، اما مجازات متهمین، عذرخواهی و پرداخت غرامت از سوی ایران و همچنین دور نمای منافع احتمالی امریکا در این کشور باعث زدوده شدن ابرهای تیرهٔ به وجود آمده در روابط دو کشور شد.

در تاریخ چهارم مرداد ۱۳۰۱ قوام‌السلطنه پیشنهاد استخدام یک هیئت مالی و اقتصادی از امریکا را تقدیم مجلس شورای ملی کرد. با تصویب مجلس دکتر آرتور چستر میلسپو[2] به عنوان مدیرکل مالیه در رأس هیئتی مرکب از شانزده کارشناس امریکایی وارد تهران شد. این هیئت برای مدت پنج سال به اصلاح وضع مالیهٔ ایران پرداخت. در این مدت وضع عمومی کشور بهتر و از ثبات بیشتری برخوردار بود. رضاشاه پهلوی در نخستین سالها، همکاری زیادی با هیئت مذکور نمود، اما با توجه به سیاست نظامی‌گری رضاشاه و خودکامگی وی در ادارهٔ امور کشور، روابط وی و دکتر میلسپو تیره شده، لذا در اوت ۱۹۲۷ هیئت مذکور ایران را ترک کرد. نویسندهٔ کتاب جنگ قدرتها در ایران این هیئت را موفق‌تر از هیئت مورگان شوستر که شانزده سال پیش

---

1. Major Robert imbrie.

2. Dr. Arthur C. Millspaaugh (1883-1955)

از آن به ایران آمد، می‌داند.[۱۵]

هم‌زمان با انتقال سلطنت از سلسلهٔ قاجار به خاندان پهلوی و تحکیم قدرت رضاشاه پهلوی، روابط ایران و ایالات متحدهٔ امریکا عادی و دوستانه بود. با شدت یافتن رقابت امریکا و انگلیس در تسلط بر منابع نفتی ایران، رضاخان نسبت به اهداف امریکاییان در ایران سوء ظن پیدا کرد به طوری که در مورد نفت بحرین به امریکا اعتراض نمود. اما روابط عادی میان دو کشور همچنان برقرار بود تا اینکه در سال ۱۳۱۴ شمسی / ۱۹۳۵ میلادی حادثه‌ای کوچک منجر به تیرگی روابط دو کشور گردید. سفیر ایران در واشنگتن به علت تخلف از قوانین رانندگی امریکا بازداشت شد، اما پس از تشخیص هویت وی آزاد گردید. در همین رابطه مطبوعات امریکا نیز انتقاداتی از نظام سیاسی ایران نمودند. در نتیجه به دستور رضاشاه سفیر ایران احضار گردیده و روابط دو کشور به حالت تعلیق درآمد.

این وضعیت بیش از دو سال بر روابط ایران و امریکا سایه افکند. در اواخر سال ۱۳۱۷ شمسی / ۱۹۳۸ میلادی، رئیس ادارهٔ خاورمیانهٔ وزارت خارجه امریکا به عنوان نمایندهٔ ویژهٔ آن کشور به تهران آمده و رسماً عذرخواهی کرد. در سالهای بعد روابط اقتصادی و تجاری دو کشور افزایش یافت. همچنین در سال ۱۳۱۹ شمسی / ۱۹۴۰میلادی، وسایل امریکایی برای تأسیس اولین شبکهٔ پخش خبر کشور مورد استفاده قرار گرفت.[۱۶]

پس از شعله‌ور شدن آتش جنگ جهانی دوم در شهریور ۱۳۱۸ / سپتامبر ۱۹۳۹ دولت ایران با صدور اعلامیه‌ای رسماً بی‌طرفی خود را اعلام کرد. اما روابط ایران و آلمان که از سال ۱۹۳۳ میلادی در حال گسترش بود در سالهای اولیهٔ جنگ به ندرت افزایش یافت. با توجه به قدرت نظامی آلمان و پیروزی‌های چشم‌گیر اولیهٔ این کشور دولت ایران مایل بود که از این نیروی فزاینده در جهت مبارزه با مداخلات شوروی و انگلستان به عنوان «نیروی سوم» استفاده نماید. اما اشغال ایران از سوی نیروهای

شوروی و انگلستان در شهریور ۱۳۲۰ / اوت ۱۹۴۱ به این سیاست رضاشاه خاتمه داد. دولت ایران برای کاهش فشارهایی که از سوی دو کشور مذکور، پس از اشغال به آن وارد می‌شد به امریکا متوسل گردید. با دریافت پاسخ منفی از سوی امریکا، رضا شاه مجبور به استعفاء شده و از ایران خارج شد و پسرش محمدرضا به سلطنت رسید. در این وضعیت که ایران باوجود اعلان بی‌طرفی در جنگ، استقلال خود را مخدوش می‌دید در صدد برآمد که با کمک امریکا، ضمن گرفتن تعهد رسمی از متفقین برای جبران خساراتی که در طول جنگ متوجه این کشور شده بود، استقلال و تمامیت ارضی خود را پس از پایان جنگ تضمین کند. اما با اصرار امریکا، دول متفق اشغال‌کنندهٔ ایران مجبور به انعقاد پیمانی سه جانبه[1] مبنی بر خروج نیروهای اشغالگر پس از پایان جنگ از ایران شدند. به درخواست ایران، فرانکلین روزولت، رئیس‌جمهور امریکا در بهمن ۱۳۲۱ / فوریهٔ ۱۹۴۲ اجرای پیمان مذکور را تضمین نموده و اعلان داشت که اجرای پیمان سه جانبه، دفاع از یک مسئلهٔ حیاتی برای امنیت امریکا به شمار می‌رود و آن دولت آماده است تا کمک‌هایی به عنوان قانون وام و اجاره[2] در اختیار ایران قرار دهد. همچنین به‌منظور نظارت بر ارسال کمک‌های نظامی امریکا به شوروی از طریق خلیج فارس و راه آهن ایران، حدود ۳۰۰۰۰ سرباز امریکایی وارد ایران شدند.[17]

در ۱۰ آذر ۱۳۲۲ / اول دسامبر ۱۹۴۳ کنفرانس سران سه کشور امریکا، شوروی و انگلستان در ایران برگزار شد. در این کنفرانس روزولت، رئیس‌جمهور امریکا حمایت بی‌دریغی از ایران نموده و موجبات امضای اعلامیه‌ای مبنی بر تقدیر و تشکر از خدمات ایران در طول جنگ، کمک اقتصادی به این کشور و حل مشکلات ناشی از جنگ در ایران، از سوی مجامع بین‌المللی و کنفرانس‌های صلح، پس از خاتمهٔ جنگ را توسط استالین و چرچیل فراهم کرد. «این اعلامیه بزرگ‌ترین موفقیت دیپلماسی امریکا در

---

1. Tripartite Treaty.

2. Lend and Lease.

ایران بود.»[۱۸]

همچنین تعداد هفتاد مستشار امریکایی از جمله دکتر میلسپو وارد ایران شده و در وزارتخانه‌ها و سازمانهای مختلف دولتی ازجمله دارایی، خزانه، گمرک، بانک ملی و پلیس مشغول به فعالیت شدند و توانستند نظام اداری و مالی ایران را تا حدودی بهبود بخشند.

در پی تسلیم ژاپن در شهریور ۱۳۲۴ / سپتامبر ۱۳۴۵ جنگ دوم جهانی پایان یافت. همزمان با پایان جنگ دولت ایران یادداشتهایی به سفارتخانه‌های امریکا، شوروی و انگلستان مبنی بر تخلیهٔ خاک ایران در تاریخ مقرر بر طبق مادهٔ پنج پیمان سه جانبه ارسال کرد. نیروهای امریکایی و انگلیسی به ترتیب تا ماههای ژانویه و مارس ۱۹۴۶ خاک ایران را ترک کردند اما شوروی‌ها از خارج کردن نیروهای خود در موعد مقرر سرباز می‌زدند. سرانجام فعالیتهای سیاسی قوام‌السلطنه نخست‌وزیر و حمایت‌های پی درپی امریکا از ایران در برابر شوروی با توجه به اولتیماتوم محرمانهٔ رئیس‌جمهور امریکا ترومن به استالین رهبر شوروی مبنی بر تخلیهٔ خاک ایران از نیروهای شوروی که نمودار آغاز فصلی نوین در نظام بین‌الملل بود، نیروهای شوروی تا اردیبهشت ۱۳۲۵ / مه ۱۹۴۶ خاک ایران را ترک کردند.

اگرچه مستشاران نظامی امریکا از سال ۱۳۲۱ / ۱۹۴۲ در ارتش و ژندارمری و شهربانی ایران به کار اشتغال داشتند، امّا تعدادشان ناچیز بود. اما اوضاع پس از جنگ جهانی دوم ایجاب می‌کرد موافقتنامه‌ای جدید، در این زمینه منعقد و در راستای دکترین ترومن، تعداد مستشاران مذکور افزایش یابد. لذا در مهر ۱۳۲۶ موافقتنامه‌ای میان امریکا و ایران بسته شد که بر مبنای آن امور اساسی ارتش ایران به افسران امریکایی سپرده شد و دولت ایران تمام اسرار و اطلاعات فنی خود را در اختیار آنان می‌گذارد.

همچنین میزان کمکهای نظامی امریکا به ایران افزایش یافته و سیل جنگ‌افزارهای نظامی روانهٔ ایران شد به طوری که در فاصلهٔ سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۶

شمسی / ۱۹۵۱-۱۹۵۷ میلادی، مجموع کمکهای نظامی امریکا به ایران به ۱۷۵ میلیون دلار بالغ گردید. به نظر امریکایی‌ها «ایران پس از جنگ جهانی دوم همان اهمیتی را کسب کرده است که ترکیه و یونان دارند.»[۱۴]

از دیگر موارد برجسته در مطالعهٔ روابط دو کشور در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، مسئلهٔ اعطای کمکهای اقتصادی امریکا به ایران است. دولت امریکا در برابر درخواست پی در پی دولت ایران در مورد اعطای وام به این کشور در تنگنای شدید قرار داشت. این تنگنا از آن جهت بود که از طرفی خطر به وجود آمدن یک بحران اقتصادی و افتادن ایران در دامان کمونیسم، موجب تشویق امریکاییان به اعطای وام به ایران می‌گشت. از طرف دیگر، امریکاییان، حکومت ایران را فاسد می‌دانستند و کمک به آنان را به مثابهٔ ریختن پول در لانه موش انگاشته لذا از دادن کمک به این کشور منصرف می‌شدند مگر این که تضمین‌های لازم در مورد چگونگی بازگشت، کیفیت مصرف و استفادهٔ صحیح از آن به آنها داده می‌شد. شاه در آبان ۱۳۲۸ به‌منظور راضی کردن امریکاییان به پرداخت وامی به ایران، راهی واشنگتن شد اما موفقیت چندانی بدست نیاورده و به اعتراف خود، دست خالی بازگشت.

در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، با ظهور امریکا به عنوان یک قدرت جهانی در صحنهٔ نظام بین‌الملل، معادلات مرسوم سیاسی جهان که بیش از یک سده بر روابط میان کشورها سایه افکنده بود، تغییر کرده و امریکا حضور خود را در مناطق مختلف جهان به دیگر قدرتها که اینک در مقایسه با آن، قدرت درجهٔ دومی بیش محسوب نمی‌شدند، ارزیابی کرد. در همین راستا موقعیت استراتژیکی، وجود منابع عظیم نفت و وجود رژیمی متمایل به غرب در ایران، زمینه را برای حضور فعال‌تر امریکا در ایران تحت عناوینی چون جلوگیری از گسترش کمونیسم و غیره آماده کرد. در نتیجه امریکاییان نهضت ملی ایران راکه از چندی پیش آغاز شده بود، تشویق نموده و درصدد کمک به آن برآمدند. سخنان ماکس تورنبرگ، جورج مک گی، دکتر گریدی و دیگر

مقامات امریکایی در همین راستا ارزیابی می‌شود. آنان انگلیسی‌ها را مسئول فقر و عقب‌ماندگی ایرانیان می‌دانستند.

با تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت ایران در اسفند ۱۳۲۹ امریکاییان احساس کردند که بایستی این نهضت را در همین مرحله متوقف نمایند تا ضمن اینکه در ظاهر به احساسات ملی مردم ایران پاسخ داده شده باشد، با متزلزل شدن تسلط شرکت نفت ایران و انگلیس، راه را برای نفوذ خود در بهره‌برداری از نفت ایران هموار نمودند و به اصطلاح از این کنند، کلاهی هم برای خود دست و پا نمایند. به همین منظور و برای ایفای نقش میانجی گرایانه، آرول هریمن، فرستادهٔ ویژهٔ رئیس‌جمهور امریکا به تهران و لندن مسافرت کرده و مقامات ایرانی و انگلیسی را تشویق کرد تا به حل اختلافات میان دو کشور بپردازند. پیشنهادهایی از سوی مقامات امریکایی ارائه می‌شود که با مخالفت مقامات ایرانی و انگلیسی مواجه می‌گردد.

سرانجام با روی کار آمدن محافظه‌کاران در آبان ۱۳۳۰ /اکتبر ۱۹۵۱ در انگلستان و جمهوری خواهان در پاییز ۱۳۳۱ / ۱۹۵۲میلادی در امریکا، راه برای اجرای عملیات نظامی مورد نظر وینستون چرچیل و آنتونی ایدن هموار می‌گردد. چرچیل دولت امریکا را به تغییر حکومت ایران از طریق نظامی متقاعد می‌نماید. نقشهٔ انگلیسی‌ها به مقامات سازمان امنیت امریکا سیا تحویل می‌شود و به علت قطع روابط ایران و انگلستان، دولت امریکا مسئولیت اجرای این کودتا را به عهده می‌گیرد و سرانجام عوامل سازمانهای اطلاعاتی انگلستان و امریکا و مأمورین سیاسی این کشور در ایران با همدستی شاه و مزدوران ایرانی خود در حالی که رهبر ملی ایران، دکتر محمد مصدق در بحبوحهٔ مبارزه با بیگانگان قرار داشت، ترتیب کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را داده و به قول معروف انگلیسی‌ها شاه بلوطهای داغ را به دست دیگران از تنور درآوردند.

با نگاهی گذرا به مطالب گذشته پیرامون مناسبات سیاسی دو جانبهٔ ایران و ایالات متحدهٔ امریکا در دورهٔ مورد بحث، چنین فهمیده می‌شود که با افزایش رشد

اقتصادی و صنعتی امریکا، پیدایش منابع نفتی در ایران، موقعیت استراتژیکی این کشور در خاورمیانه، همجواری آن با اتحاد جماهیر شوروی و وابستگی دولتمردان ایرانی به بیگانگان، امریکاییان به تدریج انگیزه‌های لازم را برای مداخله و درگیر کردن خود در ایران به دست آورده و از سیاست انزواگرایی سنتی خود در رابطه با این کشور خارج شدند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرآغازی بر این تحول سیاست خارجی امریکا بود. مناسبات سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا در طول این پنجاه و دو سال (۱۹۳۵-۱۸۸۳) اگرچه از محدودهٔ معینی تجاوز ننمود اما این دوره زمینه‌ساز حضور همه جانبه و گستردهٔ ایالات متحدهٔ امریکا در ایران به عنوان قدرت مسلط گردید که به مدت بیست و پنج سال نیز ادامه یافت و سرانجام با وقوع انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ شمسی / ۱۹۷۹ میلادی و جریانات ناشی از آن مناسبات دو کشور پس از گذشتن از چندین بحران پی در پی، قطع گردید.

پی‌نوشتها:

1. Ferdrich M. Hartmann and Robert L. Wenzel, *to Preserve the Republic:* United state foregin policy, (New Yourk, Macmillan publishing Co., p.43)

۲. علی کریمی مله، *عوامل تعیین‌کنندهٔ استراتژی امریکا*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۶۹، ص ص ۳-۲۱.

3. K. j. Holsti, *International Politics*, (U.S.A.: Prentice all International Editions, 1983)

۴. حسن پیرنیا، *ایران باستان*، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۹، جلد اول، ص ۱۶۸.

5. Carlton Clymer Reodeed,..... *Introduction to political Science* (New York: MCGRAM - Hill book Co., 1967) PP. 45-6

۶. محمدرضا دهشیری، *نقش امریکا به عنوان نیروی سوم در سیاست خارجی ایران* (۱۸۸۳-۱۹۴۶میلادی)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۶۸، ص ۳۵۸.

7. Rodee, op. cit., p 269.

۸. جعفر، بوشهری، *حقوق اساسی*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، جلد ۲، ص ص ۱۱۳.

۹. عبدالحمید ابوالحمد، *مبانی سیاست*، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۵، جلد ۱، ص ۲۵۲.

۱۰. استیفن، آمبروز، *روند سلطه گری*، تاریخ سیاست خارجی امریکا (۱۹۳۸-۱۹۸۳)، ترجمهٔ احمد تابنده، تهران: چاپخش، ۱۳۶۳، ص ص ۳۰-۲۹.

۱۱. دهشیری، پیشین، صص ۱۰۰-۹۲.

۱۲. آبراهام، یسلسون، *روابط سیاسی ایران و امریکا* (۱۳۴۰-۱۳۰۰ ه.ق)، ترجمهٔ محمدباقر آرام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸، ص ۱۶۰.

۱۳. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران* از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴، ص ۳۵۸.

۱۴. مهدوی، پیشین، ص ۳۷۶.

۱۵. باری، روبین، جنگ قدرتها در ایران، ترجمهٔ محمود مشرقی، تهران: آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۱۹.

۱۶. دهشیری، پیشین، ص ص ۴۱-۲۴۰.

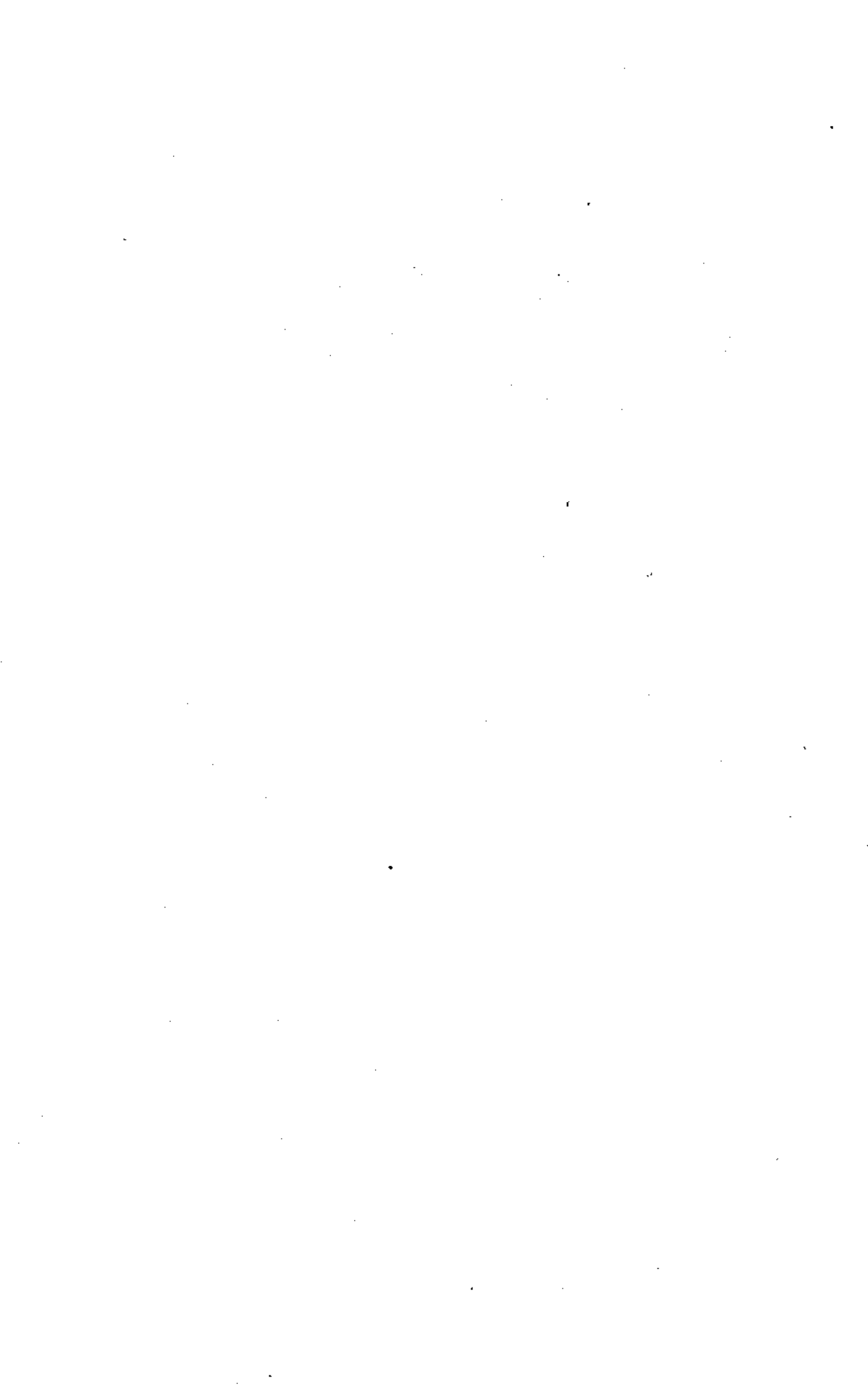
۱۷. اسماعیل، شاکری، روابط و ایالات متحدهٔ امریکا (۱۹۷۵-۱۹۴۱)، تهران: مرکز مطالعات عالی بین‌الملل دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، ص ص ۴-۳.

۱۸. جورج، لنچاسکی، رقابت روسیه و غرب در ایران، ترجمهٔ اسماعیل رائین، تهران: جاویدان، ۱۳۵۶، ص ۳۵۸.

۱۹. جمشید، صداقت کیش، روابط ایران و امریکا در دههٔ پنجاه، تهران: دهخدا، ۱۳۵۷، ص ۲۵.

بخش دوم:

روابط ایران و ایالات متحدهٔ امریکا
در دوران ریاست جمهوری
دوایت د. آیزنهاور



فصل اول:
حل مسئلهٔ نفت ایران

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، آغاز مرحله‌ای جدید از دیپلماسی امریکا و شروع خیزش منحنی نفوذ این کشور، از نیروهای سوم به قدرت اول در ایران است. در واقع سقوط دولت ملی دکتر مصدق، پایان یک سده دوستی میان دو کشور و آغاز عصر جدید مداخله‌گرایی در سیاست خارجی امریکا نسبت به ایران بود. محمدرضا پهلوی با در دست گرفتن سکان سیاست خارجی کشور، به عمر دوازده سالهٔ فضای نسبتاً باز سیاسی توام با هرج و مرج پایان داده و با در نظر داشتن این مطلب که باز یافتن دوبارهٔ قدرت خود را مدیون امریکاییان است و تشخیص این امر که محور اصلی قدرت اینک نه در لندن که در واشنگتن قرار دارد، به‌تدریج به‌صورت اجرا کنندهٔ نظرات آنان درآمد. امریکاییها نیز با عنایت به توسعهٔ دامنهٔ نفوذ کمونیسم و جنگ سرد میان دو ابرقدرت، از این امر استقبال کرده و با پشتیبانی‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی خود از رژیم شاه، پایه‌های نفوذ فزایندهٔ خود را برای مدت بیست و پنج سال در این کشور استحکام بخشیدند. این همان چیزی بود که رژیم شاه آن را «سیاست ناسیونالیسم مثبت» نامید.[1]

پس از انجام کودتا، سپهبد فضل‌الله زاهدی، با گرایشهایی نسبتاً امریکایی، به نخست‌وزیری منصوب گردید. ایشان در چهارم شهریور ۱۳۳۲ با فرستادن نامه‌ای به رئیس‌جمهور امریکا، اوضاع نابسامان ایران و برنامه‌های مورد نظر دولت خود را برای ایشان توضیح می‌دهد. متن کامل نامهٔ وی به رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ امریکا چنین است:[2]

«آقای رئیس‌جمهور عزیز:

به این وسیله مراتب قدردانی دولت و مردم ایران را از کمک‌هایی که در سال‌های اخیر از سوی ایالات متحدهٔ امریکا به ایران شده است، به آن حضرت و توسط آن حضرت به ملت امریکا اظهار می‌دارم کمکهای مذکور تأثیر زیادی بر امنیت و پیشرفت فنی این کشور داشته است. کمکی که هم اکنون امریکا به ایران می‌کند هر چند مفید است اما متأسفانه از نظر مقدار و نوع آن، برای رهایی ایران از بحران‌های مالی و اقتصادی که این کشور در این هنگام با آن روبرو است به نظر بنده کافی نمی‌باشد. خزانه خالی، ارز خارجی تمام و اقتصادیات کشور تباه گردیده است. تنها راه پایان بخشیدن به نابسامانی اقتصادی کنونی، کمک فوری مالی و اقتصادی است. ایران نیازمند کمک‌های اقتصادی به گونه‌ای است که بتواند برنامه‌های را که دولت برای توسعهٔ کشاورزی و صنعت، بهره‌برداری از معادن و منابع سرشار ثروت، بهبود حمل و نقل و ارتباطات، تقویت تجارت داخلی و خارجی، بالا بردن سطح بهداشت، آموزش و پرورش و دانش فنی مردم ایران در نظر دارد به اجرا درآورد. مردم ایران شدیداً مایل‌اند کشوری پیشرفته، مرفه و منظم داشته باشند. از زندگی بهتری بهره‌مند شوند و از استعدادها و توانایی‌ها و منابع ثروت خود بیشتر استفاده نمایند.

چنانچه به مردم ایران فرصت داده شود، آنان می‌خواهند برای رسیدن به هدف و مقاصد مذکور سخت بکوشند. اما چنانچه کمک فنی، مالی و اقتصادی از خارج نرسد حصول آرزوها و اهداف مذکور ممکن است که سالها به تعویق افتد. بنابراین در این لحظات بحرانی تاریخ ایران، امیدوارم دولت امریکا مانند گذشته توانایی کمک به ما را داشته باشد.

در پایان می‌خواهم این نکته را تأکید نمایم که قصد و نیت دولت جدید ایران آن است که نه تنها به تقویت و استحکام امور داخلی، بلکه به اصلاح وضع و موقعیت بین‌المللی خود نیز بپردازد. دولت مایل است مناسبات دوستانه‌ای با سایر ملت‌های

جهان ـکه اعضای یک خانواده‌اند ـبر مبنای احترام متقابل داشته باشد. سیاست دولت آن است که اختلافات موجود یا اختلافات دیگری راکه ممکن است با ممالک دیگر پیدا شود، با روح مودت و دوستی و براساس اصول معمول و متداول بین‌المللی رفع نماید. اینجانب با این بیان خود یقین دارم که ترجمان احساسات بیشتر مردم ایران هستم.»

با تقدیم احترامات فائقه،

سپهبد فضل‌الله زاهدی ۱۳۳۲/۶/۴

اگرچه نخست‌وزیر ایران در این نامه هدف خود را از دریافت کمک‌های اقتصادی امریکا، پیشرفت و ترقی مردم ایران و بهبود زندگی آنان وانمود کرد، اما آشکار بود که منظور ایشان از دریافت کمک‌های اقتصادی، چیزی جز گذراندن امور جاری، سر و سامان دادن به اوضاع نابسامان اقتصادی به ارث رسیده از دولت پیشین و ایجاد ثبات سیاسی در کشور نیست. همچنین درج این مطلب که «دولت ایشان مایل به داشتن مناسبات دوستانه با سایر ملل است...» اطمینانی ضمنی به رئیس‌جمهور امریکا مبنی بر تجدید مناسبات ایران و انگلستان بود که در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت ایران قطع گردیده بود. در پاسخ به نامهٔ نخست‌وزیر ایران، آیزنهاور رئیس‌جمهور امریکا می‌نویسد:[۳]

«آقای نخست‌وزیر عزیز:

نامهٔ آن جناب را دربارهٔ مشکلاتی که در ایران با آن روبرو هستید، دریافت نمودم مردم امریکا همواره علاقه‌مند به استقلال، رفاه و آسایش مردم ایران بوده‌اند. سیاستی را که ما در ایران و سایر کشورهای آزاد دنبال نموده‌ایم به‌منظور کمک به اهالی آن کشورها و توسعهٔ اقتصادی آنان بوده است تا به این وسیله سطح زندگی مردم بالا رفته و دامنهٔ اطلاعات آنان گسترش یابد و فرصت بیشتری برای پیشرفت کارها پیدا شود. از اینکه کمک ما به افزایش امنیت و قابلیت فنی مردم ایران یاری نموده است خوشحالم و نیز

اطمینانی که دادهاید مایهٔ مسرت اینجانب گردید که دولت آن جناب مایل است روابط دوستانه با سایر اعضای خانوادهٔ ملل داشته باشد و سیاستی که در پیش خواهد گرفت سیاست رفع اختلافات موجود و یا اختلافاتی است که ممکن است بعدها با سایر کشورها بوجود آید، آن هم با روح دوستی و براساس موازین معمول و متداول بین‌المللی، برای اینکه کمکی به حل مشکلات فوری جناب عالی شده باشد به آقای «هندرسون»، «سفیر کبیر» اجازه داده‌ام که پیرامون تهیه و تنظیم برنامه‌های کمک ما به ایران، با جناب عالی مشورت نماید. آقای «استاسن» نمایندهٔ ویژه فوراً به ایران فرستاده می‌شود تا در این باره به آقای هندرسون - سفیر کبیر کمک نماید. دوستدار تشخیص می‌دهم که احتیاجات شما، احتیاجاتی فوری است. تقاضای جناب عالی با همدردی، مورد مطالعه قرار خواهد گرفت. می‌توانم به شما اطمینان دهم که ما حاضر و آماده هستیم که در راه دستیابی به آمال و آرزوهای جناب عالی برای کشور ایران به گونه‌ای که بیان فرموده‌اید با جناب عالی همراهی کنیم.» دوایت د. آیزنهاور

از نامهٔ بالا چنین فهمیده می‌شود که اطمینان نخست‌وزیر ایران مبنی بر بازسازی مناسبات با انگلستان از دیدهٔ رئیس‌جمهور امریکا پنهان نمانده است. همچنین ایشان توصیه می‌نماید که اختلافات موجود و یا اختلافاتی که در آینده ممکن است پیش آید را طبق اصول معمول و متداول بین‌المللی حل نماید. معنای این جمله چیزی نیست جز اینکه ایشان از نخست‌وزیر ایران می‌خواهد که مسئلهٔ نفت ایران را براساس قراردادهای معمول و متداول میان کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کنندگان آن حل و فصل نماید. مسئله‌ای که اگر نگوییم تنها وظیفه، شاید بتوان گفت، مهمترین وظیفه‌ای بود که بر عهدهٔ ایشان (دولت پس از کودتا) نهاده بودند. همچنین پاسخ رئیس‌جمهور امریکا به درخواست مشابه دکتر مصدق در زمان تصدی مقام نخست‌وزیری، بسیار تأمل برانگیز است. آیزنهاور در پاسخ به آخرین درخواست مصدق می‌نویسد: «در صورتی که دولت ایالات متحده بخواهد به میزان معتنابهی از طریق اقتصادی به ایران کمک نماید، در حق مالیات‌دهندگان امریکایی شرط انصاف را رعایت نکرده است!»[۴]

به هر حال، هندرسون سفیر کبیر امریکا در تهران کوشش گسترده‌ای را برای تهیهٔ مقدمات دریافت کمکهای امریکا آغاز کند. وی هیئت ویژه‌ای از امریکاییها را برای انجام این کار و همچنین تهیهٔ طرحهای عمرانی و مطالعهٔ نحوهٔ استفاده از کمکهای فوری امریکا به ایران تشکیل داد. این هیئت عبارت بودند از آقایان ویلیام وارن رئیس ادارهٔ اصل چهار، پال، نمایندهٔ استاسن رئیس ادارهٔ کمکهای خارجی امریکا، کار مستشار اقتصادی سفارت امریکا در تهران، جیبارد نمایندهٔ خزانه‌داری امریکا در ایران و بارنز کارشناس اقتصادی وزارت امور خارجهٔ امریکا. این هیئت نحوهٔ استفاده از هفتاد و پنج میلیون دلار کمک امریکا به ایران را مورد بررسی قرار می‌دهند. این مبلغ قرار است به تدریج در اختیار دولت ایران گذارده شود.

در ۱۲ شهریور ۱۳۳۲ دولت امریکا موافقت خود را با پرداخت مبلغ ۲۳/۴ میلیون دلار از محل کمکهای فنی سالانهٔ اصل چهار اعلان داشت. در پی کمک مذکور، کمک دیگری به میزان چهل و پنج میلیون دلار براساس قانون امنیت متقابل به صورت بلاعوض به ایران پرداخت گردید.[۵]

در اعلامیه‌ای که کاخ سفید همزمان با پرداخت وام صادر کرد آمده: ایالات متحده از اینکه دولت جدید ایران در نیل به تفاهم با انگلستان در مورد ملی شدن صنعت نفت متعلق به آن کشور در ایران بی‌تحرک نیست، خشنود است این کشور احتیاج مبرم ایران به کمکهای فوری، برای بازگشت ثبات در کشور و ریختن پایه‌های پیشرفت اقتصادی را درک می‌نماید. علاوه بر این مبلغ به تدریج و به صورت اقساط مبلغ هفت میلیون دلار نیز که در صندوق ادارهٔ کمکهای فنی اصل چهار برای مصرف موجود بود در اختیار دولت ایران قرار داده شد.

به نظر مقامات کاخ سفید، تا زمانی که نفت ایران به بازارهای جهانی سرازیر نگردیده و از این بابت درآمدی برای دولت جدید بدست نیامده است، ارسال اینگونه کمکها ضروری است. به نظر آنان سیاست دکتر مصدق نتایج زیانباری بر موقعیت استراتژیکی ایران در جنگ سرد میان دو ابر قدرت بر جای گذارده است، پس توان

سیاسی رژیم برای مبارزه با حزب توده در داخل و فشار شوروی از خارج لازم است که تقویت گردد. هرچند نخست‌وزیر ایران با عنوان نمودن نیاز مالی ایران به بیش از سیصد میلیون دلار، کمکهای امریکا را در این مرحله کافی نمی‌دانست، اما مقامات واشنگتن نیز مایل نبودند با اعطای کمکهای مالی بیشتر، موجب طولانی شدن گفتگوها، پیرامون حل مسئله نفت ایران شوند. آنان امیدوار بودند که نیاز مالی ایران، هرچه زودتر موجب امضاء قرارداد نفت گردد. بنابراین کمکهای بلاعوض امریکا به ایران تا زمان امضاء قرارداد نفت چندان قابل توجه نبود و در مجموع از هشتاد و نه میلیون دلار تجاوز نمی‌کرد.

در اوایل مهر ۱۳۳۲ مقامات انگلیسی طرح جدیدی برای حل مسئله نفت ایران که هم اینک مناسب‌ترین زمان آن بود به امریکایی‌ها پیشنهاد نمودند، در این طرح آمده بود که هرگونه قراردادی با دولت ایران، پیرامون مسئلهٔ نفت، نبایستی بر قراردادهای نفتی مشابه برتری داشته باشد و نیز لازم است که غرامت کافی به شرکت سابق نفت ایران و انگلیس پرداخت گردد. در پی این طرح، کمیسیونی مرکب از کارشناسان نفتی انگلیسی و امریکایی برای گفتگو پیرامون صدور مجدد نفت ایران، در واشنگتن تشکیل گردید. در این کمیسیون پنج موضوع مورد بررسی قرار گرفت. آن موارد عبارتند از:

۱) نفت ایران چه سهمی از بازار جهانی نفت را خواهد داشت.

۲) صدور مجدد نفت ایران چه تأثیراتی بر سایر کشورهای تولیدکنندهٔ نفت خواهد گذارد.

۳) برای جلوگیری از متضرر شدن شرکتهای بزرگ نفتی جهان چه باید کرد.

۴) نفت ایران در چه بازارهایی باید به فروش رسد.

۵) کدام یک از پالایشگاه‌های جهان باید تعطیل گردد.

این مسائل در حالی عنوان گردید که چند روز پیش از آن، وزارت امور خارجهٔ امریکا نظر خود را دربارهٔ تشکیل کنسرسیومی مرکب از شرکت‌های بزرگ نفتی امریکایی، برای فروش نفت ایران به سایر شرکت‌ها و ازجمله شرکت نفت سابق ایران و انگلیس اعلان نموده بود.

در ۲۵ مهر ۱۳۳۲ هربرت هوور مشاور ویژهٔ جان فاستر دالس وزیر امور خارجهٔ امریکا، برای مطالعه و بررسی چگونگی حل و فصل مسئلهٔ نفت و آگاهی از دیدگاههای دولت‌مردان ایرانی، به تهران آمد. ایشان که فرزند هربرت هوور رئیس‌جمهور پیشین امریکا بوده و به همین جهت به هوور جونیز[1] مشهور بود، در آن زمان مدیریت اتحادیهٔ نفتی کالیفرنیا و همچنین ریاست هیئت مدیرهٔ شرکت یونایتد ژئو فیزیکال امریکا را به عهده داشت. فرستادهٔ دولت امریکا، پس از تبادل نظر با مقامات ایرانی و آگاهی از دیدگاههای آنان مسافرت‌های پی در پی خود رابه لندن و واشنگتن آغاز کرد. ایشان پس از گفتگوهای طولانی با مقامات وزارت امور خارجهٔ انگلستان و امریکا، مسئولین سابق شرکت نفت ایران و انگلیس و رؤسای شرکت‌های بزرگ نفتی امریکایی، به‌منظور هماهنگ سازی دیدگاه طرف‌های مذکور، از نمایندگان هفت شرکت بزرگ نفتی دنیا که عبارت بودنداز:

«استاندارد اویل، سوکونی واکیوم، کالیفرنیا، گلف، تگزاس، رویال داچ شل» و شرکت نفت فرانسه دعوت کرد تا به‌منظور بررسی ابعاد گوناگون مسئلهٔ نفت ایران گردهم آمده و به گفتگو پردازند.

این گفتگوها در ماه‌های شهریور، آذر و بهمن ۱۳۳۲ / سپتامبر و دسامبر ۱۹۵۳ و فوریه ۱۹۵۴ در لندن و واشنگتن صورت گرفت و سرانجام شرکت کنندگان در آن، پس از بحث‌های طولانی، بر سر تشکیل کنسرسیومی[2] برای بهره‌برداری از نفت ایران به توافق رسیدند. این توافق در کنفرانس برمودا که در روز ۱۵ آذر ۱۳۳۲ / ۶ دسامبر ۱۹۵۳، با شرکت سران کشورهای امریکا، انگلیس و فرانسه تشکیل شد نیز مورد تأکید قرار گرفت و پیشنهاد مربوط به تشکیل کنسرسیوم قرار شد که به اطلاع ایران نیز رسانیده شود![6] علت طولانی شدن گفتگوهای مذکور میان طرف‌های ذی‌نفع در مسئلهٔ نفت ایران، زیاده‌خواهی

1. Herbert Hoover jr.
2. Consortium

هر کدام از اعضای شرکت‌کننده بود که رسیدن به یک توافق نهایی را مشکل می‌کرد.[۷] این گفتگوها از جانب دولت مردان امریکایی به دقت دنبال شده و بسیار مهم ارزیابی می‌گردید به طوری که هنری بایرد معاون وقت وزارت امور خارجهٔ امریکا می‌گوید: «اگر بگوییم ایران بار دیگر توجه جهانیان را به خود جلب نموده است، اغراق نکرده‌ایم. میزان علاقهٔ ما به وضع ایران، از مسافرت اخیر نیکسون، معاون رئیس‌جمهور امریکا به این کشور، کاملاً آشکار است.»[۸]

در همین اوضاع و احوال، ریچارد نیکسون و همسرش، به همراه یک هیئت بیست نفری اقتصادی، نظامی و نفتی، حامل پیام رئیس‌جمهور امریکا و در ادامهٔ مسافرت به دور دنیا، در ۱۸ آذر ۱۳۳۲ برای یک دیدار دو روزه وارد تهران شدند. معاون رئیس‌جمهور امریکا در سخنرانی خود در فرودگاه مهرآباد، با اظهار خوشبختی از مسافرت به سرزمین باستانی و تاریخی ایران، به تمجید از نقش و فعالیت نخست‌وزیر، فضل‌الله زاهدی پرداخته و گفت که ایشان در ظرف چند ماه اخیر، یک شخصیت معروف جهانی شده است و با شهامت، وطن پرستی و صداقت خود مردم امریکا را شیفتهٔ خود ساخته است. وی در ادامهٔ سخنانش به جایگاه ایران در جنگ سرد میان دو ابرقدرت اشاره کرده و می‌گوید: «مایهٔ امیدواریست که مشاهده می‌شود در آسیا نیز مانند دیگر نقاط جهان نیروهای اخلال‌گری که در داخل و خارج، ترویج‌کنندهٔ کینه و دشمنی بوده و از هرج ومرج و بدبختی و فلاکت انسانها به وجد و سرور می‌آیند در حال عقب‌نشینی و هزیمت هستند و نیروهای سازنده‌ای که برای پیشرفت بشر و دستیابی به تفاهمی عمیق‌تر و همکاری دوستانه‌تر و گذشت و اغماض بیشتر میان ملتها ـ صرف‌نظر از اختلافات نژادی، مذهبی و در هر قاره‌ای که ساکن می‌باشند ـ فعالیت می‌کنند و روز به روز قویتر می‌شوند.»[۹]

هرچند نیکسون و همراهانش میهمان رسمی شاه بودند و به این جهت، قسمتی از وقتشان، طبق برنامهٔ از پیش تعیین شده، به دید و بازدیدهای تشریفاتی گذشت با این

وجود ایشان چندین بار با شاه، نخست‌وزیر، وزیر امور خارجه و سفیر امریکا در تهران جلساتی داشته و به این ترتیب در وراء دیدارهای رسمی و برنامه‌های تشریفاتی، دربارهٔ مناسبات دو کشور و ازجمله مسئلهٔ نفت ایران، گفتگوهای لازم را به عمل آوردند. براساس شواهد موجود، بی مناسبت نخواهد بود، چنانچه گفته شود که یکی از مهم‌ترین اهداف مسافرت نیکسون به ایران، متقاعد نمودن سیاست‌مداران ایرانی به پذیرش راه‌حل‌های پیشنهادی کارشناسان نفتی امریکایی به‌منظور حل مسئله نفت ایران بوده است. همچنین ایجاد یک اتحادیهٔ نظامی، متشکل از کشورهای طرفدار غرب، در منطقهٔ خاورمیانه، از دیگر اهداف سفر نیکسون به ایران می‌باشد. این انگاره زمانی تقویت می‌گردد که می‌بینیم پس از خروج نیکسون از ایران، ظفرالله خان، وزیر امور خارجهٔ پاکستان وارد ایران می‌شود.

به هر حال نمایندگان کنسرسیوم، پیشنهادهای خود را طی دو دور گفتگو با مقامات ایرانی در تهران، به آگاهی آنان می‌رسانند. دور اول مذاکرات از ۲۵ فروردین تا ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۳ / ۴ آوریل تا ۱۸ مه ۱۹۵۴ به طول انجامید. دور اول گفتگوها که در آن ریاست هیئت نمایندگی کنسرسیوم با اورویل هاردین[1] از شرکت استاندارد اویل بود و نمایندگانی نیز از شرکت نفت سابق ایران و انگلیس و همچنین شرکت رویال داچ شل او را همراهی می‌کردند بدون دست‌یابی به نتیجه‌ای پایان یافت. دلیل آن نیز ظاهراً عدم پذیرش شرایط مورد نظر هیئت ایرانی – به سرپرستی دکتر علی امینی، وزیر دارایی وقت – از سوی طرف‌های مقابل عنوان گردید. در دور دوم گفتگوها، هوارد پیج[2]، نمایندهٔ شرکت استاندارد اویل در لندن، سرپرستی هیئت کنسرسیوم را برعهده داشت. به نظر ایشان، امکان حصول توافق و انعقاد قرارداد وجود دارد. سرانجام پس از چندین نوبت گفتگو، هیئت ایرانی تن به سازش داده و قرارداد کنسرسیوم نفت ـ که آن را قرارداد

---

1. Orille Hardin   2. Howard Paye

فروش نفت و گاز نامیدند ـ در تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۳۳ / ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۴ از سوی علی امینی به نمایندگی از جانب دولت ایران و هوارد پیج به نمایندگی از سوی اعضای کنسرسیوم امضاء گردید. براساس مفاد قرارداد مذکور، سهام کنسرسیوم به ترتیب زیر، میان اعضاء آن تقسیم گردید:

جدول شماره ۱ [۱۰]

اعضاء کنسرسیوم (فارسی)	اعضاء کنسرسیوم (انگلیسی)	ملیت	درصد
شرکت سابق نفت ایران و انگلیس	The Anglo-Iranian Oil Company	انگلیسی	٪۴۰
شرکت رویال داچ ـ شل	Royal Dutch/Shell Company	انگلیسی ـ هلندی	٪۱۴
شرکت استاندارد اویل (نیوجرسی)	Standard Oil Company (New Jersy)	امریکایی	٪۷
شرکت سوکونی واکیوم	Socony Vacuum Oil Company Incorporated	امریکایی	٪۷
شرکت نفت گلف	Gulf Oil CorpOration	امریکایی	٪۷
شرکت نفت تگزاس	The Texas Company	امریکایی	٪۷
شرکت استاندارد اویل کالیفرنیا	Standard Oil Company California	امریکایی	٪۷
شرکت فرانسز دوپترول	Compagnie Francaise de Petroles	فرانسوی	٪۶
شرکت‌های مستقل و کوچک امریکا (ایریکن)	IRICON	امریکایی	٪۵

به موجب قرارداد کنسرسیوم، دو شرکت عامل به‌نامهای شرکت سهامی اکتشاف و تولید نفت ایران و شرکت سهامی تصفیهٔ نفت ایران برای ادارهٔ امور اکتشاف، تولید و تصفیهٔ نفت ایجاد گردید. شرکت‌های مذکور بابت عملیات خود، دستمزد معینی دریافت می‌کردند که پنجاه درصد آن را به‌عنوان مالیات به دولت ایران می‌پرداختند. ایرانیان مایل بودند اکثریت اعضای هیئت مدیره‌های دو شرکت مذکور را در درست داشته باشند تا در نهایت کنترل تأسیسات نفتی در اختیار خودشان باشد. اما قرارداد کنسرسیوم فقط دو

کرسی از هفت کرسی اعضاء هیئت مدیره‌ها را به ایرانیان واگذار کرد. از این گذشته، گرچه هیئت‌های مدیرهٔ مذکور می‌بایست به نمایندگی از سوی دولت ایران و شرکت ملی نفت ایران عمل نمایند ولی به شرکت‌های عملیاتی حق ادارهٔ کامل و مؤثر و کنترل کلیهٔ عملیات داده شد. این در حالی بود که مسئولیت امور ساختمانی، بهداشتی، خدماتی و به طورکلی فعالیتهای غیرصنعتی را به شرکت ملی نفت ایران واگذار نمودند. همچنین شرکت‌های عامل از اختیارات وسیعی در داخل و خارج از حوضهٔ عملیات قرارداد برخوردار بودند و می‌توانستند از تمام زمین‌ها، مواد معدنی، آبهای روی زمینی و زیرزمینی، ساختمان‌ها، پل‌ها، بنادر، خطوط راه‌آهن، تلفن، تلگراف و فرودگاه... استفاده نمایند.

همچنین هر یک از شرکت‌های عضو کنسرسیوم، یک شرکت بازرگانی تأسیس می‌نمودند که نفت خام تولید شده در حوضهٔ عملیات اعضاء کنسرسیوم را از سر چاه خریداری کرده و آن را در بنادر ایران به قیمت پایهٔ نفت خلیج فارس می‌فروختند. تفاوت میان قیمت مذکور و هزینهٔ تمام شده به عنوان درآمد تلقی شده، که پنجاه درصد آن به عنوان مالیات به دولت ایران پرداخت می‌گردید. شرکت ملی نفت ایران در ازاء فروش نفت خام به اعضاء کنسرسیوم، وجوهی بنام دریافت مشخص دریافت می‌کرد، که معادل یک هشتم بهای نفت خام و درحقیقت همان بهرهٔ مالکانه بود. به طورکلی جمع مبلغ پرداخت مشخص و مالیات‌های دولت ایران از شرکت‌های مذکور نمی‌بایستی از پنجاه درصد درآمد ویژهٔ شرکتها بیشتر باشد. وسعت حوضهٔ عملیات اعضای کنسرسیوم به مراتب بیش از حوضهٔ امتیاز سال ۱۹۳۳ میلادی / ۱۳۱۲ شمسی بود و مدت قرارداد نیز بیست و پنج سال تعیین گردید که امکان تمدید آن برای سه دورهٔ پنج سالهٔ دیگر نیز وجود داشت. قرارداد کنسرسیوم در دو قسمت تنظیم گردید. قسمت اول آن که مشتمل بر پنجاه و یک ماده بود بین ایران و شرکت‌های نفتی عضو کنسرسیوم امضاء شد و قسمت دوم قرارداد میان ایران و شرکت نفت سابق ایران و انگلیس امضاء گردید و از پنج

ماده تشکیل شده بود. همچنین پایان بخش قرارداد مذکور، دو ضمیمهٔ جداگانه در مورد حدود ناحیهٔ عملیات اعضای کنسرسیوم و اصلاح قانون مالیات بر درآمد بود.

به هرحال انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ایران را به مثابهٔ یکی از سرزمین‌های فتح شدهٔ خود، پس از چندین سال کوشش و درگیری می‌دیدند طبیعی بود که همهٔ منابع و ذخایر این کشور را نیز به عنوان غنائم جنگی میان خود تقسیم نمایند. اما قرارداد کنسرسیوم، پس از چهار سال مبارزهٔ ضداستعماری مردم ایران، چیزی نبود که به سادگی از حلقوم این قدرت‌ها پایین رفته و هضم گردد. مردم ایران به هیچ وجه مایل نبودند که شرکت سابق نفت ایران و انگلیس به ایران باز گردد. البته با سقوط دولت ملی دکتر مصدق، آن روزها نیز سپری شده بود اما هنوز این مسئله برای ایران اهمیت داشت. همین تنفر و انزجار مردم ایران از شرکت سابق نفت ایران و انگلیس موجب آن شد که سیاستمداران امریکایی با دادن سهم کوچکی از نفت ایران به شرکت‌های هلندی و فرانسوی، به کنسرسیوم صورت یک شرکت بین‌المللی داده و از فشار افکار عمومی بکاهند. دیگر اینکه شرکت سابق نفت انگلیس و ایران مالک دوپنجم سهام شرکت رویال داچ شل بود. لذا با احتساب سهم شرکت سابق نفت انگلیس و ایران از شرکت رویال داچ شل که خود چهارده درصد سهام کنسرسیوم را در اختیار داشت، سهام شرکت نفت انگلیس و ایران روی هم معادل ۴۵/۶٪ کل سهام کنسرسیوم می‌گردید که باز هم انگلستان را به‌صورت بزرگ‌ترین سهام‌دار کنسرسیوم نفت ایران تبدیل می‌کرد.[۱۱]

براساس مواد قرارداد کنسرسیوم، شرکت ملی نفت ایران متعهد گردید که مبلغ بیست و پنج میلیون لیره استرلینگ به عنوان غرامت و بهای دارایی‌های مربوط به منطقهٔ نفت شاه و پالایشگاه کرمانشاه، که به دولت ایران واگذار شده بود به شرکت نفت انگلیس و ایران پرداخت نماید. همچنین پنجاه و یک میلیون لیره نیز از محل مطالبات ایران نزد شرکت سابق برداشتند و به همراه بیست و پنج میلیون لیره مذکور به عنوان

غرامت ناشی از ملی شدن صنعت نفت ایران، به شرکت سابق نفت انگلیس و ایران پرداخت گردید که مجموع این دو رقم به هفتاد و شش میلیون لیره بالغ گردید. از سوی دیگر قرار شد تا مدت ده سال، مبلغ شصت و هفت میلیون لیره به صورت اقساط در ازاء تأسیسات مستهلک نشده محدوده قرارداد به شرکت نفت انگلیس و ایران پرداخت گردد. علاوه بر اینها، شرکت نفت انگلیس و ایران دویست و چهارده میلیون لیره نیز از دیگر شرکتهای عضو کنسرسیوم به‌عنوان غرامت دریافت می‌نمود که عملاً از جیب ملت ایران پرداخت شد. بی‌تردید چنین رفتاری از هیچ کشور غالبی بر هیچ ملت مغلوبی سر نزده است. هرچند بعدها آشکار گردید که میزان واقعی غرامت‌های پرداخت شده به شرکت نفت انگلیس و ایران به مراتب بیش از مبالغ مذکور بوده است. به این ترتیب، دولت ایران در ازاء پرداخت غرامت سنگین، ظاهراً مالک تأسیسات نفتی ملی شده گردید. اما طبق مفاد قرارداد کنسرسیوم بار دیگر آنها را برای مدت چهل سال به اعضای کنسرسیوم واگذارکرد. به قول هوارد پیج «مثل این است که شما اتومبیلی داشته باشید که مالکیت قانونی آن متعلق به شما باشد ولی حق استفاده از آن را به دیگری واگذار کنید.»[۱۲]

اگرچه سعی تدوین‌کنندگان قرارداد بر آن بوده تا آن را به صورتی پیچیده تنظیم نمایند که اجحافات به عمل آمده در آن نسبت به حقوق ملت ایران به سادگی قابل مشاهده نباشد. با این وجود نگاهی گذرا به متن قرارداد، بیانگر این حقیقت است که آنچه در خلال تمامی مواد قرارداد به چشم می‌خورد حفظ و افزایش منافع سهام‌داران اصلی آن است و آنچه که به فراموشی سپرده شده، حقوق ملت ایران بوده است. برای نمونه به دو ماده از قرارداد کنسرسیوم اشاره می‌نماییم. براساس ماده چهل و یک قرارداد، «دولت ایران نمی‌تواند با هیچ گونه اقدام قانونگذاری یا اداری قرارداد را لغو نماید و یا در مقررات آن اصلاح یا تغییری ایجاد نماید.» این مطلب در حقیقت نقض‌کنندهٔ حق مالکیت ملی ایران بوده و مخالف منافع ملی این کشور است که به‌منظور

پیشگیری از اقداماتی نظیر ملی کردن در قرارداد گنجانده شده است و یا برطبق ماده چهل و هشت قرارداد کنسرسیوم، «متن فارسی و انگلیسی این قرارداد هر دو معتبر است. ولی هرگاه بین دو متن مذکور اختلافاتی در مورد حقوق و وظایف طرفین پیدا شود متن انگلیسی معتبر خواهد بود.» وقس علی هذا.....[۱۳]

به هرحال، قرارداد کنسرسیوم نفت ایران پاداشی بود به سیاستگذاران لندن و واشنگتن در مقابل بازگشت تخت و تاج محمدرضا پهلوی، توسط کودتای ۲۸ مرداد و براندازی دولت ملی دکتر مصدق و نیز جریمه‌ای بود برای مردم ایران که به خاطر فریادهایی که بر سر استعمار کشیده بودند، بایستی تحمل نمایند. «ملتی که می‌خواست به قدرت و نفوذ شرکت نفت انگلیس پایان دهد که به قول دکتر مصدق، دولتی در داخل دولت ایران بود.» گرفتار تشکیلاتی به مراتب وسیع‌تر و با وسعت عملی به مراتب بیشتر، در محدوده‌ای به مراتب گسترده‌تر از پیش شد. کنسرسیوم در نه سال ابتدای تولد خود توانست سیصد و چهل میلیون تن نفت از ایران خارج نماید، درحالی که شرکت نفت انگلیس در پنجاه سال عمر خود سیصدوبیست و پنج میلیون برده بود. شرکت‌های عضو کنسرسیوم در مدت پنج سال هفتاد و دو درصد سرمایه‌گذاری خود را به صورت سود خالص برداشت کردند.» به این ترتیب مبارزات طولانی مردم ایران برای ملی کردن صنعت نفت کشور و بازیافتن حقوق از دست رفته خود، که درحقیقت مبارزه با حضور و نفوذ انگلستان و به‌طورکلی بیگانگان در این کشور بود با بسته شدن این قرارداد به سرانجام نرسیده و کسانی را که مردم از در بیرون کرده بودند، از پنجره وارد شدند.

پس از امضای قرارداد کنسرسیوم، جان فاستر دالس، وزیر خارجه امریکا، تلگرام تبریکی برای زاهدی نخست‌وزیر ایران می‌فرستد و به این وسیله شادمانی و خشنودی خود را اعلام می‌دارد. آیزنهاور، رئیس‌جمهور امریکا نیز پیامهایی برای شاه ایران، لوی هندرسون، سفیر کبیر امریکا در ایران و هربرت هوور کارشناس نفتی امریکایی فرستاده و ضمن آن می‌گوید که قرارداد کنسرسیوم به اختلافی که می‌توانست امنیت و ثبات

منطقهٔ خاورمیانه را به خطر اندازد پایان داده است. در همین حال ایران و امریکا توافق کردند که از انتشار قسمتهایی از جزییات توافق میان شرکتهای نفتی خودداری نمایند. وزیر خارجه امریکا در توجیه این عمل گفت: این خطر وجود دارد که انتشار مدارک مذکور، وسیله‌ای بدست عوامل بی‌مسئولیت بدهد که آنها را علیه ایالات متحدهٔ امریکا و متحدانش بکار برند. دولت ایران هم موافقت کامل خود را با علنی نساختن برخی مدارک مربوط به حل مسئله نفت اعلام داشت.... [۱۴] یکی از مهمترین نتایج قرارداد با کنسرسیوم بین‌المللی، پایان یافتن سلطه انحصاری شرکت نفت بریتانیا بر صنایع نفت ایران بود. دیگر یک شرکت بزرگ خصوصی که یک دولت نیرومند نیز پشت سرش قرار دارد نمی‌توانست مهم‌ترین بخش اقتصادی ایران را منحصراً در دست داشته باشد. از این پس سهم قابل توجهی از نفت ایران به امریکاییان واگذار شده بود و درنتیجه آنان در سیاست ایران صاحب نظر شده بودند.

پس از انعقاد قرارداد کنسرسیوم نفت، حال نوبت شاه بود که به امریکا رفته و به پاس خدمت بزرگی که انجام داده بود، پاداشی مناسب دریافت نماید. شاید بتوان گفت که هیچ پاداشی برای شاه ارزشمندتر از جلب نظر مثبت رئیس‌جمهور امریکا نسبت به خود و حمایت از اقدامات ایشان در ایران نبود.

به هرحال شاه در ۱۶ آذر ۱۳۳۳ تهران را به قصد نیویورک ترک نمود. وی پس از یک هفته اقامت در نیویورک، این شهر را به قصد واشنگتن ترک کرد. شاه در پایتخت امریکا مورد استقبال گرم آیزنهاور رئیس‌جمهور امریکا قرار گرفت و پس از چند دور گفتگو با ایشان پیرامون کمک‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی امریکا به ایران، مسئله اتحادیه نظامی که قرار بود بزودی در بین کشورهای منطقه خاورمیانه منعقد گردیده و ایران نقش مهمی در آن ایفا نماید را مورد بررسی قرار دادند. شاه توانست موافقت مقامات امریکایی را با برکناری فضل‌الله زاهدی، نخست‌وزیر دولت کودتا به دست آورد و در این زمان که دولت امریکا اعتبارات بیشتری برای کشورهای منطقه خاورمیانه در

نظر گرفته بود سفر شاه به امریکا به علت توجه محافل بین‌المللی به وضع ایران می‌توانست سهم ایران را از کمکهای مذکور افزایش دهد. شاه پس از دیدار با رئیس‌جمهور، واشنگتن را ترک کرده و برای استراحت و تفریح راهی سواحل غربی امریکا شد. سرانجام پس از دو ماه گفتگو، دیدار، استراحت و تفریح، شاه امریکا را با کشتی کوئین ماری به قصد انگلستان ترک کرد.

فصل دوم:
پیمان بغداد، موافقتنامه‌های دوجانبهٔ ایران و امریکا

از آغاز سدهٔ بیستم سیاست خارجی ایالات متحدهٔ امریکا بر این اساس قرار گرفت که توازن قوا را میان قدرت‌های موجود در اروپا حفظ نموده و مانع ازکسب برتری مطلق و برهم زدن موازنه قدرت توسط یک قدرت اروپایی بر سراسر این قاره گردد. ورود امریکا به دو جنگ جهانی اول و دوم نیز در همین راستا ارزیابی می‌شود. همزمان با اروپا این سیاست در آسیا نیز از سوی سیاستگزاران امریکایی دنبال گردید. پس از جنگ جهانی دوم، درحالی که هدف سیاست خارجی امریکا همچنان ثابت بود دولت شوروی و چین کمونیسم در اروپا و آسیا توازن قوای یاد شده را بر هم می‌زدند. در همین زمان اروپای غربی گرفتار چنان ضعف اقتصادی و نظامی مفرطی بود که هرگز نمی‌توانست به تنهایی در برابر قدرت شوروی ایستادگی نماید. در آسیا نیز با سقوط چین در دامن کمونیست‌ها در سال ۱۹۴۹ هیچ قدرتی در سراسر آسیا تاب مقاومت در برابر چین کمونیست و شوروی را نداشت. در چنین اوضاع و احوالی امریکا برای جلوگیری از توسعه و نفوذ کمونیسم و مهار آن راهبرد دربرگیری یا محاصرهٔ کمونیسم[1] را در پیش گرفت.[۱۵]

جرج کنان[2] پایه‌گذار راهبرد دربرگیری است که در ژوئیهٔ ۱۹۴۷ با درج مقاله‌ای در

---

1. Containment of Communism Strategy
2. George Kennan

مجلهٔ فارین افرز[1] با بررسی سیاست خارجی شوروی از زاویه ایدئولوژی کمونیسم روش برخورد امریکا با آن را طراحی کرد. سیاست دربرگیری به صورتی که کنان مطرح ساخت براساس تحلیل دقیقی از هدفهای استراتژیک شوروی و نوع نگاه این کشور نسبت به کشورهای غربی نهاده شده‌است. به نظر وی تهدید شوروی یک خطر همه‌جانبه علیه منافع ایالات متحده است که بایستی برای مقابله با آن نیروی مقابله‌کنندهٔ خود را در یک رشته از نقاط دائمی متغییر سیاسی و جغرافیایی جهان طوری بکارگیریم که با تغییرات و مانورهای دولت شوروی منطبق باشد و از آنجا که رهبران شوروی به‌منظور بسط کمونیسم در اقصی نقاط جهان عوامل خود را بکار می‌گیرند لذا جهان با بحرانهای پی درپی مواجه خواهد شد. پس وظیفه امریکا مقابله و رفع آن در هر نقطه از جهان با توسل به وسایل مقتضی است. امریکا باید با در پیش گرفتن یک سیاست دربرگیری درازمدت آرام در عین حال استوار و هوشیارانه و اتخاذ یک سری تصمیمات سیاسی، اقتصادی و نظامی جلوی توسعه‌طلبی شوروی را بگیرد. به این ترتیب سیاستگزاران امریکایی برای اجرای راهبرد مذکور به توجیهات ایدئولوژیک، کمکهای اقتصادی، نظامی و انعقاد پیمان‌های نظامی منطقه‌ای متوسل شدند.

با روی کار آمدن محافظه‌کاران انگلیسی و جمهوری‌خواهان امریکایی از اوایل دهه پنجاه میلادی در راستای راهبرد دربرگیری کمونیسم، تلاش برای انعقاد پیمان دفاعی خاورمیانه (M.E.D.O)[2] که بایستی جانشین بونیستان سالهای بعد از جنگ و فرماندهی خاورمیانه[3] (M.E.C) سالهای ۱۹۵۰ گردد آغاز شد لازم به یادآوری است که انگلیسی‌ها در سال ۱۹۵۱ موفق شدند امریکا و فرانسه را ترغیب نمایند که با همکاری ترکیه پیشنهادی درباره تأسیس فرماندهی نظامی خاورمیانه به مصر تسلیم دارند که

1. Foreign Affairs

2. Middle Eastern Defence Organization

3. Middle Eastern Command

براساس آن مصر به عنوان مؤسس در آن شرکت داشت اما نحاس پاشا اعلام داشت که هیچ قراردادی را با انگلستان امضاء نخواهد کرد. به این ترتیب فرماندهی خاورمیانه بدون شرکت مصر در ۲۲ بهمن ۱۳۳۰ / ۱۲ فوریهٔ ۱۹۵۲ در آنکارا تأسیس گردید و چهار عضو مؤسس آن به مصر، سوریه، لبنان، عراق، اسرائیل، یمن، عربستان سعودی و اردن پیشنهاد عضویت دادند هرچند همه کشورهای مذکور به این پیشنهاد جواب رد دادند اما این امر موجب مبادله یادداشتهای شدیداللحنی بین غربیها و دولت شوروی گردید.[۱۶]

در اوایل سال ۱۹۵۳ آنتونی ایدن، طرح سازمانی دفاعی جدیدی را عنوان نمود که مصر، امریکا، فرانسه و انگلیس اعضای اصلی آن بودند. نیروهای انگلیسی بتدریج خاک مصر را تخلیه می‌کردند و در زمان صلح، در منطقه کانال سوئز تنها یک پایگاه داشتند که در صورت وقوع جنگ متفقین بتوانند بی‌درنگ آن را مورد استفاده قرار بدهند. ایدن شخصاً این طرح را تسلیم آیزنهاور کرد و ایشان نیز موافقت اصولی خود را با آن اعلام داشت مشروط بر اینکه ژنرال نجیب رسماً تمایل خود را به شرکت در آن اعلام دارد اما «نجیب» به هیچ وجه قصد چنین کاری را نداشت و به آیزنهاور پاسخ داد که ابتدا باید موانع مادی و معنوی را که از هر طرف در سر راه این همکاری قرار دارد مهمترین آن حضور نیروهای انگلیسی در خاک مصر است برطرف سازد. پس از این آیزنهاور وزیر خارجه خود را برای دیدار و گفتگو با رهبران کشورهای خاورمیانه راهی این منطقه نمود. سفر دالس به قاهره با شکست مواجه شد و هنگامی که وزیر خارجه امریکا مصر را ترک می‌کرد یقین داشت که از مصریها نمی‌توان انتظار چندانی داشت. در سایر پایتخت‌های کشورهای عربی نیز دالس با واکنش مشابهی روبرو گردید. از این رو وی چون به واشنگتن بازگشت اظهار داشت که در سراسر خاورمیانه با نوعی تمایل مبهم در مورد تأسیس پیمان دفاعی روبرو شده است. این سیستم را دولتهای غربی نمی‌توانند به کشورهای این منطقه تحمیل نمایند و تا زمانی که اعراب و اسرائیل اختلافاتشان را حل

نکنند نمی‌توان انتظار زیادی از آنها داشت.

وزیر خارجه امریکا در آنکارا ضمن گفتگو با جلال بایار رئیس‌جمهور و عدنان مندرس نخست‌وزیر ترکیه متوجه شد که آنان نظر بسیار نامساعدی نسبت به شوروی دارند و هنوز تلاشهای بی‌ثمر آن دولت را در سالهای ۱۹۴۶-۱۹۴۵ برای در دست گرفتن نظارت بر بغازها و الحاق قارص و اردهان به خاک شوروی از یاد نبرده‌اند. به همین جهت مایلند پیمان آتلانتیک شمالی به سوی شرق امتداد یافته و شامل یونان و ترکیه نیز گردد. جلال بایار در مسافرتی که در دی ۱۳۳۳ / ژانویه ۱۹۵۵ به امریکا نمود موافقت آیزنهاور را با پیمانی که در نظر داشت با پاکستان منعقد سازد، جلب کرد. رئوس پیمان مذکور در بهمن همان سال ضمن سفری که عدنان مندرس به کراچی نمود به تصویب مقامات دو کشور رسید و در ۱۳ فروردین ۱۳۳۴ / ۲ آوریل ۱۹۵۵ علی‌رغم هشدارهای دولت شوروی و اعتراض‌های هند که بر سر مسئله کشمیر درگیر یک اختلاف حل نشدنی با پاکستان بود به امضاء رسید. در ۲۷ مهر ۱۳۳۳ نوری سعید، نخست‌وزیر عراق در جریان سفر خود به استانبول اعلام کرد: «امنیت عراق و حتی موجودیت آن بستگی به امنیت ایران و ترکیه دارد.» عراق و ترکیه قصد خود را مبنی بر گسترش همکاری در راه ایجاد ثبات و امنیت خاورمیانه اعلام داشتند و از سایر کشورها نیز دعوت نمودند که به آنان ملحق شوند.

پیوستن ایران به پیمان بغداد

به این ترتیب پس از امضای پیمان مذکور توسط عراق و ترکیه در ۵ اسفند ۱۳۳۳ در بغداد، انگلستان نیز در ۱۴ فروردین سال بعد به آن ملحق شد. پس از این کشور پاکستان و ایران نیز به ترتیب در ۳۱ شهریور و ۳۰ مهر ۱۳۳۴ به دیگر اعضای بغداد پیوستند. اما امریکایی‌ها که در آستانه تشکیل کنفرانس سران در ژنو قرار داشتند نمی‌خواستند موجبات سوء ظن و ناراحتی مقامات شوروی را فراهم آورند. همچنین از

مخالفت جناح‌های طرفدار اسرائیل در کنگره نیز بیم داشتند و حاضر نبودند که در صورت وقوع جنگی مجدد میان اعراب و اسرائیل، با پیوستن به این پیمان خود را در تنگنا قرار داده باشند لذا از پیوستن به پیمان بغداد خودداری کردند ولی عملاً در تمامی ارگانهای اصلی پیمان مشارکت داشتند. پیمان مذکور شامل یک مقدمه و هشت ماده بود که مفاد آن به شرح ذیل می‌باشد:

اعضای پیمان برای امنیت و دفاع از خود مطابق ماده پنجاه و یک منشور ملل متحد تشریک مساعی خواهند کرد و متعهد می‌شوند که از هرگونه دخالت در امور داخلی یکدیگر خودداری نمایند و هرگونه اختلاف فیمابین را با روش مسالمت‌آمیز برطبق منشور ملل متحد حل و فصل کنند. همچنین اعضاء پیمان اعلام می‌دارند که مقررات این پیمان با هیچ یک از تعهدات بین‌المللی ناشی از قرارداد هر یک از طرفها با دولت یا دولتهای ثالث مغایرت نداشته و نمی‌تواند از تعهدات بین‌المللی مذکور بکاهد و یا ناقض آنها محسوب شود. همچنین اعضاء متعهد می‌شوند که هیچ‌گونه تعهد بین‌المللی که منافی با پیمان فعلی باشد، قبول نکنند. برطبق ماده پنج، پیمان مذکور برای هر یک از دول اتحادیه عرب یا هر یک از کشورهای دیگری که به امنیت و صلح این ناحیه علاقمند هستند باز خواهد بود. این پیمان برای مدت پنج سال قابل اجراست و برای پنج سال دیگر نیز قابل تمدید می‌باشد.[۱۷]

با انعقاد پیمان بغداد حلقه محاصره کشورهای بلوک شرق که توسط پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) از شمال اروپا شروع شده بود به مناطق جنوبی و شرقی قاره آسیا امتداد یافته و با متصل شدن به پیمان همکاری مشترک کشورهای جنوب شرقی آسیا (سیتو) یک دیوار دفاعی ممتد در اطراف کشورهای کمونیستی به ویژه اتحاد جماهیر شوروی ایجاد می‌گردد. انگلستان و امریکا گمان می‌کردند با امضای این پیمان یک پیروزی بزرگ سیاسی بدست آورده‌اند که مکمل پیروزی آنان در ساقط کردن حکومت دکتر محمد مصدق خواهد بود اما درواقع پیمان بغداد دامنه جنگ سرد را به خاورمیانه

کشانید. از سوی دیگر شاه ایران که خطر تجاوز همسایه شمالی خود را بسیار محتمل می‌دانست و هنوز مداخلات دولت شوروی پس از جنگ دوم جهانی در استان‌های شمالی را به خاطر داشت، می‌پنداشت که می‌تواند با وارد شدن به این پیمان و در حقیقت با پیوستن به جرگهٔ کشورهای غربی از سوی کمکهای اقتصادی و نظامی بیشتر آنان را به بسوی خود جلب نماید و از سوی دیگر باعث تحکیم پایه‌های حکومت خود در داخل و بهبود موقعیت خود در خارج از کشور گردد.

شاه در توجیه الحاق ایران به پیمان بغداد همیشه بر روی موقعیت استراتژیک ایران در منطقه خاورمیانه تأکید داشت. به اعتقاد وی همین موقعیت مهم و حساس ایران بوده که باعث نادیده گرفتن سیاست بی‌طرفی ایران و نهایتاً اشغال این کشور از سوی نیروهای درگیر در طول دو جنگ جهانی اول و دوم گردیده است. وی می‌گوید: «اگر ایران موقعیت جغرافیایی هندوستان را داشت از سیاست بی‌طرفی پیروی می‌کرد. از طرف دیگر یقین داریم که اگر هندوستان موقعیت جغرافیایی ایران را داشت سیاست کنونی ایران را که عضویت در یک پیمان دفاعی است، اتخاذ می‌نمود. هدف هر دو کشور یکی است یعنی حفظ صلح و امنیت و استقلال کشور».

به هرحال آثار و تبعات پیمان بغداد جلسات پی در پی و تصمیمات و برنامه‌هایی که توسط اعضای آن در طول سالهای باقی مانده از دهه پنجاه میلادی اتخاد گردید تشکیل دهنده سیاستهای کلان دولتمردانی ایرانی بود. عضویت ایران در پیمان بغداد موقعیت و جایگاه این کشور را در دوران جنگ سرد و کشمکش میان دو بلوک بطور آشکار مشخص می‌نمود و شاید این موضع در راستای همان سیاستی بود که شاه از آن به نام سیاست ناسیونالیسم مثبت یاد می‌کرد.[۱۸]

عهدنامه مودت و روابط اقتصادی، حقوقی و کنسولی

روند روبه گسترش مناسبات همه جانبه ایران و ایالات متحدهٔ امریکا با تحولات

بوجود آمده در مناسبات میان دو کشور، همچنان به سیر صعودی خود ادامه داد. این تحولات موجب شد که دولت ایران سیزدهمین کشوری باشد که پس از جنگ جهانی دوم، عهدنامه مودت و روابط اقتصادی، حقوقی و کنسولی با ایالات متحدهٔ امریکا امضاء نماید. این عهدنامه که در نوع خود جامع‌ترین بود در ۲۳ مرداد ۱۳۳۴ / ۱۴ اوت ۱۹۵۵ توسط مصطفی سمیعی، معاون وزارت امور خارجه ایران و سلدون چپین سفیر امریکا در تهران به امضاء رسید و پس از تصویب در مجالس مقننه دو کشور در ۲۶ خرداد ۱۳۳۶ به مرحلهٔ اجرا درآمد. این عهدنامه دربرگیرنده یک مقدمه و بیست و سه ماده بود. در مقدمه عهدنامه مذکور آمده است: «چون دولت شاهنشاهی ایران و دول متحدهٔ امریکا مایلند مناسبات دوستانه‌ای راکه از دیرزمان بین مردم این دو کشور موجود بوده است به نحو مؤکدی مورد توجه قرار دهند و اصول عالیه‌ای راکه برای تنظیم امور بشری ملزم به رعایت آن می‌باشند بار دیگر تأیید کنند و بازرگانی و به کار انداختن سرمایه و روابط نزدیک‌تر اقتصادی را به طورکلی بین مردم این دو کشور و به نفع طرفین تشویق نمایند و مناسبات کنسولی را تحت نظم و قاعد درآورند. لذا به انعقاد عهدنامه مودت و روابط اقتصادی و حقوق کنسولی براساس رفتار مساوی و متقابل اقدام می‌نمایند....»[۱۹]

مواد اول تا یازدهم عهدنامه مذکور پیرامون موضوعاتی چون قبول آزادیهای اساسی و حمایت از اشخاص و اموال، مالیاتها، مقررات ارزی و ترتیب صادرات و واردات، دریانوردی و سایر مسائل مربوط به وضع حقوقی و فعالیتهای افراد و شرکتهای یک کشور در قلمرو کشور دیگر می‌باشد. در مادّهٔ دوم عهدنامه آمده است: اتباع هر یک از طرفین معظمین متعاهدین مجاز خواهند بود که به قصد بازرگانی بین دو کشور و هدایت عملیات مربوطه، به کاری که مقدار معتنابهی سرمایه در آن کار نهاده‌اند یا عملاً در حال گذاردن سرمایه می‌باشند به قلمرو طرف معظم متعاهد دیگر وارد شوند و در آنجا اقامت کنند و شرایط چنین اجازه به هیچ وجه نامساعدتر از شرایطی نخواهد بود که در مورد اتباع هر کشور ثالثی قائل می‌شوند.

همچنین در ماده دهم آمده است: «بین قلمروهای طرفین معظمین متعاهدین آزادی تجارت و دریانوردی برقرار خواهد بود.»[۲۰] از مادهٔ دوازده تا بیست و سه یا آخرین مادهٔ عهدنامهٔ مذکور، به شرح حقوق و مزایای مأمورین سیاسی و کنسولی پرداخته شده است. در مادهٔ دوازدهم و سیزدهم آمده است: «هر یک از طرفین معظمین متعاهدین حق خواهند داشت نمایندگان کنسولی به کشور طرف معظم متعاهد دیگر بفرستد.... نمایندگان کنسولی هر یک از طرفین معظمین متعاهدین اجازه خواهند داشت در قلمرو طرف معظم متعاهد دیگر در نقاطی که صاحب منصبان کنسولی هر کشور ثالث دیگری در آنجا اجازه سکونت داشته باشند یا در نقاط دیگر که مورد موافقت طرف معظم متعاهد دیگر قرار گیرد ساکن شوند. صاحب منصبان کنسولی و کارمندان کنسولی از مزایا و مصونیتهایی که طبق عرف عمومی بین‌الملل در مورد صاحب‌منصبان و کارمندان هم‌رتبه و همکارشان قائل می‌شوند برخوردار خواهند بود و اجازه خواهند داشت کلیهٔ کارهایی را که مطابق عرف عمومی بین‌الملل باشد، انجام دهند. به هر صورت رفتاری که با آنها خواهد شد طبق اصل معامله متقابل و طوری خواهد بود که از رفتار با صاحب‌منصبان و کارمندان مشابه هر کشور ثالثی به هیچ وجه نامساعدتر نباشد». به هرحال عهدنامهٔ مذکور اگرچه در ظاهر از اهمیت سیاسی چندانی برخوردار نیست اما بی‌تردید نشان دهندهٔ حسن تفاهم و دیدگاههای مشترک دو کشور در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و بازرگانی بوده و آمادگی ایران را برای جلب و حمایت از سرمایه‌های خارجی اعلام می‌داشت و امریکاییان را تشویق به سرمایه‌گذاری در ایران می‌کرد.

اهمیت موافقتنامه مذکور از مکاتبه‌ای که سفارت کشورمان با ادارهٔ عهود و امور حقوقی وزارت امور خارجه پس از انعقاد قرارداد مذکور کرده است آشکار می‌باشد.[۲۱]



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

واشنگتن

شماره ــ ۵۲۰۸

تاریخ ــ ۲ بهمن ۱۳۳۵

پیوست ــ

وزارت امورخارجه ــ اداره عهود وامورحقوقی

عده ای از تجار ایرانی مقیم امریکا مرتبا باین سفارتکبری مراجعه و اظهارمیدارندکه اداره مهاجرت امریکا با تمدید اجازه اقامت آنها موافقت نکرده و بآنها کتبا ابلاغ نموده که پس از انقضای آخرین اجازه اقامت امریکارا ترك نمایند و از سفارتکبری تقاضای کمك و مساعدت نموده که بامقامات مربوطه مذاکره و باستناد قرارداد تجارتی و کنسولی ایران و امریکا که ازطرف مجلس سنای ایران و امریکا تصویب شده ولی بتصویب مجلس شورایملی نرسیده جلب موافقت آنهارا با ادامه اقامت تجار مذکور بنماید · سفارتکبری هم از چندی قبل نسبت به ادامه اقامت عده ای اقدام و موافقت مقامات مربوطه را با وعده و وعید که قرارداد تجارتی مذکور درآتیه خیلی نزدیکی بتصویب مجلس شورایملی ایران خواهد رسید جلب نمود ولی تصدیق میفرمایند که این وعده و وعیدها تا حدودی قابل قبول بوده و باستناد آن میتوان موافقت مقامات مربوطه امریکارا با اجازه ادامه کسب و اقامت تجار ایرانی تحصیل نمود · بنظر این سفارتکبری تصویب فوری این قرارداد نه تنها کمك موثری بروابط تجارتی ووضع تجار ایرانی خواهد بود بلکه وضع اعضای سرکنسولگریهارا ازلحاظ مصونیت سیاسی و معافیتهای مالیاتی که مبهم مانده است روشن خواهد کرد · لذا خواهشمنداست موضوع را مورد تعقیب قرارداده و اقدامات لازم برای تصویب لایحه مزبور معمول فرمایند ·

سفیرکبیر ــ دکتر علی امینی

در ۲۶ شهریور ۱۳۳۶ / ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۷ موافقتنامه‌ای به‌منظور جلب و تضمین سرمایه‌گذاری‌های خصوصی متقابل میان سلدون چپین سفیر امریکا در تهران و علی‌قلی اردلان وزیر امور خارجه ایران از طریق مراسله در تهران به امضاء رسید. این موافقتنامه در مورد مقررات سرمایه‌گذاری افراد و شرکتهای خصوصی طرفین در کشورهای یکدیگر و نیز تضمین و تأمین امنیت سرمایه‌گذاری‌های انجام شده از خطر آتی همچون ملی شدن و غیره صورت پذیرفت.[۲۲]

موافقتنامهٔ «قرارداد وام»

سرانجام در ۱۷ دی ۱۳۳۷ / ۷ ژانویه ۱۹۵۹ موافقتنامه‌ای تحت عنوان قرارداد وام میان دولت ایران و صندوق وامهای عمرانی که یک مؤسسه دولتی امریکا می‌باشد برای تأمین بودجه برنامه هفت ساله توسعه اقتصادی، اجتماعی ایران توسط علی‌قلی اردلان سفیر ایران در امریکا و دمپسترمک اینتاش مدیرعامل صندوق وام‌های عمرانی در واشنگتن به امضاء رسید. این قرارداد در پی تقاضای ایران از مؤسسه مذکور برای دریافت وامی به مبلغ چهل و هفت میلیون و پانصدهزار دلار بوده که به مصرف خرید ماشین‌آلات کشاورزی، سیلوها، توسعه جنگلها، تجهیزات راه‌آهن، مخابرات، دفع آفات نباتی، ساختمان فرودگاهها، عمران شهرستانها...، می‌رسید. در مقدمه این قرارداد آمده است: «نظر به اینکه صندوق وامهای عمرانی حاضر به دادن وام مذکور می‌باشد، زیرا به وسیله آن نسبت به توسعه منابع اقتصادی و قدرت تولیدی وام‌گیرنده براساس کمک به خویشتن و همکاری متقابل کمک خواهد شد مؤسسه مذکور اقدام به پرداخت آن می‌نماید». این وام در اختیار سازمان برنامه و بودجه ایران قرار گرفت تا در بین ارگانهای ذیربط به‌منظور هزینه در طرحهای بالا تقسیم گردد.[۲۳]

موافقتنامه بازرگانی محصولات کشاورزی

و اما در زمینه دادوستد محصولات کشاورزی میان دولت ایران و ایالات متحده امریکا از اسفند ۱۳۳۵ یک سری موافقتنامه‌های رسمی منعقد می‌گردد این موافقتنامه‌ها که هر از چند گاهی برخی از مواد آن تغییر کرده، اصلاح شده و یا موافقتنامه‌ای جدید در همان زمینه جایگزین مقررات موافقتنامه پیشین می‌گردید به‌منظور توسعه بازرگانی محصولات کشاورزی میان دو کشور انجام گرفت در مقدمه اولین موافقتنامه در زمینه مذکور در تاریخ ۱ اسفند ۱۳۳۵ / ۲۰ فوریه ۱۹۵۶ آمده است:[۲۴]

«دو دولت ایالات متحدهٔ امریکا و ایران نظر به مقبولیت امر توسعه بازرگانی در زمینه محصولات کشاورزی بین دو ملت ایران و امریکا و همچنین دیگر ملل کاملاً دوست از نظر ایران و امریکا به طریقی که بازاریابی‌های معمول ایالات متحده در این زمینه را مختل ننماید و قیمتهای بازار جهانی محصولات کشاورزی را به طرز غیرمنطقی تغییر ندهد و با توجه به این منظور مشترک که خرید مازاد محصولات کشاورزی امریکا توسط ایران و با ریال ایران به توسعه امر تجارت در زمینه فوق‌الذکر یاری خواهد نمود و از آنجا که استفاده از ریال ایران ناشی از این خریدها برای هر دو کشور مفید خواهد بود و نظر به علاقمندی دو طرف به ایجاد تفاهماتی که از این پس در حکم مقررات حاکم بر امر فروش محصولات مازاد کشاورزی امریکا به دولت ایران... تلقی خواهند شد و تدابیری که دو حکومت از این به بعد به طور فردی یا اشتراکاً به‌منظور توسعه بیشتر داد و ستد محصولات فوق‌الذکر اتخاذ خواهند نمود به قرار و موارد زیر به توافق نهایی رسیده‌اند...»

همچنین در ذیل مادّه موافقتنامه مذکور زیر عنوان «کاربردهای ریال ایران» آمده است: «دو کشور موافقت می‌نمایند دولت امریکا ریال ایران حاصله از فروش‌های پیش‌بینی نشده در این موافقتنامه را به‌منظورهای زیر.... به مصرف برساند: الف) به‌منظور ایجاد و توسعه بازارهای جدید برای محصولات کشاورزی امریکا برای

تأمین بودجه فعالیتهای مربوط به مبادلات آموزش بین‌المللی در ایران... ب) به‌منظور تأمین و تدارک تجهیزات، تسهیلات مواد و خدمات لازم برای امر دفاع نظامی مشترک (دوجانبه) ایران و امریکا... ج) برای پرداخت چند مورد وام به دولت ایران به‌منظور تشویق توسعه اقتصادی ایران....»، به این ترتیب تبادل‌نامه و تجدید موافقتنامه در زمینه بازرگانی محصولات کشاورزی میان دولت ایران و ایالات متحده تا آذر ۱۳۴۵ نیز ادامه می‌یابد هیئتهای فنی و تجاری امریکایی به ایران آمده و با استفاده از تسهیلاتی که دولت ایران در اختیارشان می‌گذارد شروع به فعالیت و سود بردن از موقعیت بدست آمده می‌نمایند که در این رابطه ایجاد شرکت‌های بزرگ تولیدی و تجاری قابل ذکر است.[۲۵]

«ترتیبات ساختمانهای نظامی» عنوان یادداشتی بود که سفیر امریکا در تهران در تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۳۵ / ۱۹ سپتامبر ۱۹۵۶ به وزیر امور خارجه ایران تسلیم نمود این یادداشت دربرگیرنده کمکهای نظامی دولت امریکا جهت امور ساختمانی، تأسیسات نظامی و بناهای مورد استفاده نیروهای مسلح ایران بود که هزینه آن توسط دولت امریکا تأمین می‌گردید.

موافقتنامه حمل و نقل هوایی

همچنین در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۳۵ / ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۵۷ موافقتنامه حمل و نقل هوایی میان دولت ایران و ایالات متحدهٔ امریکا منعقد گردید. در مقدمه این موافقتنامه آمده است: «... دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد امریکا به‌منظور استقرار و دایر کردن سرویسهای هوایی بازرگانی بین قلمروهای مربوطه خود به تساوی مایلند موافقتنامه‌ای منعقد سازند....»[۲۶]

موافقتنامهٔ استفاده غیرنظامی از انرژی اتمی

به‌منظور استفاده مسالمت‌آمیز از انرژی اتمی در جهت رفاه و بهبود زندگی بشر و افزایش تفاهم، دوستی و همکاری میان ملتها از ۱۱ اسفند ۱۳۳۵ نمایشگاهی با عنوان اتم برای صلح، در دانشکده علوم دانشگاه تهران برگزار گردید. در این نمایشگاه که به ابتکار امریکاییان در ایران برپا شده بود نحوه استفاده از انرژی اتمی برای بهبود زندگی انسان و همچنین عکس‌های متحرک و ثابتی از موارد کاربرد انرژی اتمی در جنبه‌های گوناگون زندگی بشر در معرض دید بازدیدکنندگان قرار گرفت. کلیه تأسیسات نمایشگاه در امریکا ساخته شده و توسط هواپیما به ایران حمل گردید. در مراسم افتتاحیهٔ این نمایشگاه شاه گفت: جامعه انسانی با دست یافتن به نیروی اتم در آستانه دومین و بزرگترین انقلاب صنعتی جهانی قرار گرفته است. همزمان با برپایی نمایشگاه اتم برای صلح در تهران، گفتگوهایی میان علی امینی سفیر ایران در امریکا و مقامات وزارت امور خارجه این کشور در واشنگتن به‌منظور انعقاد موافقتنامه‌ای در زمینه استفاده غیرنظامی از انرژی اتمی در جریان بود.[۲۷]

سرانجام در ۱۴ اسفند ۱۳۳۵ / ۵ مارس ۱۹۵۷ نخستین موافقتنامه استفاده غیرنظامی از انرژی اتمی برای مدت پنج سال میان دولت ایران و ایالات متحدهٔ امریکا با یک مقدمه و ۱۱ مادّه منعقد گردید.[۲۸] این قرارداد باعث بالا رفتن حیثیت بین‌المللی رژیم ایران شده و می‌توانست مخالفین داخلی رژیم را تا حد زیادی مجاب نماید. همچنین این قرارداد و نیز همکاریهای تکنولوژیک در زمینه نیروی هسته‌ای و توسعه آن در ایران می‌توانست پاسخگوی جاه‌طلبی‌ها و آمال و آرزوهای دور و دراز شاه که همیشه سعی داشت خود را با همتایان اروپایی خود مقایسه نماید، باشد. در مقدمه قرارداد مذکور آمده است: «از آنجایی که استفاده از انرژی اتمی نوید بزرگی برای کلیه ابنای بشر دربردارد و از آنجایی که دولت ایالات متحدهٔ امریکا و دولت ایران مایل به همکاری با یکدیگر در توسعه چنین استفاده‌های صلح‌جویانه از نیروی اتمی می‌باشند و نظر به

اینکه طرح و توسعه چندین نوع از رآکتورهای تحقیقاتی فنی در تهیه مقادیر تحقیقی رادیو ایزوتوپها و معالجات رادیوتراپی و فعالیت‌های تحقیقاتی متعدد دیگر مفید بوده و در عین حال وسیله‌ای است برای تمرینات و آزمایشهای ذی‌قیمت در علم خواص هسته ذرات و مهندسی که در پیشرفت سایر استفاده‌های صلح‌جویانه از نیروی اتم منجمله از قدرت غیرنظامی هسته ذرات مفید می‌باشد و نظر به اینکه دولت ایران مایل است یک برنامه تحقیقاتی و توسعه‌ای به‌منظور درک استفاده‌های صلح‌جویانه و نوع‌پرورانه از نیروی اتمی تعقیب نماید و مایل است که جلب کمک دولت ایالات متحدهٔ امریکا و کارخانجات صنعتی آن را دربارهٔ این برنامه بنماید و از آنجاکه دولت ایالات متحده مایل است از طریق کمیسیون نیروی اتمی ایالات متحده به دولت ایران در اجرای چنین برنامه‌ای کمک نماید طرفین با مراتب زیر توافق می‌نمایند....[۲۹]

در ذیل ماده چهارم قرارداد آمده است: «طبق شرایط و مقررات این موافقتنامه کمیسیون اورانیومی راکه دارای مقدار زیادی ایزوتوپ (یو ۲۳۵) است به هر مقدارکه به عنوان سوخت بدوی و علی‌البدل در بکار انداختن رآکتور تحقیقاتی لازم باشد و دولت ایران با مشورت باکمیسیون تصمیم به ساختن آن می‌گیرد و در آزمایشهای مربوطه که مورد موافقت قرارگرفته، به آن احتیاج باشد به دولت ایران به عنوان اجاره واگذار خواهد نمود. همچنین طبق شرایط و مقررات این موافقتنامه کمیسیون اورانیومی راکه دارای مقدار زیاد ایزوتوپ (یو ۲۳۵) است به هر مقدارکه به عنوان سوخت بدوی و علی‌البدل در بکار انداختن این قبیل رآکتورهای تحقیقاتی لازم باشد و دولت ایران بخواهد با مشورت باکمیسیون اشخاص یا مؤسسات تحت اختیار قانونی خود را مجاز به ساختن و کارکردن آن بنماید به دولت ایران به عنوان اجاره واگذار خواهد نمود مشروط بر اینکه دولت ایران در تمام مواقع مواد وکارکردن رآکتور را طوری تحت نظارت کامل خود قرار دهدکه بتواند مقررات این موافقتنامه و ترتیبات مقرره در اجاره‌نامه را رعایت کند.[۳۰]

همچنین ماده ششم قرارداد می‌گوید: «کمیسیون مواد مورد لزوم ساختمان و کار

کردن رآکتورهای تحقیقاتی در ایران را به استثنای مواد هسته‌ای مخصوص چنانچه در دسترس داشته باشد و تهیه آن در بازار میسر نباشد با توافق طرفین به وسایلی که مقتضی بداند به دولت ایران یا به اشخاص تحت اختیار قانونی آن فروخته یا به اجاره واگذار خواهد نمود. فروش و اجاره این مواد با شرایطی که توافق شود صورت خواهد گرفت.[۳۱]

در ماده هشتم آمده است: «دولت ایران موافقت می‌نماید که احتیاطات لازم را به عمل آورد تا اطمینان حاصل شود مواد هسته‌ای مخصوص را که از کمیسیون دریافت می‌نماید منحصراً برای مقاصدی که طبق این موافقتنامه توافق شده است بکار برد و آن را مطمئناً محفوظ نگاهدارد.»[۳۲] در ماده ۹ آمده است: «دولت ایران تضمین می‌نماید که هیچ ماده‌ای ازجمله تجهیزات و ادواتی که متعاقب این موافقتنامه به دولت ایران یا به اشخاص مجاز تحت اختیار قانونی آن را از طریق اجاره یا فروش یا به نحو دیگر انتقال می‌یابد برای سلاح اتمی یا تحقیق درباره بسط و توسعه سلاح اتمی یا هرگونه مقاصد نظامی دیگر بکار نرود و هیچ یک از این مواد از جمله تجهیزات و آلات و ادوات به اشخاص غیرمجاز یا خارج از حوزه اختیارات قانونی دولت ایران انتقال داده نشود مگر آنکه کمیسیون با چنین انتقال به کشور دیگر موافقت نماید و آن هم فقط در صورتی خواهد بود که به عقیده کمیسیون چنین انتقالی منطبق با مدلول یک موافقتنامه همکاری بین ایالات متحده و کشور دیگر باشد.[۳۳ و ۳۴]

موافقتنامه روابط فرهنگی

ازجمله مطالب قابل ذکر در سالهای مورد نظر پیرامون مناسبات ایران و ایالات متحدهٔ امریکا روابط فرهنگی دو کشور است. در طول دهه پنجاه میلادی روابط فرهنگی ایران و امریکا براساس قراردادی بود که در تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۲۸ / ۱ سپتامبر ۱۹۴۹ میان دو کشور منعقد گردید. این قرارداد توسط علی‌اصغر حکمت وزیر امور خارجه

وقت و جان وایلی سفیر کبیر امریکا در تهران به امضاء رسید. هدف از انعقاد موافقتنامه مذکور تسهیل کار مبادله افرادی بود که در زمینه‌های فرهنگی میان دو کشور فعالیت داشتند. براساس مفاد قرارداد مذکور افرادی از امریکا به ایران و بالعکس به‌منظور افزایش دوستی و تفاهم متقابل از طریق مبادلات فرهنگی و گسترش مبادله علوم و تکنولوژی فرستاده می‌شدند. هزینه این برنامه فرهنگی برعهده دولت امریکا و از طریق فروش مازاد دارایی‌های این دولت که از زمان جنگ جهانی دوم در ایران بجای مانده بود قرار داشت. با انعقاد این موافقتنامه کمیسیونی به نام کمیسیون امریکایی جهت مبادلات فرهنگی ایران و امریکا تشکیل گردید این کمیسیون که بعدها به نام کمیسیون فولبرایت[1] معروف گردید از جانب دولتهای ایران و امریکا به رسمیت شناخته شده و مسئول اجرای برنامه‌ها و مبادلات فرهنگی بین دو کشور گردید.

مهمترین وظایفی که در چهارچوب قرارداد ۱۳۲۸ برعهده کمیسیون فولبرایت گذارده شده بود عبارت بودند از: تهیه و تنظیم برنامه فرهنگی مشترک و نظارت بر چگونگی اجرای آن، تأمین بودجه لازم برای اجرای طرحها و برنامه‌های مورد نظر کمیسیون انتخاب استادان، دانشجویان و محققینی که می‌توانستند از بورسیه‌های آموزشی و پژوهشی کمیسیون استفاده نمایند و چند مورد دیگر. به دلیل عدم وجود بودجه کافی کمیسیون مذکور از فعالیت چندانی برخوردار نبود تا اینکه در تاریخ ۴ آذر ۱۳۳۶ / ۲۵ نوامبر ۱۹۵۷ موافقتنامه‌ای برای فعال ساختن کمیسیون فولبرایت میان دولت ایران و ایالات متحدهٔ امریکا به امضاء رسید. در موافقتنامه جدید معادل دویست و پنجاه هزار دلار در سال به مبادله دانشجو، استاد، پژوهشگر و کارشناس بین دو کشور اختصاص یافت که هر سال نیز تمدید می‌گردید.

به هرحال در چارچوب موافقتنامه ۱۳۲۸ از زمان انعقاد قرارداد مذکور تا سال

1. Fulbright Commission

۱۳۴۲ که موافقتنامه جدید همکاریهای فرهنگی ایران و امریکا به امضاء رسید تعداد چهل و هشت پژوهشگر، یکصد و شصت استاد، صد و سی و نه دانش‌آموز و دو معلم ایرانی به هزینه دولت امریکا برای گذراندن دوره‌های آموزشی کوتاه مدت و بلندمدت به این کشور فرستاده شدند. در همین راستا تعداد پنجاه و سه معلم، پنج پژوهشگر، یکصد و بیست و هشت استاد و هفت دانشجوی امریکایی نیز به ایران آمدند.

در سالهای مورد بحث گروه دیگری بنام انجمن فرهنگی ایران و امریکا فعالیت مشابهی را در ایران برعهده داشتند. ترتیب دادن همایش‌ها، سمینارها انتشار نشریات و برپایی کلاسهای آموزش زبان انگلیسی ازجمله مهمترین فعالیت‌های فرهنگی انجمن یادشده بود. اینگونه فعالیتها عامل مهمی در رخنه و گسترش فرهنگ امریکایی در ایران و در نهایت هموارکردن راه برای تسلط سیاسی امریکا بر کشورمان در سالهای آتی بوده است. در دهه پنجاه میلادی تعداد دانشجویان ایرانی شاغل به تحصیل در امریکا به شکل چشمگیری افزایش یافت. برطبق آمار ارائه شده از سوی وزارت علوم و آموزش عالی در سال ۱۳۳۷ هفت هزار دانشجوی ایرانی که دو هزار تن از آنان از طریق گرفتن بورسیه‌های مختلف و باقی مانده بطور آزاد در امریکا مشغول تحصیل بوده‌اند. این تعداد تا پایان سال ۱۹۶۱ به هشت هزار نفر رسید.

این دانشجویان معمولاً پس از اتمام تحصیلات خود به ایران بازگشته و مشاغل مهم دولتی و غیردولتی را احراز می‌نمودند که درنتیجه مجموعه نظام سیاسی و اداری کشور تمایل زیادی به امریکا پیدا می‌کرد.

اسناد مربوط به دو نمونه از تبادلات دانشجویی انجام شده آورده شده است که در یکی از این اسناد وزیر فرهنگ وقت جهت تعجیل در صدور روادید از سوی سفارت امریکا در تهران برای ۱۵ تن از دانشجویان رتبه نخست دانشگاه‌های ایران دست به دامان وزارت خارجه شده و نامه دیگری از سوی سفیر کشورمان در واشنگتن در مورد سفر ۴۱ نفر از دانشجویان امریکایی به ایران است.[۳۵]

* * *

امور دانشجویان اعزامی بخارجه



وزارت امور خارجه

۱۵ نفر از دانشجویان رتبه اول دانشکده ها که صورت انان بضمیمه ارسال میشود بموجب قانون ۱۹ دیماه ۳۲ بهزینه دولت برای ادامه تحصیلات عالی بامریکا اعزام خواهند شد چون کنسولگری سفارت امریکا در ایران بعلت ازدیاد مراجعین بنوبت بپرونده تحصیلی انان رسیدگی میکند و این امر اعزام دانشجویان مذکور را بتاخیر خواهد انداخت خواهشمند است دستور فرمائید شرحی بکنسولگری مذکور مرقوم فرمائید که بوضع این عده خارج از نوبت رسیدگی نمایند .م

از طرف وزیر فرهنگ

ورودبدفتر اداره چهارم سیاسی
شماره ۹۱۱
تاریخ ۳۲/۱/۲

ورودبدفتر وزارتی وزارت امور خارجه
شماره ۵۵۱۹۹
تاریخ ۳۲/۱/۲۹



اداره روابط فرهنگی
شماره
تاریخ
پیوست

یادداشت

وزارت امورخارجه شاهنشاهی با اظهار تعارفات خود بسفارتکبرای ایالات متحده امریکا در تهران احتراماً باستحضار میرساند • که طبق اطلاع وزارت فرهنگ در سال جاری پانزده نفر از دانشجویان رتبه اول دانشکده ها برای ادامه تحصیلات عالی بهزینه دولت شاهنشاهی بامریکا اعزام خواهند گردید •

با ارسال صورت اسامی دانشجویان نامبرده برای اینکه تاخیری در اشتغال متخصص آنها روی نده خواهشمند است مقرر فرمایند در صدور روادید نامبردگان تسریع و تسهیلات لازم را معمول فرمایند تا تاخیری در مسافرت آنان روی نده • هر توجهی که نسبت باین تقاضا مبذول گردد موجب نهایت امتنان خواهد بود •

موقع را مغتنم شمرده احترامات فائقه را تجدید مینماید •

سفارتکبرای امریکا ــ تهران



اداره امور دانشجویان اعزامی ب
شماره ....
تاریخ ....
ضمیمه ....

وزارت فرهنگ

۱ ــ احمد مختارزاده
۲ــ مصطفی چمران ساوه ای
۳ــ مهرانگیز شمس
۴ــ مهدی بهادری نژاد
۵ ــ غلامحسین آذربایجانی
۶ــ حبیب رجوی
۷ــ علی سررشته دار عمرانی
۸ــ ایرج جهان بیگلو
۹ ــ علی اصغر وهاجی
۱۰ ــ صادق سیاحتگر
۱۱ــ احمد نهائی
۱۲ــ جارالله بحرانی
۱۳ ــ مرتضی معین زاده
۱۴ ــ رضا سلطانی نسب
۱۵ ــ رضا بهین



شماره ـ ۱۰۵۵

تاریخ ـ ۱۶ خرداد ۱۳۳۶

پیوست ـ دارد

فوریت

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

واشنگتن

جناب آقای نخست وزیر

آقای Clifford Danser رئیس موسسه فرهنگی American Education Abroad Scholarship Fund

که بمنظور تامین مسافرت اشخاص برای مطالعه درکشورهای خارجه تشکیل یافته ضمن شرحیکه باینجانب نگاشته اشعار داشته است که قصد دارند درایام تابستان سال جاری ترتیب مسافرت چهل ویکنفر از دانشجویان دانشگاههای مختلف ورنالت هاروارد ـ برنارد ـ کلمبیا و کالیفرنیا را برای مدت ده هفته درکشورهای خاورمیانه بدهند و طبق برنامه ایکه تنظیم نموده اند یك دسته از دانشجویان مزبورکه مشتمل برچهارده نفر دختر و پسرخواهند بود در ۲۳ جولای (۲ تیرماه) از ارضروم بخاك ایران وارد و ۲۴ و ۲۵ جولای در تبریز توقف و روز ۲۶ جولای به تهران حرکت خواهندکرد و از ۲۷ جولای تا ۷ اوگوست تهران و اطراف آنرا بازدید و هشتم اوگوست توسط موسسه هواپیمائی ایرفرانس از تهران عزیمت خواهند نمود . چون بودجه مسافرت آنان محدود است تقاضا نموده اند که برای اقامت و مسافرت آنان تسهیلاتی فراهم و ترتیبات لازمه نیز جهت بازدید نقاط مختلف و معرفی و آشنائی آنها با اشخاص ذیصلاحیت داده شود .

نظر باینکه افراد گروه مزبور پس از مراجعت از این مسافرت درنظردارند که راجع بنحوه مسافرت و اطلاعات و مطالعات خود کنفرانسهائی در دانشگاه و درخارج از دانشگاه ایراد

ـ ۲ ـ

و مقالاتی نیزدر جراید منتشرنمایند بسیار بجا و بموقع‌خواهد بود که امر و مقرر فرمایند یکنفر از دانشجویان که بزبان انگلیسی آشنا باشد بعنوان راهنما دراختیار آنان گذاشته شود وضمنا چون با بودجه معین و محدودی بانجام این مسافرت مطالعاتی اقدام مینمایند حال که ازطرف دولت امریکا برای دعوت ایرانیان بامریکا برنامه های مفصلی تنظیم و همه گونه مساعدتهای مالی و غیره بآنها میشود درمورد این گروه هم تسهیلاتی ازقبیل تهیه جا و مکان مناسب بعمل آورند ومثلا درمدت توقف آنان در تبریز ترتیبی داده شودکه درجای مناسبی مهمان شهرداری یا مهمان دانشگاه تبریز و درتهران مهمان دانشگاه بوده و درباشگاه دانشگاه یا خوابگاه دانشجویان در امیرآباد اقامت نمایند و درهرحال بدون اینکه پذیرائی ازآنان جنبه رسمی و خاصی بخود بگیرد بصورتی انجام شود که ازلحاظ مالی دچار زحمت نشده و باخاطره خوبی بامریکا مراجعت کنند خواهشمنداست دستورفرمایند ازهرنظر و تصمیمی که دراین باب اتخاذ خواهند نمود این سفارتکبری را مطلع فرمایند تا باطلاع موسسه مزبور برسد ۰

سفیرکبیر ـ دکترعلی امینی

۱۰۵۵

۱۳۳۶/۳/۱۶

رونوشت شرح بالا بانضمام رونوشت نامه موسسه جهت استحضاروا قدام لازم بوزارت امورخارجه ابلاغ میگردد ۰

سفیرکبیر ـ دکترعلی امینی

فصل سوم:
دکترین آیزنهاور

کشور مصر به سبب برخورداری از موقعیت استراتژیک ممتاز همواره یکی از با اهمیت‌ترین کشورهای منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا بوده است. به همین سبب است که تغییر و تحولات سیاسی در این کشور تأثیرات فراوانی بر جهت‌گیری‌ها و گرایشات رهبران کشورهای عربی منطقه داشته است. در سال ۱۳۳۳ (۱۹۵۴) جمال عبدالناصر با شعار مبارزه با امپریالیسم و پایان دادن به سلطه و نفوذ بیگانگان در مصر به ریاست جمهوری می‌رسد. ایشان پس از مدتی کوشش بیهوده برای درگیر نمودن ایالات متحدهٔ امریکا در امور این کشور به‌منظور رسیدن به اهداف خود سیاست گرایش به سوی شرق را در پیش می‌گیرد. سیاست رئیس‌جمهور مصر با استقبال گرم رهبران جدید شوروی که پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ درصدد رخنه در منطقهٔ خاورمیانه و استفاده از منابع سیاسی و اقتصادی آن بودند مواجه گردید. انعقاد قرارداد میان مصر و انگلستان مبنی بر تخلیهٔ نیروهای انگلیس از کانال سوئز در اکتبر ۱۹۵۴ و مخالفت‌های همه‌جانبهٔ ناصر با پیمان بغداد سبب تشویق دولت شوروی به استفاده از فرصت به دست آمده و تحکیم نفوذ خود در منطقهٔ خاورمیانه گردید. این امر موجبات سرازیر شدن سیل کمکهای اقتصادی و نظامی شوروی‌ها را به مصر فراهم کرد.

پس از ناامیدی از کمکهای اقتصادی و نظامی امریکا به مصر، جمال عبدالناصر به بهانهٔ تأمین هزینهٔ ساختمان سد بزرگ اسوان، کانال سوئز را ملی اعلام نمود و عواید حاصل از آن را در دست گرفت. هدف اصلی رهبر مصر از این کار پایان دادن به سلطهٔ

انگلستان و فرانسه، کسب وجههٔ ملی در جوامع عرب زبان و سرانجام هدایت آنچه که وی ناسیونالیسم عرب می‌نامید، بود. در عکس‌العمل نسبت به اقدامات ناصر، دولتهای فرانسه و انگلیس با همدستی اسرائیل سناریویی ترتیب دادند که دولت یهود به مصر تجاوز نظامی نماید و وقتی نیروهای اسرائیلی به کرانه‌های کانال سوئز رسیدند، دو دولت بزرگ غربی به متخاصمین پیشنهاد آتش‌بس و عقب‌کشیدن نیروهایشان به مسافت پانزده کیلومتری کانال را بنمایند. چون مصر چنین پیشنهادی را یقیناً نخواهد پذیرفت، پس نیروهای مشترک انگلیس و فرانسه در خاک مصر پیاده شوند.

عملیات برابر برنامه انجام پذیرفت. اسرائیل در ۷ آبان ۱۳۳۵ / ۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ به مصر حمله نمود و در پی رد پیشنهاد آتش بس از سوی مصر نیروهای مشترک انگلیسی و فرانسوی در خاک مصر پیاده شده و شروع به پیشروی نمودند.[۳۶]

حملهٔ نیروهای مشترک انگلیسی و فرانسوی به مصر مخالفت شدید امریکا و شوروی را به دنبال داشت. پیام تهدیدآمیز مارشال بولگانین خطاب به رؤسای کشورهای انگلستان و فرانسه مبنی بر بمباران اتمی کشورهای مذکور در صورت ادامهٔ تجاوز، تأثیر شایانی در افکار عمومی اعراب و افزایش وجههٔ شوروی در منطقه از خود به جای گذارد. این موضوع باعث تشویق ناصر به ادامه سیاستی که در پیش گرفته بود گردید. بهبود موقعیت شوروی‌ها با توجه به جنگ سرد میان دو ابرقدرت چیزی نبود که سیاستمداران امریکایی بتوانند به سادگی از کنار آن بگذرند. اگرچه نظرات دو ابرقدرت در مورد خروج نیروهای انگلیسی، فرانسوی و اسرائیلی از کانال سوئز همسو بود، اما انگیزه‌های آنان متفاوت بود. هدف شوروی‌ها در حمایت از ناصر، نفوذ هرچه بیشتر در منطقهٔ خاورمیانه و شمال افریقا بود درحالی که امریکاییان خواهان به دست آوردن و نگهداری سهم حقیقی خود از منافع منطقه مذکور و از بین بردن بهانه برای مداخله دیگر قدرت‌ها بودند.

پس از پایان درگیری مصر با اسرائیل و کشورهای اروپایی و جایگزین شدن

نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد در منطقه کانال سوئز، زمینه برای افزایش حضور بیشتر شوروی در منطقهٔ خاورمیانه فراهم گردید. امریکاییها که تا این لحظه صرفاً نظاره‌گر جریانات به وجود آمده بودند دست به‌کار شدند. آیزنهاور در آستانهٔ دومین دورهٔ ریاست جمهوری‌اش در ۱۶ دی ۱۳۳۵ / ۵ ژانویه ۱۹۵۶ ضمن پیام مفصلی به کنگرهٔ امریکا از نمایندگان هر دو مجلس درخواست کرد که طرحهای مورد نظر ایشان را پیرامون سیاست آتی ایالات متحد در منطقهٔ خاورمیانه مورد تصویب قرار دهند وی ضمن انتقاد شدید از مقاصد جاه‌طلبانهٔ شوروی در خاورمیانه اعلام داشت که پس از خروج نیروهای انگلیسی و فرانسوی از مصر، خلائی در خاورمیانه ایجاد شده که نباید گذاشت شوروی آن را پر کند. در این پیام رئیس‌جمهور امریکا از کنگره خواسته است که به کشورهایی که مایل باشند از کمکهای اقتصادی و نظامی امریکا بهره‌مند شوند کمک اقتصادی و نظامی کند. متن کامل لایحه مذکور که به دکترین آیزنهاور مشهور گردید در زیر آمده است:

«به کنگره ایالات متحدهٔ امریکا.... امیدواری‌هایی سراسر جهان را فرا گرفته که بسیار شایسته است ما نیز در آن سهیم باشیم همچنین مسئولیتهای جهانی وجود دارد که باید انجام دهیم تا اطمینان حاصل شود که آزادی و از جمله آزادی خود ما تأمین گردد. خاورمیانه از موقعیت ویژه‌ای برخوردار است.... هدف اولیه ما در امور بین‌الملل همانا تأمین صلح است. صلحی جهانی که براساس عدالت پایه‌ریزی شده باشد. چنین اصلی اگر بخواهد تداوم داشته باشد باید شامل کلیه مناطق و تمام مردم جهان باشد.... خاورمیانه در تاریخ طولانی و مهم خود به طور ناگهانی به مرحله جدید و وخیمی رسیده است.... کشور ما بدون قید و شرط از حق حاکمیت و استقلال تمامی کشورهای خاورمیانه پشتیبانی می‌کند.... عدم اعتماد مستمر جهانی و ترس از حمله بر سرحدات ملی وضع ناپایداری در خاورمیانه به وجود آورده است. چندی پیش درگیری‌هایی در آن ناحیه با کشورهای اروپای غربی که زمانی در این منطقه نفوذ کامل داشتند روی داد.

همچنین حمله نسبتاً بزرگ اسرائیل در ماه اکتبر اختلافات اصلی را میان آن کشور و همسایگان عربش شدت بخشیده است. کمونیسم بین‌المللی همواره این عدم ثبات را تشدید نموده و دامنه آن را با مداخلات خود توسعه بخشیده است.

زمامداران شوروی مدتهاست سعی دارند بر خاورمیانه تسلط یابند. این علاقه در زمان تزارهای روسیه نیز وجود داشته است. بلژیکی‌ها نیز همین نظر را دارند و یافتن علل آن چندان مشکل نیست. این علل با امنیت روسیه ارتباطی ندارد زیرا کسی در نظر ندارد که از خاورمیانه به‌عنوان پایگاهی برای حمله و تجاوز به شوروی استفاده کند و امریکا حتی برای یک لحظه نیز چنین فکری نداشته است.

روسیه شوروی مادام که خود زمامدارانش دست به تجاوز نزده‌اند لزومی ندارد که در منطقه خاورمیانه و یا جای دیگر دنیا از امریکا هراسی داشته باشند و این نکته را من رسماً و موکداً بیان می‌کنم. تمایل روسیه هم برای تسلط بر منطقه خاورمیانه از منافع اقتصادی خود آن کشور سرچشمه نمی‌گیرد. روسیه نه از کانال سوئز بطور مؤثر استفاده می‌کند و نه به آن اتکایی دارد. در سال ۱۹۵۵ میزان عبور کشتیهای شوروی از کانال سوئز تنها در حدود $\frac{۳}{۴}$ یک درصد جمع کل عبور و مرور کشتیها بوده است (٪۰/۸) شورویها به نفت خاورمیانه که بزرگترین منبع ثروت طبیعی آن منطقه را تشکیل می‌دهد احتیاجی ندارند و نمی‌توانند برای آن بازاری تهیه نمایند. درواقع شوروی خود یکی از بزرگترین صادرکنندگان محصولات نفتی به شمار می‌آید. تنها دلیل علاقه شوروی به خاورمیانه استفاده از سیاست قدرت برای احراز سلطه است. با در نظر گرفتن اینکه روسیه هدف خود را برای اشتراکی کردن جهان اعلام داشته، به سهولت می‌توان به آرزوهای آن دولت برای تسلط فوری بر خاورمیانه پی برد. این منطقه همیشه چهارراه قاره‌های نیمکره شرقی بوده است. اگر کشورهای این قاره‌ها قرار باشد که اقتصادیات صحیح و امیدبخش داشته باشند کانال سوئز ملل آسیا و اروپا را قادر خواهد ساخت بازرگانی خود که لازمه زندگی آنهاست ادامه دهند. خاورمیانه دروازه‌ای است که میان

قاره‌های آسیا، اروپا و افریقا قرار گرفته است. این منطقه در حدود $\frac{۳}{۴}$ منابع نفتی جهان که تاکنون شناخته شده و در حال حاضر نیازهای نفتی بسیاری از کشورهای اروپا، آسیا و افریقا را برطرف می‌سازد در خود جای داده است. ملتهای قاره اروپا به ویژه به صدور نفت از خاورمیانه وابسته می‌باشند و این وابستگی هم از جهت حمل و نقل و هم از جهت تولید است. این موضوع از زمان بسته شدن کانال سوئز و همچنین قطع تعدادی از لوله‌های نفتی کاملاً مشاهده می‌شود. برای احتراز از اشکال راههای دیگری برای حمل نفت و نیز در صورت لزوم منابع نیروی دیگر (غیر از نفت) می‌توان تهیه و تأمین کرد، اما دستیابی به این امکانات را نمی‌توان به این زودی انتظار داشت. این نکات اهمیت فوق‌العادهٔ خاورمیانه را نشان می‌دهد. چنانچه مردم این منطقه استقلال خود را از دست دهند و یا زیر سلطهٔ نیروی اجنبی و دشمن آزادی درآیند چنین جریانی هم برای خود آن منطقه و هم برای عده زیادی از ملل آزاد دیگر بسیار زیانبار خواهد بود و حیات اقتصادی آنان را دچار اختناق خواهد کرد. اگر چنین جریاناتی پیش آید، اروپای غربی به اندازه‌ای با خطر روبرو می‌گردد که گویی برنامهٔ مارشال و سازمان دفاعی پیمان آتلانتیک هرگز وجود نداشته است. ملتهای آزاد آسیا و افریقا نیز به طور جدی با خطر مواجه خواهند شد و کشورهای خاورمیانه بازارهای خود را که حیات اقتصادی‌شان به آنها متکی است، از دست خواهند داد. اینها همه اگر اثرات جبران‌ناپذیری بر حیات اقتصادی و آیندهٔ سیاسی کشور ما نداشته باشد، لااقل اثرات بسیار سوئی خواهند داشت. عوامل دیگری نیز وجود دارند که به اهمیت موضوع می‌افزایند، منطقه خاورمیانه مهد سه مذهب بزرگ جهان یعنی اسلام، مسیحیت و یهود است. مکه و اورشلیم در نقشه‌های جغرافیایی بیش از شهرهای عادی به شمار می‌آیند زیرا این شهرها سمبل مذاهبی هستند که به بشریت می‌آموزند که روح و معنی و مقام والاتر از ماده دارند و هر فرد انسان دارای مقام و موقعیت حقوقی است که هیچ حکومت مستبدی نمی‌تواند آنها را از او سلب نماید. درواقع کسی نمی‌تواند تحمل کند که مکانهای مقدس خاورمیانه زیر

سلطهٔ رژیم مادی و ضدخداپرست درآید.

بدیهی است کمونیسم بین‌المللی در جستجوی آن است که منظور خود را برای تسلط بر منطقه با حسن‌نیت سطحی و پیشنهادات ظاهراً فریبندهٔ کمک سیاسی و اقتصادی و نظامی در زیر ماسک پنهان نماید. اما هر کشور آزادی که مورد توجه شوروی قرار می‌گیرد بایستی این ذکاوت ابتدایی را داشته باشد که به آنچه که در پشت نقاب هست توجه کند. آیا سرنوشت کشورهای استونی، لتونی و لیتوانی را به خاطر دارید؟ در سال ۱۹۳۹ روسیه شوروی با این کشورها که در آن زمان کشورهای آزادی بودند پیمانهای مساعدت متقابل منعقد ساخت و وزیر خارجهٔ شوروی خطاب به پنجمین جلسهٔ فوق‌العاده شورای عالی شوروی در اکتبر همان سال رسماً اعلام کرد «ما با کمال دقت و به موقع مسائل فی‌مابین را بر پایه اصول متقابل رعایت خواهیم کرد و اعلام می‌کنیم که کلیهٔ شایعات بیهوده دربارهٔ شوروی کردن کشورهای بالتیک، برای تأمین منافع دشمنان مشترک ما و کلیه کشورهایی است که مرتباً علیه شوروی تحریک می‌شوند.»

با همه اینها در سال ۱۹۴۰ کشورهای استونی، لتونی و لیتوانی با زور به اتحاد شوروی ملحق شدند. همچنین با وجودی که در جریان جنگ دوم جهانی رسماً شوروی‌ها قول دادند که از به زیر سلطه بردن کشورها دوری نمایند با این حال کشورهای دست‌نشاندهٔ اروپای شرقی همچنان به زور زیر سلطه آنان به سر می‌برند. مرگ استالین این امیدواری را به وجود آورد که این روحیه تغییر خواهد یافت و ما در پیمان ورشو در سال ۱۹۵۵ تعهدات اتحاد شوروی را خواندیم که آن کشور تعهد کرده بود در ممالک دست‌نشانده برای حفظ استقلال و حاکمیت و عدم مداخله در امور داخلی آنها از اصول احترام متقابل پیروی خواهد کرد، اما ما امروز می‌بینیم که نیروهای مسلح چگونه مردم مجارستان را تحت فشار و رقیت خود درآورده‌اند. آثار سوء وقایع مجارستان باعث شد که نظر احترام مردم جهان و اعتماد آنها نسبت به وعده‌های شوروی قوس نزولی جدید

را بپیماید. کمونیسم بین‌الملل احتیاج دارد که موفقیت‌هایی به دست آورد که در جهان شناخته شود و برای نیل به آن می‌کوشد. اینک ما حقایق ساده و غیرقابل اجتناب زیر را در دست داریم.

۱) خاورمیانه که همیشه روسیهٔ شوروی با ولع زیادی به آن چشم طمع دوخته بود امروز بیش از هر زمان دیگر در مقابل مطامع کمونیسم بین‌الملل قرارگرفته است.

۲) رهبران شوروی همچنان در تلاش‌اند تا نشان دهند که برای نیل بـه مـقاصد خود از هیچ گونه اقدامی خودداری نخواهند کرد.

۳) ملل آزاد خاورمیانه برای تأمین استقلال همیشگی خود احتیاج بـه پـیروزی بیشتری دارند. در اینجا نظر ما به سازمان ملل متحد یعنی نیروی حافظ ملتهای کوچک معطوف می‌گردد. منشور این سازمان حفظ امنیت و صلح بین‌الملل را تضمین مـی‌کند. کشور ما در مورد مخاصمات مجارستان و مصر پشتیبانی کامل خود را از سازمان ملل متحد اعلام کرده است. از آنجا که سازمان ملل متحد با دولتها و ملتهایی سروکار دارد که برای عقاید بشر چنان که در مجمع عمومی سازمان ملل متحد منعکس شده است احترام قائل بودند به آسانی موفق گردید در مصر اعلام آتش‌بس نماید و تخلیه آن کشور را از نیروهای درگیر عملی سازد اما در مورد مجارستان وضع صورت دیگری دارد. روسیه شوروی پیشنهاد شورای امنیت را برای خروج نیروهای شوروی از مجارستان وتو کرد و به توصیه‌های شورای مذکور اعتنایی ننمود. حتی سرزنش‌های مجمع عمومی سازمان ملل را نیز نادیده گرفت. سازمان ملل متحد می‌تواند همیشه برای ملتها مفید باشد ولی مادامی که جاه‌طلبی‌های روسیه شوروی وجود دارد این سـازمان نـمی‌توانـد بـه‌عنوان حافظ آزادی مورد اتکاء کامل کشورها واقع گردد.

بنابه مراتبی که به نظر شما رسید اکنون مسئولیت‌های سنگین‌تری به دوش ایالات متحدهٔ امریکا قرار می‌گیرد. ما طرفداری خود را از این اصل نشان داده‌ایم که هیچ نیرویی نباید در هیچ یک از نقاط جهان به‌منظور تجاوز به کار برده شود و هیچ گاه اسـتقلال و

حاکمیت کشورها نباید مورد تجاوز و تعرض قرار گیرد....، در منطقه خاورمیانه مانند دیگر مناطق این عقیده عمومی وجود دارد که امریکا خواهان احراز سلطه اقتصادی و سیاسی بر هیچ یک ازکشورها نیست. آرزوی ما ایجاد یک دنیای آزاد است نه یک دنیای اسیر. از سوی دیگر بسیاری از کشورهای خاورمیانه نسبت به خطری که از جانب کمونسیم بین‌الملل آنها را تهدید می‌کند وقوف کامل دارند و از همکاری با ایالات متحدهٔ امریکا استقبال می‌کنند تا برای خود نیل به هدف‌های سازمان ملل متحد راکه استقلال و رفاه اقتصادی و تأمین سعادت وپیشرفت معنوی آنهاست آسان سازند. اگر خاورمیانه واقعاً مایل است که نقش جغرافیایی خود را برای اتصال شرق به غرب ادامه دهد و اگر منافع وسیع اقتصادی آن قرار باشد که برای تأمین سعادت مردم آن منطقه و مردم سایر مناطق بکار گرفته شود و اگر فرهنگ مذاهب و مکانهای مقدس آن باید برای حفظ روحیه و تقویت نیروی معنوی ملتها باقی بماند، ایالات متحدهٔ امریکا باید تمایل خود را در پشتیبانی از استقلال کشورهای آزادیخواه این منطقه بیش از پیش به منصهٔ ظهور رساند.

با توجه به این شرایط اینجانب همکاری کنگره را لازم میدانم. فقط این همکاری است که ما می‌توانیم اطمینان دهیم که مانع تجاوز شده، شهامت و اعتماد به آنها بدهیم که هم خود را صرف کسب آزادی کرده و به این ترتیب مانع وقوع یک رشته حوادث که بشدت می‌تواند دنیای آزاد را به خطر افکند بشویم. تاکنون چندین اعلامیه از طرف رئیس‌جمهور درباره خاورمیانه انتشار یافته است. اعلامیه سه جانبه ۲۵ مه ۱۹۵۰ که متعاقب آن ریاست جمهوری در ۳۱اکتبر ۱۹۵۰ به پادشاه عربستان سعودی اطمینان داد همچنین اعلامیه ریاست جمهوری در ۹ آوریل ۱۹۵۶ دائر بر اینکه امریکا در حدود مقررات قانون اساسی با هرگونه تجاوزی در این ناحیه مخالفت خواهد کرد. بالاخره اعلامیه ما در ۲۹ نوامبر ۱۹۵۶ می‌باشد مبنی بر اینکه امریکا هرگونه تهدید نسبت به تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورهای ایران، عراق، پاکستان، و ترکیه را یک امر

بی‌نهایت وخیم تلقی خواهد کرد. با این حال نقاط ضعف وضع کنونی و بسط خطر کمونیسم بین‌المللی مرا مطمئن می‌سازد که اصول سیاست امریکا باید در اقدام مشترک کنگره و دولت به منصه ظهور رسد. علاوه بر این تصمیم مشترک ما باید طوری ادا شود که بطور وضوح نشان دهد که گفتار ما در صورت احتیاج با عمل همراه خواهد بود. برای رئیس‌جمهوری و کنگره تازگی ندارد که مشترکاً تشخیص دهند تمامیت ملی ملتهای آزاد دیگر مستقیماً با امنیت خود ما بستگی دارد. ما برای ایجاد و پشتیبانی سیستم امنیت سازمان ملل متحد به یکدیگر پیوستیم. ما سیستم امنیت دسته جمعی سازمان ملل متحد را توسط یک سری تدارکات دفاعی تقویت بخشیده‌ایم. ما امروز با ۴۲ کشور که متوجه شده‌اند صلح و امنیت ما و خودشان به یکدیگر مربوط است پیمان‌های امنیتی منعقد ساخته‌ایم. ما مشترکاً با کشورهای یونان، ترکیه و تایوان (فرمز) برای اقدامات قطعی اشتراک مساعی داریم. بنابراین امریکا از طریق اقدامات مشترک رئیس‌جمهور و کنگره در مورد پیمانها با اقدامات مجلس سنای امریکا هدف و منظور خود را برای پشتیبانی از دولتهای آزاد و مستقل در بسیاری از مناطق به خطر افتاده ابراز داشته است. به این وسیله ما در دوران پرخطر صلح و امنیت را حفظ کرده‌ایم اکنون بسیار لازم است که امریکا از طریق اقدامات مشترک رئیس‌جمهور و کنگره عزم ما را برای کمک به کشورهای خاورمیانه در صورتی که آن کشورها علاقه به دریافت چنین کمکی داشته باشند نشان بدهد. اقداماتی را که من پیشنهاد می‌کنم شامل نکات زیر است: اولاً به دولت امریکا اختیار می‌دهد که با هریک از کشورها یا گروهی از کشورها در منطقه عمومی خاورمیانه برای توسعه اقتصادی به‌منظور حفظ استقلال ملی همکاری و مساعدت نماید. ثانیاً به رئیس‌جمهور اختیار می‌دهد که در این منطقه برنامه‌های همکاری نظامی را در مورد هر یک از کشورها یاگروهی از کشورهای این منطقه که مایل به دریافت چنین کمکی باشند مجری دارد. ثالثاً این پیشنهاد اجازه می‌دهد که این کمک و همکاری شامل استفاده از نیروی نظامی امریکا برای تأمین و حفظ تمامیت ارضی و استقلال سیاسی کشورهایی

باشد که برای مقابله با تجاوز مسلحانه علنی هریک از ملل تحت کنترل کمونیسم بین‌الملل چنین کمکی را در خواست می‌کنند.

این اقدامات باید با تعهدات پیمانی امریکا از جمله منشور ملل متحد و هر نوع اقدام و توصیه سازمان ملل متحد بر طبق مقررات منشور ملل متحد باشد. رابعاً این پیشنهاد به رئیس‌جمهور اختیار خواهد داد تا برای مقاصد اقتصادی و دفاع نظامی وجوهی راکه به موجب قانون اصلاح شده مصوب ۱۹۵۴ در اختیارش هست بدون توجه به محدودیت‌های موجود بکار ببرد. قانونی که اکنون تقاضا می‌شود شامل تأمین یا اجازه وجوه نیست زیرا من معتقدم تحت شرایطی که پیشنهاد می‌کنم وجوهی که در حال حاضر تخصیص داده شده است برای باقی مانده سال مالی که در ۳۰ ژوئن به پایان می‌رسد کافی خواهد بود. با این وجود من در دوره اجلاسیه آینده اجازه خواهم خواست که ۲۰۰ میلیون دلار در هر یک از سالهای مالی ۱۹۵۸ و ۱۹۵۹ برای مصارف احتیاطی در خاورمیانه در اختیار گذارده شود. مبلغ مذکور اضافه بر برنامه‌های امنیت مشترک خواهد بود که بعد از این از طرف کنگره برای ناحیه مذکور مقرر می‌گردد.

این برنامه کلیه مسائل خاورمیانه را حل نخواهد کرد و همچنین معرف کلیه سیاستهای ما برای آن ناحیه نخواهد بود. مسائل فلسطین و مناسبات میان اسرائیل و کشورهای عرب و آینده آوارگان عرب از جمله مسائل این ناحیه می‌باشد. وضع آینده کانال سوئز نیز مشکل دیگری است. کمونیسم بین‌الملل تمام این مشکلات را دشوارتر می‌کند ولی این مشکلات بدون خطر و تهدید مذکور نیز وجود خواهد داشت. منظور من از پیشنهاد این قانون آن نیست که مستقیماً مشکلات مذکور را حل کنم. سازمان ملل متحد با جدیت تمام مشغول و متوجه این مسائل می‌باشد و ما در این امور از سازمان ملل متحد پشتیبانی می‌کنیم. ما تاکنون تصریح کرده‌ایم خاصه به وسیله نطق دالس وزیر خارجه امریکا در تاریخ ۲۶ اوت ۱۹۵۵ که ما علاقمند هستیم هر قدر از دستمان بر می‌آید به سازمان ملل متحد برای حل مسائل اساسی فلسطین کمک کنیم. قانون

پیشنهادی در وهله اول برای مقابله با امکان تجاوز کمونیسم می‌باشد خواه آن تجاوز بطور مستقیم و یا غیر مستقیم به عمل آید. ضرورت قطعی وجود دارد که توازن قدرت در خاورمیانه نه بدست نیروی خارجی و اجنبی بلکه باید بوسیله افزایش نیرو و امنیت خود ملتهای مستقل ناحیه بدست آید. تجربه نشان می‌دهد که تجاوز غیر مستقیم به ندرت می‌تواند در جایی که تأمین مناسبی در مقابل تجاوز مستقیم وجود داشته باشد جایی که دولت نیروهای تأمینی وفاداری در اختیار داشته و در جایی که شرائط اقتصادی طوری است که اجازه نمی‌دهد کمونیسم به صورت راه و چاره فریبنده‌ای خودنمایی کند موفقیتی کسب نماید و یا برنامه‌ای راکه موقعیتی برای آن ایجاد می‌کند به اجرا در آورد. برنامه‌ای که من پیشنهاد می‌کنم با هر سه جنبه این موضوع و همچنین با مشکل تجاوز غیر مستقیم ارتباط دارد. امیدواری و باور من این است که اگر مقصود ما همانطورکه طبق قانون درخواستی پیشنهاد شده است، اعلام گردد. همین نکته می‌تواند جلوی هرگونه تجاوز احتمالی را بگیرد. ما باید وطن پرستانی راکه هم خود را مصروف تأمین استقلال کشورشان کرده‌اند تشویق کنیم تا آنها حس نکنند که در مقابل خطر آنی کشورهای بزرگ یکه و تنها مانده‌اند.

باید اضافه کنم که وطن‌پرستی در سراسر این منطقه (خاورمیانه) یکی از احساسات و عواطف نیرومند می‌باشد. راست است که ترس بعضی از اوقات وطن‌پرستی حقیقی را تبدیل به تعصب می‌کند و باعث می‌شود که اغواهای خطرناک خارج مؤثر واقع شود ولی اگر این هراس و وحشت از میان برداشته شود زمینه برای نیل به آرزوهای پر ارج ملی مساعدتر خواهد شد. همانطورکه من تذکر داده‌ام لازم است که ما مثل گذشته کشورهای مذکور و گروهی از کشورهای راکه جداً مایلند استقلال خود را تضمین نمایند و در مقابل اعمال خرابکارانه مقاومت کنند از لحاظ اقتصادی تقویت نماییم. اینگونه اقدامات بزرگترین تضمین را در مقابل تجاوزات کمونیستها فراهم خواهد کرد ولی تنها حرف کافی نیست.

اجازه بفرمایید بار دیگر به اختیارات پیشنهادی برای بکار بردن نیروهای مسلح امریکا به‌منظور دفاع از تمامیت ارضی و استقلال سیاسی هریک از کشورهای خاورمیانه در مقابل تجاوز مسلحانه کمونیسم اشاره نمایم. از چنین اختیاراتی جز با ابراز تمایل از سوی کشوری که مورد تجاوز قرار گرفته است استفاده به عمل نخواهد آمد. غیر از این مورد امیدوارم که در هیچ مورد دیگر این اختیارات مورد استفاده قرار نگیرد. هیچ چیز نمی‌تواند بیش از این ضرورت داشته باشد که ما سیاست خود را نسبت به دفاع از این منطقه هرچه زودتر و سریع‌تر تعیین و اعلام کنیم با این ترتیب سازمان ملل متحد و کلیه دولتهای دوست و در واقع دولتهایی که با ما نظر دوستی ندارند به موقعیت ما پی خواهند برد اما اگر بر خلاف امید و انتظار من جریانی پیش آید که لزوم استفاده از سیاستی که هم اکنون از کنگره تقاضا می‌کنم در اعلام آن هم صدا شود ضروری گردد بدیهی است در صورتی که کنگره مفتوح و رسمیت داشته باشد من ساعت به ساعت با آن تماس خواهم گرفت و اما اگر کنگره تعطیل باشد و جریان وخیمی پیش آید من فوراً کنگره را برای تشکیل جلسه خصوصی دعوت خواهم کرد.

بزرگترین خطری که در موقعیت کنونی وجود دارد و نظایر آن اغلب دیده شده است آن است که استبدادگران جاه‌طلب در محاسبات خود دچار اشتباه شوند اگر کمونیستها که تشنه قدرت و احراز تسلط هستند چه اشتباهاً و چه واقعاً گمان کنند که از منطقه خاورمیانه آن طور که باید و شاید دفاع نمی‌شود ممکن است این فکر در مخیله آنها بوجود آید که علیه آن بطور آشکارا دست به حمله مسلحانه بزنند. در چنین صورتی یک سلسله جریاناتی پیش خواهد آمد که مطمئناً ایالات متحدهٔ امریکا را به داخل عملیات وسیع نظامی خواهد کشانید به عقیده من بهترین راه احتراز از چنین پیش آمد خطرناکی این است که هم اکنون ما آمادگی خود را به همکاری کامل و آزادانه با دوستان خود در خاورمیانه به طریقی که با اصول و هدفهای سازمان ملل متحد مطابقت داشته باشد روشن سازیم. من در نظر دارم هر چه زودتر هیئت ویژه‌ای به خاورمیانه اعزام کنم تا درباره همکاری ما با آن کشورها توضیحات لازم بدهند.

سیاستی که من بطور اختصار تشریح نمودم برای امریکا مسئولیت‌ها و در واقع خطراتی احتمالی در بردارد. آنهایی که چشم طمع به خاورمیانه دوخته‌اند با آنچه که اکنون پیشنهاد می‌شود نظر موافقی ندارند اما پیش از این مردم امریکا منافع حیاتی ملت امریکا و آزادی بشریت را در خطر دیده و پایداری و تصمیم آنها در مقابل تحولات بدون توجه به کوشش دشمن در تحریف افکار و عقاید ما ثابت و بدون تغییر بوده است.

در واقع می‌توان گفت که سهم مردم امریکا در راه حفظ آزادی حتی بعد از پایان جنگ دوم جهانی به قیمت هزاران میلیون دلار و جان هزاران نفر از جوانان این کشور تمام شده است. این جان‌فشانیها که به‌کمک آن آزادی مناطق وسیعی از جهان حفظ شده است هرگز نباید هدر رود. در دوران فراموش نشدنی گذشته رؤسای جمهور و کنگره امریکا بدون در نظر گرفتن تمایلات حزبی دست اتحاد به هم داده‌اند تا منافع امریکا و دنیای آزاد را حفاظت نمایند. اکنون این فرصت پیش آمده است که ما یک بار دیگر اتحاد ملی خود را در پشتیبانی از آزادی نشان دهیم و احترام عمیق خود را نسبت به حقوق و آزادی کلیه ملل چه بزرگ و چه کوچک ابراز نماییم. ما در صدد تعرض نیستیم و جز صلح هدفی نداریم و برای نیل به این هدف باید نیرو و تصمیم و هم خودمان را در این راه مصروف سازیم.

خیلی متشکرم[۳۷]

دوایت. دی. آیزنهاور

کاخ سفید

۵ ژانویه ۱۹۵۷

اگرچه کشورهای آسیایی عضو پیمان بغداد دکترین آیزنهاور را کمال مطلوب خود نمی‌دانستند و بیشتر مایل به عضویت کامل امریکا در پیمان بغداد بودند اما این کشورها قبل از نماینده ویژه رئیس‌جمهور امریکا برای آنچه که در متن پیام آیزنهاور خطاب به کنگره – توضیحات لازم پیرامون همکاری با امریکا– اشاره شده بود، به این منطقه

مسافرت نماید آن را پذیرفتند. کشورهای ایران، پاکستان، ترکیه و عراق مشترکاً در اول بهمن ۱۳۳۵ (۲۱ ژانویه ۱۹۵۷) حمایت خود را از دکترین آیزنهاور اعلام و آن را بهترین وسیله برای حفظ صلح در منطقه و پیشرفت اقتصادی مردم آن دانستند. دولت ایران با استقبال از دکترین آیزنهاور گمان می‌کرد که از این پس می‌تواند ضمن حفظ امنیت خود در منطقه از کمکهای اقتصادی، نظامی و حمایتهای سیاسی دولت مردان کاخ سفید بهره‌مند گردد البته حدس و گمان دولت مردان ایرانی چندان هم بی‌مورد نبود در ۲۶ دی ۱۳۳۵ یک هیئت هشت نفری از مشاورین آیزنهاور برای بررسی نیازهای اقتصادی، نظامی و فنی ایران وارد این کشور گردید متعاقب دیدار هیئت مذکور در تاریخ ۱۰ بهمن همین سال یک هیئت هفت نفره مرکب از افسران عالیرتبه امریکایی به ریاست ژنرال «کلاندا دلمن» معاون رئیس ستاد کل ارتش امریکا وارد تهران گردید. هدف هیئت مذکور گفتگو پیرامون کمکهای نظامی آتی امریکا به ایران بود. سرانجام در اولین روزهای نوروز سال ۱۳۳۶ (۶ فروردین) جیمز ریچاردز نماینده ویژه رئیس‌جمهور امریکا که حامل پیام آیزنهاور برای کشورهای عضو پیمان بغداد بود وارد تهران شد. ایشان ضمن توضیح اهداف دکترین آیزنهاور در خاورمیانه اعلام نمود که امریکا مایل است تا به عضویت کمیته نظامی پیمان بغداد درآید. به گفتهٔ وی این تصمیم به‌منظور مقابله با تهدید شوروی و نیز نتیجه منطقی اجرای دکترین آیزنهاور در خاورمیانه می‌باشد. به گفته ایشان اجرای دکترین آیزنهاور و عضویت امریکا در کمیته نظامی بغداد متضمن همان اطمینان و تضمیناتی است که در نتیجه عضویت کامل امریکا در پیمان بغداد حاصل می‌گردد نماینده رئیس‌جمهور امریکا در دیدار با حسین علاء نخست‌وزیر ایران گفت: «با توجه به قابلیتهای زیاد ایران کمکهای مالی و اقتصادی امریکا همچنان ادامه خواهد داشت تا ایران را موفق به انجام برنامهٔ رفاهی و افزایش سطح زندگی و تأمین اجتماعی کامل برای ملتش بنماید.»[۳۸]

گزارش سفارت کبرای ایران در لندن در مورد دکترین آیزنهاور جالب توجه است.[۳۹]

سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

لندن

اداره ....
نمره: ۲۸۵۵
تاریخ: ۲۵/۱۱/۱
ضمیمه ....

۱۴۰-۱۴

وزارت امور خارجه

موضوع: تفسیرات بعضی از جراید مهم انگلستان راجع به دکترین آیزنهاور

سفارت کبرای شاهنشاهی درباره طرح معروف به «دکترین آیزنهاور» گزارش‌هائی وکافی ارسال داشته است و برای اینکه این سفارت کبری بخواهد وارد جزئیات آن شود نیست ولی لازم دید تفسیرات پاره‌ای از جراید مهم انگلستان را که مشعر بر عکس‌العمل سیاست جدید امریکا در خاورمیانه میباشد باستحضار برساند.

تصمیم دولت امریکا در اتخاذ یک رویه ثابت و محکم همانطوری که سالهای پیش تایمز نوشته در حقیقت اخطاری است به دولت شوروی که دست از تحریکات خود بردارد. روزنامه منچستر گاردین متذکر گردیده که اگر خاورمیانه بدست شوروی افتد عواقب اقتصادی و نظامی برای کشورهای غربی مصیبت‌های زیادی ببار خواهد آورد و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی بمخاطره خواهد افتاد. روزنامه تایمز آنرا در برقراری اداره کانال سوئز بوسیله همکاری بین شرکت‌های نفتی را با دول کشورهای نفت‌خیز مؤثر دانسته. بهرحال بطورکلی جراید انگلستان که ترجمه چند قطعات مهمترین آنها را طی ارسال میدارد دکترین آیزنهاور را اقدامی بجائی در جلوگیری از بسط نفوذ کمونیست دانسته ولی بعضی از آنها از اینکه اتخاذ دراین تصمیم بتعویق افتاده اسف و ملامت خود را ابراز ننموده اند ولی آنچه قابل توجه است هنوز معلوم نیست برای برطرف کردن اساس ریشه اختلافات چه فکری شده آیا قضیه فلسطین و مناسبات بین اسرائیل و کشورهای عربی و آوارگان عرب بچه نحو باید حل شود؟ و کانال سوئز چگونه باید اداره شود و سازمان ملل که مرکز صلاحیتدار رفع این قبیل اختلافات است تا چه اندازه قدرت و توانائی برای انجام این کارها دارد و آیا میتواند نظریات خود را بموقع اجرا گذارد یا نه؟ اگر نظر امریکا تنها جلوگیری از نفوذ کمونیزم باشد آرامش در خاورمیانه برقرار نخواهد شد و علاوه تجربه نشان داده است که روسها بعد از جنگ کره کمترین بهانه ای بدست نیاوردند که موجب مداخله علنی امریکا را فراهم سازد. اعمال نفوذ آنها غیرمستقیم و بوسیله ایادی و کسانی است که ظاهراً جز اصلاحات و مساوات مردم چیزی نمی گویند و هرگونه وسایل را هم تحت اختیار دارند. و معلوم نیست دکترین آیزنهاور بچه نحو و از چه راه از تحریکات این قبیل عناصر جلوگیری خواهد کرد؟ قسمت‌های مهم این دکترین روشن نیست و حتی برای سناتورهای امریکائی هم نکات قابل توضیح باقی است باید صبر کرد و دید از کنگره چه بیرون میآید



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران

لندن

اداره..................
نمرهٔ..................
تاریخ..................
ضمیمه..................

-۲-

وجه نحود رولع عل منظورتامین میگردد .-

سفیرکبیر—علی سهیلی

در این سال نیز مانند قبل روابط سیاسی ایران و ایالات متحده از حرارت زیادی برخوردار بود. هیئت‌ها و کارشناسان امور سیاسی، اقتصادی نظامی و فنی هر از گاهی میان دو کشور در حال رفت و آمد بودند. جلسات پیمان بغداد در سطوح کارشناسی، وزیران و رؤسای کشورهای عضو بصورت منظم در بغداد، آنکارا، تهران و کراچی، مشغول کار بر روی انبوه موضوعات مورد علاقه کشورهای عضو و ارائه طرحهای مشترک امنیتی، نظامی و اقتصادی در منطقه بود. بطوری که اخبار و گزارشهای مربوط به نشست‌های اعضای پیمان معمولاً صفحات اول جراید ایران را به خود اختصاص داده و هر از گاهی یکی از مقامات بلند پایه امریکایی برای دیدار با سران کشورهای عضو به منطقه سفر می‌کرد و از نزدیک در جریان امور قرار می‌گرفت، دستورات و توصیه‌های لازم را نموده و حمایت و پشتیبانی امریکا را به آنان گوش‌زد می‌کرد. همچنین طبق معمول سالهای پیش مانور مشترک نیروهای دریایی ایران و امریکا در این سال نیز از اواسط مهر (۱۳۶۶/۷/۱۶) بمدت چهار روز و با شرکت هفت ناو جنگی از ایران و امریکا برگزار گردید. در همین راستا یک هیئت نظامی امریکایی به سرپرستی ژنرال ماکسول تایلور، رئیس ستاد نیروی زمینی امریکا در تاریخ ۲۳ دی ۱۳۳۶ وارد تهران گردید. هدف هیئت شش نفره مذکور گفتگو با امیران ارتش ایران پیرامون مسائلی که در کمیته نظامی پیمان بغداد مطرح خواهد شد، اعلام گردید. تایلور در ادامه مسافرت خود به پاکستان و هند نیز مسافرت کرده و سپس به آنکارا عزیمت می‌نماید تا ریاست هیئت نمایندگی امریکا را در کمیته نظامی پیمان بغداد به عهده گیرد.

همچنین، جان فاستر دالس وزیر خارجهٔ مقتدر و طراح سیاست خارجی امریکا در اوایل بهمن ۱۳۳۶ مسافرت خود را به کشورهای عضو پیمان بغداد آغاز کرد. وی در چهارم بهمن وارد تهران شده و مورد استقبال گرم مقامات ایرانی قرار گرفت. ایشان قبل از عزیمت به منطقه اظهار داشت که ادعاهای مقامات شوروی مبنی بر اینکه مسافرت وزیر امور خارجه امریکا به خاورمیانه برای تأسیس پایگاه‌های پرتاب موشک بوده و این

امر در کشورهای مسلمان مخالف با اصول مذهبی آنان می‌باشد را از تبلیغات بی‌اساس شوروی به‌منظور فریب مردم جهان خواند. وی گفت که هدفش از مسافرت به منطقه خاورمیانه این است که کشورهای عضو پیمان بغداد را بیش از پیش به کمک امریکا پشت گرم سازد تا کشورهای مذکور از نفوذ شوروی جلوگیری به عمل آورند.[۴۰] وی قبل از عزیمت به خاورمیانه با آیزنهاور دیدار کرده و رئیس‌جمهور از توسعه نفوذ کمونیستها در خاورمیانه اظهار نگرانی کرده و کمکهای بی‌دریغ امریکا را به کشورهای مذکور یاد آوری نموده بود، هم چنین گفته می‌شد که مسافرت دالس به ایران بر اثر گزارشی انجام گرفت که از سفارت امریکا در تهران به واشنگتن ارسال گردید در این گزارش سفارت امریکا درباره کمکهای اقتصادی و نظامی امریکا به دولت متبوع خود تذکراتی داده و خطر قبول کمک شوروی را از سوی ایران یاد آوری گردیده بود.[۴۱]

دکتر علی امینی، سفیر ایران در امریکا در واپسین روزهای بهمن ۱۳۳۶ طی یک مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشت برای استفاده مشترک از درآمد نفت منطقه خاورمیانه باید صندوقی ایجاد شود و از آن برای بهبود و عمران استفاده کنند. این امر به نفع کلیه کشورهای خاورمیانه خواهد بود. به نظر ایشان اگر کویت به جای بکار انداختن در آمد نفت خود در بورس لندن، به سایر کشورهای خاورمیانه کمک کند وضع این منطقه تغییر خواهد کرد. این سخنان خشم سیاست مداران ایرانی را بر انگیخت. وزارت امور خارجه ایران ضمن احضار سفیر خود، به کشور، اعلان کرد که ایشان در مورد اظهارات خود با دولت متبوعه خویش مشورت نکرده است و آنچه که وی بیان داشته صرفاً نظرات شخص ایشان می‌باشد. دولت امریکا که از گرایش امینی نسبت به خود آگاهی داشته و هنوز نقش وی را در انعقاد قرار داد کنسرسیوم نفت از یاد نبرده بود از فراخوانی وی به ایران اظهار تأسف کرده و او را نماینده بسیار مؤثر دولت ایران در امریکا نامید که از هر جهت با آنان همکاری می‌نمود. به هر حال پس از ایشان علی‌قلی اردلان، وزیر امور خارجه به عنوان سفیر ایران راهی امریکا گردید.[۴۲]

شماره ۱۲۹۰/۴۴۵
تاریخ ۳۶/۱۱/۱۰
پیوست ندارد



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
قاهره

وزارت امور خارجه

روزنامه اهرام در شماره مورخ اول فوریه ۱۹۵۸ نقل از خبرگزاری یونایتد پرس مینویسد " آقای علی امینی سفیرکبیر ایران در واشنگتن پیشنهاد نمودند کشورهای تولید کننده نفت درخاورمیانه درآمد خود را در صندوق مشترکی جمع آوری نمایند وبمصرف کارهای عمرانی دراین ناحیه برسانند • این پیشنهاد در دوازدهمین جلسه سالیانه (انستیتوی خاورمیانه) از طرف آقای امینی بعمل آمد • ایشان افزودند اگر چنانچه مشکلات اقتصادی شرق میانه حل شود بسیاری ازتشنجات سیاسی بخودی خود رفع وبرطرف خواهد شد • آقای سفیرکبیر ایران همچنین اظهار داشتند برخی دول خاورمیانه عایدات نفت را فقط بمصرف طرحهای ممالک خود میرسانند درحالیکه درآمد پاره ای ازاین کشورها بمراتب بیش از میزان احتیاجشان میباشد • پس اگر چنانچه مازاد این عایدات بمصرف کارهای سودمند برسد بیشک موجبات ازبین رفتن فقر وبیچارگی را دراین ناحیه فراهم خواهد آورد • بعلاوه باید گفت که این نکته که ممالک عربی ومنطقه خاورمیانه در امور اقتصادی بریکدیگر متکی هستند صفحه جدیدی را در تاریخ بازکرده و منجر بتحکیم پایه های اقتصادی در آینده خواهد شد و نیز در استقرار صلح و رفاهیت عالمی تاثیر نخواهد بود • "

مراتب اختصارا بعرض رسید • عین قطعه روزنامه را برای مزید استحضار عینا بپیوست ایفاد میدارد •

سفیرکبیر

دفتر وزارتی وزارت امورخارجه
شماره ۷۸۴۸۷
تاریخ ۳۶/۱۱/۲۷



وزارت امور خارجه

پیش نویس

تهیه کننده پیش نویس: ....
رئیس اداره: ....
شماره پرونده ....

... اداره ....
طبقه‌بندی: اطلاعات ــ محرمانه
پیوست ....
شماره اداره / شماره دفتر وزارتی

جناب آقای دکتر امینی

سفیرکبیر شاهنشاهی ایران در واشنگتن

روزنامه های تهران تحت عنوان "استفاده مشترک از منابع خاورمیانه" نوشته اند که جنابعالی ضمن نطق خود درموسسه خاورمیانه اظهارداشته اید "میتوان از درآمد های نفت خاورمیانه بطور مشترک برای بهبود اوضاع این منطقه استفاده کرد" خواهشمنداست کیفیت را گزارش فرمائید.

وزیر امورخارجه

ا.

Please do not release before 1:00 p.m., Friday, January 31, 1958.

TEXT OF THE SPEECH
OF
DR. ALI AMINI
AMBASSADOR OF IRAN TO THE U.S.A.

DELIVERED AT LUNCHEON AT THE SHOREHAM HOTEL
ON FRIDAY, JANUARY 31st, 1958.

AT THE TWELFTH ANNUAL CONFERENCE
OF
THE MIDDLE EAST INSTITUTE

MIDDLE EAST DEVELOPMENT GOALS: PLANS & PROSPECTS

OIL AND THE ECONOMIC DEVELOPMENT OF THE MIDDLE EAST

The discovery of oil on May 26, 1908, at Masjid-Suleiman, not far from the site of an old Persian temple in the southeastern corner of Iran, can justifiably be marked as a significant turning-point in the political and economic life of Iran.

The D'Arcy concession, under which the Anglo-Iranian Oil Company came into being and exploited the oil resources of Iran for approximately half a century, was granted in 1901. From the early days of the concession, the British Government took a great interest in Iranian oil, and secured a majority share in it shortly after it flowed to world markets in commercial quantities.

The attitude of the Oil Company towards the Government of Iran was far from being friendly or cooperative, and owing to a

2100 square kilometers in area. The total cost of these two schemes, which serve for flood control as well as for water storage, has been approximately $56 million. The loss incurred as a result of the 1954 flood of these two rivers amounted to almost $70 million.

In Saudi Arabia the oil proceeds have been used for the development of Jiddah seaport and airport, which have facilitated the entry of thousands of Mecca pilgrims each year from all parts of the Moslem world. The Ryadh-Dammam railways have been completed, and free education and medical services have been provided.

In Kuwait, oil income has been used in erecting schools and hospitals, and in creating other public services that were not in existence prior to the large flow of oil income.

Great care, however, should be taken that the expenditure of the oil revenues in these countries, whose economy is, and remains, basically agricultural, may not create inflation.

The main pre-occupation of the Middle East, as you may be aware, is an economic one. If convincing progress can be made to solve this problem, I am confident, many of the present day political tensions, which tax so much of the attention and of the effort of the Western world, will be automatically eliminated.

As all of us know, shortage of capital is one of the several causes that has delayed the economic development of the Middle East.

The assistance of the United States of America in this respect is, of course, very valuable; but it is certainly not sufficient. If the oil-producing countries of the Middle East combine their material means, that is, the proceeds of their oil income, in some sort of common pool for development, that can surely contribute to the overall development of the area. Naturally, some of these countries have used, and are now using, these revenues for their own development projects; but some, on the other hand, earn more than they can use. No doubt this surplus can be most profitably employed, and will do away with the existing poverty in the midst of plenty in the area.

The advantage of such a scheme will not be confined to the Middle East alone. It would also release the large sum, presently used by the United States and other international agencies, for use in other parts of the world which are not as fortunate as the oil-rich countries of the Middle East.

The greatest need to make such a scheme feasible, is maintaining the flow of oil, free from politics and purely on a commercial basis.

During the course of my negotiations with the Oil Consortium, at the height of national emotions in the oil crisis, I was

با آغاز سال ۱۳۳۷ منطقهٔ خاورمیانه دست‌خوش بحران‌های گوناگون گردید که ضرورت وجود دکترین آیزنهاور را به اثبات رسانید. کشورهای منطقهٔ مذکور پس از به قدرت رسیدن جمال عبدالناصر در مصر به دو گروه تقسیم شده بودند. گروهی از این کشورها در وجود رئیس‌جمهور مصر نشانه‌های رهبری یافتند که می‌توانند مبارزات ملت عرب با اسرائیل را به فرجامی نیکو رساند. در این سالها شکاف میان ایران، عراق، اردن و لبنان از یک سو و سایر کشورهای عرب به رهبری مصر از سوی دیگر عمیق‌تر شده بود و در این میان کشورهای اردن، عراق، و لبنان بیش از هر کشوری دیگری در معرض خطر قرار داشتند. در اردن سلیمان به نخست‌وزیری رسید و ژنرال ابونوار به ریاست ستاد ارتش گمارده شد که هر دو از طرفداران ناصر بودند. نگرانی امریکا نسبت به اوضاع داخلی اردن، با اقداماتی نظیر برقراری مناسبات سیاسی اردن با شوروی تشدید گردید. سرانجام پس از مدتی کشمکش و درگیری ملک حسین که تمایلات مثبتی نسبت به امریکا داشته و از پشتیبانی ملک سعود، پادشاه عربستان نیز برخوردار بود، موفق گردید که عناصر طرفدار ناصر در اردن را سرکوب نماید.[۴۳]

در این میان شاه مسافرت دو ماههٔ خود به کشورهای آسیایی، امریکا و اروپایی را آغاز کرد. وی در روز ۱۱ خرداد ۱۳۳۷ تهران را به قصد توکیو ترک نموده و پس از دو هفته اقامت در ژاپن، راهی امریکا گردید. ایشان پس از دید و بازدیدهای معمول از شهرهای مختلف امریکا وارد واشنگتن شده و در کاخ سفید به حضور آیزنهاور می‌رسد در این دیدار سه ساعته شاه ایران و رئیس‌جمهور پیرامون کمکهای سیاسی، اقتصادی و نظامی امریکا به کشورهای عضو پیمان بغداد گفتگو کرده و آیزنهاور رهنمودهایی درباره بحران‌های اخیر در برخی از کشورهای منطقهٔ خاورمیانه از جمله اردن و لبنان به شاه ایران می‌دهد. لازم به یاد آوری است که در مقطع مورد بحث کامیل شمعون، رئیس‌جمهور لبنان که احساسات غرب‌گرایانه‌ای داشت در پی رد پیشنهاد احزاب طرفدار ناصر که خواستار تشکیل یک کابینه بی طرف بودند لبنان درگیر یک بحران

سیاسی بزرگ گردید. به هر حال شاه پس از پایان مسافرت خود به امریکا راهی اروپا شده و از آنجا برای شرکت در نشست سران کشورهای عضو پیمان بغداد که قرار بود پیرامون بحران لبنان در استانبول تشکیل شود راهی ترکیه گردید.

در ۲۳ تیر ۱۳۳۷ هنگامی که رهبران ایران، ترکیه، و پاکستان در استانبول منتظر ورود همتای عراقی خود بودند گروهی از افسران آزاد به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم و سرهنگ عبدالسلام عارف اقدام به کودتای نظامی در عراق کردند. کودتاگران ملک فیصل دوم و دیگر اعضای خاندان سلطنتی عراق را به قتل رسانیده رژیم سلطنتی را ملغی ساخته و نظام جمهوری را در عراق اعلان نمودند. این حوادث باعث شادکامی رهبران مسکو و قاهره گردید. در عین حال موجبات نگرانی امریکا و ترس شدید رژیم ایران را فراهم کرد. باور این حقیقت برای شاه ایران بسیار مشکل بود. رژیمی که با آن همه قدرت در ظرف مدتی کمتر از چند ساعت سقوط نموده و اعضای آن به فجیع‌ترین شکلی کشته شدند. انقلاب عراق نشان داد که حتی قوی‌ترین رژیمهای مورد حمایت امریکا و انگلیس، چنانچه از پشتیبانی مردمی محروم باشند به آسانی ساقط خواهند شد. این وقایع موجب تکان دیپلماسی امریکا در منطقهٔ خاورمیانه شد. همچنین فشار شاه و دیگر اعضای پیمان بغداد که از این پس سازمان پیمان مرکزی (سنتو)[1] خوانده می‌شد به‌منظور پیوستن امریکا به این پیمان افزایش یافت. این کشورها مصرانه از امریکا می‌خواستند که با پیوستن به پیمان مذکور امنیت آنان را تضمین نماید.

ترس شدیدی که به دنبال کودتای عراق عارض کشورهای آسیای عضو پیمان بغداد شده بود باعث گردید که آنان خواستار تشکیل شورای فوق‌العاده وزیران پیمان شوند. این شورا در ۵ مرداد ۱۳۳۷ / ۲۶ ژوئیهٔ ۱۹۵۸ در لندن تشکیل گردید. در این نشست نخست‌وزیران ایران، پاکستان، ترکیه، بریتانیا و وزیر خارجه امریکا شرکت

---

1. Central treaty organization

داشتند. در نشست مذکور اعضاء شرکت‌کننده وضع خود را با توجه به اوضاع اخیر مجدداً بررسی کرده و به این نتیجه رسیدند که احتیاجی که موجب تأسیس پیمان شده بود بیش از هر زمان دیگر می‌باشد. لذا تصمیم گرفتند با همکاری مشترک خود به پایداری در برابر هرگونه تجاوز مستقیم و غیرمستقیم ادامه دهند در قسمتی از اعلامیه پایانی نشست مذکور آمده است دولت امریکا به‌منظور حفظ صلح جهانی و بدنبال تصویب کنگره موافقت می‌کند با امضاء کنندگان اعلامیه برای حفظ امنیت و دفاع آنان همکاری نماید و بزودی اقداماتی در این زمینه به عمل آورد.[۴۴] بهر حال این نشست راه را برای انعقاد موافقتنامه دفاعی دوجانبه میان امریکا با هر یک ازکشورهای ایران، ترکیه و پاکستان هموار کرد.

در همین زمان پیش‌نویس موافقتنامه‌ای از سوی دولت‌مردان امریکایی در اختیار مقامات ایرانی گذارده شد. در این طرح آمده بود که چنانچه خاک ایران مورد تجاوز قرار گیرد دولت امریکا براساس مفاد قانون اساسی آن کشور اقدام مقتضی را که شامل استفاده از نیروهای نظامی، به‌منظور دفع تجاوز مذکور خواهد بود با موافقت طرفین و برمبنای درخواست دولت ایران به عمل خواهد آورد. همچنین براساس قانون امنیت مشترک مصوب ۱۹۵۴ و اصلاحات آن و سایر قوانین مربوطه ایالات متحدهٔ امریکا و قراردادهایی که تاکنون بین ایران و امریکا منعقد شده است همچنان به کمک‌های نظامی و اقتصادی خود به‌منظور حفظ استقلال و حاکمیت ملی و نیز با هدف پیشرفت اقتصادی این کشور ادامه خواهد داد. در مقابل دولت ایران متعهد می‌شد کمک‌هایی راکه از امریکا دریافت می‌دارد به مصرف پیشرفت اقتصادی خود برساند. علاوه بر این دولت‌های امضاءکننده اعلامیهٔ ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۸ لندن متعهد می‌شدند که به‌منظور حفظ و ایجاد آمادگی خود در تدارکات دفاعی با یکدیگر همکاری نمایند. در واقع با آن که دولت ایالات متحده عضویت اکثر کمیته‌های پیمان سنتو را دارا بود ولی از پیوستن کامل به آن خودداری کرد و در عوض با کشورهای ایران و ترکیه و پاکستان پیمانهای دفاعی

دوجانبه می‌بست و متعهد می‌شد هر زمان یکی از کشورهای نامبرده مورد حمله کمونیسم بین‌المللی قرار بگیرند به کمک آنها بشتابد.

گفتگوها پیرامون موافقتنامه مذکور چند ماه به طول انجامید و امریکا در امضای آن تعلل می‌ورزیدند. در میان این احوال دولت شوروی در تاریخ ۹ آبان ۱۳۳۷ یادداشت اعتراض‌آمیزی در این خصوص تسلیم وزارت خارجه ایران کرد.

دولت ایران پاسخ داد که در عین حالی که خاک خود را مبداء حمله و تجاوز علیه شوروی قرار نخواهد داد ایران کشوری آزاد و مستقل است و با هر دولتی که بخواهد می‌تواند هرگونه قراردادی که با منشور ملل متحد برخوردی نداشته باشد منعقد کند. با این همه شاه به‌منظور تکان دادن امریکایی‌ها و تسریع در امضای موافقتنامه دفاعی که به نظرش موقعیت او را تثبیت و تضمین می‌کرد از شوروی‌ها خواست که هیئتی را برای گفتگو درباره انعقاد عهدنامه عدم تجاوز بین دو کشور به تهران بفرستند. دولت شوروی نیز وقت را تلف نکرده و هیئتی را به ریاست ولادیمیر سمیونوف[1]، قائم مقام وزیر خارجه آن کشور به تهران فرستاد.[45]

موافقتنامهٔ دوجانبهٔ دفاعی ایران و امریکا

همین که خبر گفتگوهای دولت ایران با مقامات شوروی به اطلاع امریکاییان رسید بی‌درنگ دریاسالار رادفورد[2] رئیس ستاد مشترک خود را به ایران فرستادند که به مقامات ایرانی هشدار دهد در صورت پذیرفتن پیشنهادهای شوروی از موافقتنامهٔ دفاعی با امریکا محروم خواهند شد. دولت ایران نیز که منظوری جز این نداشت با شتاب فراوان پیشنهادهای مقامات شوروی را رد کرد و در نتیجهٔ هیئت روسی در ۲۲ بهمن ۱۳۳۷ بدون گرفتن کمترین نتیجه‌ای از گفتگوهای خود با مقامات ایرانی تهران را

1. Vladimir senionov

2. Admiral Radford

ترک کردند در عوض دولت ایالات متحد نیز شتاب ورزید و در ۱۴ اسفند ۱۳۳۷ / ۴ مارس ۱۹۵۹ موافقتنامهٔ دوجانبهٔ دفاعی ایران و امریکا را در آنکارا توسط سرلشکر حسن ارفع از ایران و فلچر وارن، سفیر امریکا به امضاء رسانید. در مقدمهٔ موافقتنامه مذکور آمده است: دولت شاهنشاهی ایران و دولت متحد امریکا نظر به اینکه مایل‌اند اعلامیه‌ای راکه در تاریخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۸ در لندن به آن ملحق شده‌اند مورد اجراگذارند و براساس مادّه اول پیمان همکاری متقابل که در بغداد در تاریخ ۲۴ فوریهٔ ۱۹۵۵به امضاء رسیده، امضاء کنندگان موافقت کرده‌اند که برای امنیت و دفاع خود اشتراک مساعی نمایند و هم چنین به شرح مندرج در اعلامیه مذکور در فوق دولت کشورهای متحد امریکا به‌منظور حفظ صلح جهانی قبول کرده است که با دولتهایی که اعلامیه مذکور را برای امنیت و دفاع کشور خود امضاء کرده‌اند اشتراک مساعی نماید و با ملاحظه اینکه در اعلامیه فوق اعضای پیمان همکاری متقابل که اعلامیه را امضا کرده‌اند تصمیم خود را در حفظ امنیت دسته جمعی و مقاومت در مقابل تجاوز مستقیم و غیرمستیقم تأیید نموده‌اند لذا دولت کشورهای متحد امریکا که در کارهای کمیته‌های عمده پیمان همکاری متقابل بغداد در تاریخ ۲۴ فوریه ۱۹۵۵ به امضا رسیده پیوستگی دارد براساس ماده ۵۱ منشور ملل متحد موافقتنامه دوجانبه نظامی با دولت ایران منعقد می‌نماید.[۴۶]

در بخش اول موافقتنامهٔ مذکور آمده است: «دولت شاهنشاهی ایران مصمم است که در مقابل تجاوز مقاومت کند و در صورت تجاوز به کشور ایران، دولت کشورهای متحد امریکا طبق قانون اساسی امریکا اقدامات مقتضی راکه شامل استفاده از نیروهای نظامی خواهد بود به طوری که مورد توافق طرفین باشد و بر شرح مندرج در قطعنامه مشترک برای ایجاد صلح و ثبات در خاورمیانه به‌منظور مساعدت با دولت شاهنشاهی ایران برحسب درخواست آن دولت به عمل خواهد آورد.»[۴۷]

همچنین در بخش دوم موافقتنامهٔ مذکور آمده است. دولت کشورهای متحد

امریکا طبق قانون امنیت مشترک مصوب سال ۱۹۵۴ و اصلاحات آن و قوانین مربوطه کشورهای متحد امریکا و طبق قراردادهای مربوطه که بین دولت ایران و دولت کشورهای متحد امریکا تاکنون بسته شده یا بعد از این بسته خواهد شد بار دیگر تایید می‌کند که به مساعدتهای نظامی و اقتصادی به نحوی که دولت ایران و دولت کشورهای متحد امریکا توافق کنند برای کمک به دولت ایران در حفظ استقلال ملی و تمامیت خود و پیشرفت مؤثر اقتصاد آن کشور ادامه خواهد داد.

سومین بخش از موافقتنامه مذکور اذعان می‌دارد که دولت شاهنشاهی ایران تعهد می‌کند که این گونه مساعدتهای نظامی و اقتصادی راکه دولت کشورهای متحد امریکا به عمل می‌آورد به نحوی که با منظورها و مقاصدی که دول امضاءکنندهٔ اعلامیهٔ لندن مورخ ۲۸ ژوئیهٔ ۱۹۵۸ مقرر داشته‌اند موافق باشد و به‌منظور ایجاد وسیله مؤثر برای توسعهٔ اقتصاد ایران و حفظ استقلال و تمامیت آن کشور مورد استفاده قرار دهند. بالاخره در چهارمین بخش موافقتنامهٔ مذکور آمده است: «دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد امریکا با سایر دولی که به اعلامیه لندن مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۵۸ پیوستگی دارند به‌منظور تهیه و شرکت در اقدامات دفاعی که طرفین آن را مطلوب تشخیص دهند.[۴۸] به شرط موافقت با سایر شرایط مندرج در این موافقتنامه اشتراک مساعی خواهند نمود.

نویسندهٔ کتاب تاریخ روابط خارجی ایران در مورد موافقتنامه مذکور می‌گوید: «به محض اینکه قانون مربوط به موافقتنامه فوق به تصویب مجلسین رسید و مبادله شد دولت ایران به چند سفارت خانه مهم خود در خارج یک بخش‌نامه سری صادر کرد که چون احتمال می‌رود خاک ایران مورد حمله ناگهانی قرار بگیرد و دولت فرصت کمک طلبیدن از امریکا را نداشته باشد، لذا در چنین وضعیتی بدون اتلاف وقت یادداشتی به این مضمون به سفارت امریکا در محل بفرستند.«نظر به اینکه خاک ایران مورد تجاوز قرار گرفته و تمامیت و استقلال کشور ایران در خطر است بر طبق ماده یک موافقتنامه

همکاری بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت کشورهای متحد امریکا که در تاریخ ۱۴ اسفند ۱۳۳۷ در آنکارا به امضاء رسیده است سفارت کبرای شاهنشاهی در... به موجب مأموریتی که از طرف دولت متبوع خود دااردخالت نیروهای نظامی کشورهای متحد امریکا را برای دفاع از حقوق و تمامیت و استقلال ایران تقاضا می‌نماید.» بخشنامهٔ مذکور تا هنگام وقوع انقلاب اسلامی در ایران همچنان به قوت خود باقی بود.[۴۹]

از بخشنامهٔ سری فوق چنین استنباط می‌شود که مقامات ایرانی خطر حمله ناگهانی شوروی‌ها را به طور مستقیم و یا از سوی یکی از کشورهای تحت نفوذ آنان بسیار محتمل می‌دانستند. البته روابط رو به گسترش شوروی و عراق و همچنین حملات ناصر رئیس‌جمهور مصر به عنوان سردمدار ناسیونالیسم عرب و رهبر معنوی گروهی از این کشورها بر این نگرانی شاه ایران می‌افزود. لذا انعقاد موافقتنامه مذکور از نظر مقامات ایرانی برای امنیت این کشور جنبه حیاتی داشت. همچنین در مقدمه موافقتنامه آمده است: «نظر به اینکه اختیاراتی را که کنگره کشورهای متحد امریکا برای دادن مساعدتهای مقتضی به موجب قانون امنیت مشترک مصوب سال ۱۹۵۴ و اصلاحات آن و همچنین به موجب قطعنامه مشترک برای ایجاد صلح و ثبات در خاورمیانه به رئیس‌جمهور امریکا داده است به رسمیت می‌شناسند.»[۵۰] مطلب فوق بیانگر این حقیقت است که موافقتنامه مذکور در راستای دکترین آیزنهاور و به‌منظور کمک به کشورهای خاورمیانه منعقد گردیده است و مقامات امریکایی نیز همانند ایرانیان تهدیدات شوروی و اقمار آن کشور نسبت به دولت‌های عضو پیمان را جدی تلقی می‌کردند.

هرچند ترکیه و پاکستان نیز موافقتنامه‌های دفاعی مشابهی با امریکا امضاء کرده بودند اما تنها ایران بود که مورد حملات تبلیغاتی شدید شوروی‌های قرار گرفت خروشچف رهبر حزب کمونیست اتحاد شوروی طی نطقی شاه ایران را عروسک امریکاییها نامیده و گفت: «قرارداد با امریکا خاک ایران را مبدل به یک پایگاه نظامی

امریکایی خواهد کرد. حملات تبلیغاتی شوروی‌ها به ایران همچنان ادامه یافت. در مقابل دولت ایران خود را در پناه حمایت امریکا و سازمان پیمان مرکزی قرار داده بود. در اعلامیه شورای وزیران این سازمان که از ۱۵ تا ۱۷ مهر ۱۳۳۸ تشکیل گردید دولت‌های عضو از حملاتی که از جانب مطبوعات شوروی و رادیوی صدای ایران به رژیم شاه صورت می‌گرفت ابراز تأسف کردند. دولتمردان ایرانی همیشه تأکید داشتند که موافقتنامه دوجانبه ایران و امریکا جنبه دفاعی داشته و براساس اصول منشور ملل متحد صورت پذیرفته است و ایران به هیچ دولتی اجازه نخواهد داد که پایگاه‌های نظامی در خاک این کشور تأسیس نماید.

دیدار آیزنهاور از ایران

در ۲۶ آبان ۱۳۳۸ جیمز هاگرتی، مشاور مطبوعاتی رئیس‌جمهور امریکا به همراه یک هیئت ۲۷ نفری به‌منظور تنظیم برنامهٔ دیدار آیزنهاور از ایران وارد تهران شد. متعاقب ورود هیئت مذکور در روز ۲۲ آذر همان سال آیزنهاور رئیس‌جمهور امریکا در سر راه خود به هندوستان از ایران نیز دیدار کرد. وی در فرودگاه مهرآباد مورد استقبال گرم شاه قرار گرفت. مسیر او را از فرودگاه تا شهر با قالی مفروش کرده بودند. آیزنهاور از نقش حیاتی ایران در دفاع از جهان آزاد و آیندهٔ طلایی که در انتظار ایران و ملت آن در سایه صلح و عدالت می‌باشد سخن گفت. همچنین رئیس‌جمهور در بیاناتش در جلسه مشترک مجلسین گفت:«شما بی‌آنکه سرخم کنید قوی‌ترین حمله تبلیغاتی را تحمل کرده‌اید. در همان حال که مشغول کار و بهبود سطح زندگی ملت خود بوده‌اید ما نمی‌توانیم تلاشهای مشترک خود را برای ساختن سدهایی از قبیل سازمان پیمان مرکزی علیه خطر دائمی تجاوز و خرابکاری متوقف سازیم.» در اعلامیه مشترکی که در پایان این سفر چند ساعته منتشر شد آمده است که «رهبران دو کشور دربارهٔ اتحادیه سنتو گفتگو کرده و اهمیت آن را شناخته‌اند.[51] رئیس‌جمهور امریکا پس از پنج ساعت و نیم دیدار و

گفتگو با شاه، دولت و نمایندگان مجالس مقننه، ایران را به قصد هندوستان ترک کرد.

دیدار رئیس‌جمهور امریکا از ایران در حالی که ایران مواجه با شدیدترین حملات تبلیغاتی شوروی‌ها در چند ماهه اخیر شده بود می‌توانست نشانگر حمایت و پشتیبانی امریکا از ایران تلقی گردد. از سوی دیگر آیزنهاور به شاه اطمینان داد که در مذاکراتی که میان دو ابر قدرت آغاز شده بود توافقی به زیان ایران صورت نخواهد پذیرفت. همچنین تقویت سازمان پیمان مرکزی، پشتیبانی از آن و همکاری میان اعضای آن از مهمترین مسائل مورد علاقه شاه و آیزنهاور در دیدار کوتاه ایشان از ایران محسوب می‌شد. این مطلب در اعلامیه مشترکی که در پایان سفر وی منتشر گردید آمده بود و بالاخره رئیس جمهور امریکا به مقامات ایرانی اطمینان داد که کمکهای اقتصادی و نظامی امریکا به ایران همچنان ادامه خواهد داشت و مسئولیت حفظ صلح و امنیت جهانی ایجاب می‌نماید که این کشور پشتیبان ایران در مقابل تهدیدات مستقیم و غیرمستقیم کمونیست‌ها باشد.

«مجلهٔ امریکایی نیوزویک در شمارهٔ ۱۶ نوامبر ۱۹۵۹ دربارهٔ بازدید آیزنهاور از کشورهای آسیایی و آفریقایی می‌نویسد: هنگامی که رئیس‌جمهور امریکا تصمیم به این مسافرت می‌گیرد شک نیست به خاطر می‌آورد که باید بعضی از عکس‌العملهایی را که شاید دوستانه نباشد در پاره‌ای از پایتختهای مورد بازدید تحمل کند ازجمله مثلاً لاری کولنتر یکی از نویسندگان نیوزویک در منطقه خاورمیانه بازدید آیزنهاور را از تهران تفسیر کرده و می‌نویسد: «بعضی از محافل در ایران از فسادی که در دستگاه حکومتی ریشه دوانیده احساس ناراحتی و بدبینی می‌کنند استقبال این گروه از آیزنهاور جز قانع شدن به اینکه رئیس‌جمهور امریکا اولین کسی است که حکومت شاه را در ایران تقویت و تثبیت خواهد کرد چیز دیگری نخواهد بود». [۵۲]

همچنین انجام سفرهای پارلمانی میان دو کشور از دیگر موارد قابل توجه در این دوره است که یک نمونه از مکاتبات مربوط به این‌گونه سفرها آورده شده است. [۵۳]



تاریخ ۲۲/۶/ ماه ۷ ۱۳۳
شماره ۲۱۲۳
پیوست

جناب آقای نخست وزیر

مراسله شریفه شماره ۸۱۵۳ مورخ ۳/ ۶/ ۳۷ حاوی رونوشت گزارش تلگرافی جناب آقای دکتر ارلان سفیر کبیر دولت شاهنشاهی در واشنگتن که صلاح دانسته اند ده نفر از نمایندگان مجلس و سنای امریکا از پارلمان ایران برای مدت ده روز دعوت شوند زیب وصول داد و بدینوسیله موافقت خود را باین پیشنهاد باستحضار آنجناب رسانده و دعوتنامه مزبور هم پس از تبادل نظر با جناب آقای رئیس مجلس شورا یملی تنظیم و ارسال خدمت خواهد شد که از مجرای وزارت امورخارجه بسرای سفارت کبرای ایران در واشنگتن ارسال دارند .

رئیس مجلس سنا

رونوشت برای اطلاع جناب آقای وزیر امورخارجه ارسال میشود .

نخست وزیر

همکاریهای بازرگانی ایران و امریکا

هرچند هدف از تحقیق حاضر بررسی روابط سیاسی ایران و امریکا در محدودهٔ مورد نظر می‌باشد اما به سبب تأثیر فراوان مسائل سیاسی بر مناسبات اقتصادی تجاری و بالعکس این مناسبات به صورت بسیار فشرده و گذرا و با هدف ارائه پژوهش جامع و فراگیر در خاتمه بخش حاضر آورده شده است. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حجم مبادلات تجاری ایران و امریکا از افزایش چشمگیری برخوردار گردید که این افزایش انعکاسی از بهبود روابط سیاسی دو کشور در سالهای مذکور می‌باشد. با نگاهی گذرا به آمار و ارقام ارائه شده در جدول شماره ۲ می‌بینیم که علی رغم پایین بودن میزان صادرات ایران به امریکا، وادرات کشورمان از ایالات متحده در این سال‌ها به سرعت در حال افزایش بوده است و همین امر موجب آن گردید که امریکا به تدریج در طول این سالها بیشترین سهم را در تجارت خارجی ایران بدست آورد. صادرات ایران به امریکا عموماً شامل پوست، روده گوسفند، قالی، تنباکو، سوختهای معدنی و پاره‌ای صنایع دستی بوده است. در مقابل واردات کشورمان از امریکا شامل انواع اتومبیل، کالاهای ساخته شده نظیر ماشین آلات سنگین، مواد شیمیایی و وسایل الکترونیکی بوده است.[۵۴]

در سالهای مورد بحث به سبب تصویب قانون جذب و حمایت از سرمایه‌گذاریهای خارجی در ایران انعقاد عهدنامه مودت و روابط اقتصادی و حقوق کنسولی بین ایران و دولت ایالات متحدهٔ امریکا و همچنین پشتیبانی و تضمین سرمایه‌های امریکا توسط دولت ایران، در مجموع شرایط مساعدی برای ورود سرمایه‌های امریکایی به ایران فراهم گردید و فعالیت شرکتهای تابع این کشور در ایران به طرز چشمگیری افزایش یافت به طوری که در سالهای نخست دهه ۱۹۶۰ ایالات متحده امریکا از نظر میزان سرمایه‌گذاریهای خصوصی در ایران مقام اول و انگلستان مقام دوم را حائز بودند. در همین زمان هفتاد و پنج شرکت امریکایی در ایران مشغول به

کار بودند. اصولاً در سالهای مورد بحث مناسبات و منافع اقتصادی حاصل از آن برای امریکاییان که درگیر جنگ سرد با ابر قدرت شرق بودند از اهمیتی هم سنگ با اهمیت مناسبات سیاسی میان دو کشور برخوردار بود. با این حال اگر چه سهم ایران در تجارت خارجی امریکا در این سالها ناچیز بود اما تجارت با امریکا سهم قابل ملاحظه‌ای را در تجارت خارجی ایران داشت.

جدول شماره ۲

سال	واردات ایران از امریکا	صادرات ایران به امریکا	درصد سهم امریکا از تجارت خارجی ایران
۱۹۵۴	۵۴/۷۹	۳۱/۷۸۲	۱۴/۳۲
۱۹۵۵	۲۲/۸۲۵	۱۳/۲۰	–
۱۹۵۶	۵۰/۱۳۷	۱۲/۷	–
۱۹۵۶	۵۰/۷۶۸	۱۳/۴۷۱	–
۱۹۵۸	۷۵/۵۱	۱۴/۴۰۲	۱۳/۶۹
۱۹۵۹	۹۶/۵۱۴	۱۴/۶۱	۱۵/۰۵
۱۹۶۰	۱۳۷/۱۳۲	۱۲/۳۵۸	۱۵/۲۳

ارقام مربوط به سال ۱۹۵۴ برحسب نرخ رسمی یک دلار برابر با ۳۲/۵ ریال بدست آمده است. از سال ۱۹۵۵ به بعد نرخ دلار در ایران به ۷۵ ریال افزایش یافت لذا ارزش مبادلات تجاری دو کشور بین سالهای ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ برحسب نرخ جدید محاسبه گردیده است. همچنین این آمار تنها مربوط به صادرات غیرنفتی و وارداتی می‌باشد که تعرفه گمرکی بر آنها وضع گردیده است.[۵۵]

در نهایت حسن ختام‌بخش حاضر سفر تبلیغی، مذهبی هیئت سه نفره وعاظ

تهران به کشورهای خاورمیانه، اروپا و امریکا در پاییز سال ۱۳۳۸ و اهدای یک جلد کلام‌الله مجید به زبان انگلیسی به رئیس‌جمهور امریکا که در برخی رسانه‌های وقت نیز انعکاس داشته است.[۵۶]



سفارت کبرای شاهنشاهی ایران
واشنگتن

شماره ـ ۳۰۷۲
تاریخ ـ ۱۳۳۸/۹/۱۹
پیوست ـ دارد

۴۵۴۴۰
۳۸/۹/۱۷

وزارت امـــــــــور خارجـــــــــه

چندی قبـل جنابـان آقـایان موسوی ـ حکمی و صدهی وعاظ ایرانی بمنظور تبلیغ دین مبین اسلام و شناساندن مذهب حقـــه جعفری بواشنگتن آمده بودند ۰ آقـایان یکجلد کلام‌اله مجید بـا ترجمه انگلیسی بـرای ابراز حس‌تکریم و احترام به رئیس جمهور امریکا هدیـه نمودند که طبق معمول بوسیله نامه ای بـرای رئیس تشریفات وزارتخارجه امریکا فرستاده شد تا تسلیم نماید ۰

اینک رئیس تشریفات وزارت خارجه امریکا ضمن نامه ای تشکـر وامتنان رئیس‌جمهور را ازاین اقدام آقـایان بسفارتکبـرای شاهنشاهـی ابلاغ نموده که رونوشتی از آن نامه تلوا ایفاد میشود ۰ خواهشمند اســـت مقـرر فرمایند مراتب مزبور بـاستحضار آقـایان نامبرده بـرسد ۰

سفیرکبیـر ـ دکتر علیقلی اردلان

نتیجه‌گیری

به طور کلی ساختار نظام سیاسی در تاریخ معاصر ایران از یک سری ویژگیهای مشترک برخوردار است که استقراء ویژگیهای مذکور به صورت اصولی کلی، پاسخ دهنده بسیاری از ناتوانیهای نظام سیاسی بوده و توجیه‌گر بازده منفی آن است. در یک ساختار کارکردگرای سیاسی، با استفاده از کمترین امکانات، نظام سیاسی از بالاترین بازده ممکن برخوردار می‌باشد. این موضوع ارتباط تنگاتنگی با کارگزاران سیاسی آن جامعه دارد به طوری که تحلیل عملکرد نظام سیاسی یک کشور بدون در نظر گرفتن دیدگاهها، اهداف، اصول و چهارچوب‌های فکری نخبگان سیاسی آن کشور غیرممکن می‌نماید.

حال با توجه به این حقیقت که تجزیه و تحلیل عملکرد نظام سیاسی ایران در دویست سال اخیر بدون در نظرگرفتن نقش و اهمیت عوامل خارجی غیرممکن است به بررسی کوتاهی پیرامون برخی از ویژگیهای عمده هیئت حاکمه ایران پرداخته و با ایجاد زمینه ذهنی مناسب به ارزیابی روابط سیاسی ایران و امریکا در دوران ریاست جمهوری آیزنهاور می‌پردازیم.

از ویژگیهای عمده نظام سیاسی ایران گرایش تدریجی به طرف سیاست نظامی‌گری است. هیئت حاکمه به دلیل مواجهه با بحران مشروعیت در داخل و تهدیدات خارجی از سوی کشوهای بزرگ و کوچک به طور دائم موجودیت خود را در مخاطره می‌دیده است، لذا حرکت به سوی سیاست نظامی‌گری و تقویت ارتش و افزایش خرید تسلیحات نظامی به عنوان وسیله‌ای برای حفظ سلطه و تضمین موجودیت نظام همیشه مورد توجه نخبگان سیاسی در ایران بوده است. مثال بارز این مسئله را می‌توان در طول دوران پنجاه ساله خاندان پهلوی مشاهده کرد. خرید اسلحه در دوران مذکور بخش بزرگی از بودجه کشور را به خود اختصاص می‌داده است.

از دیگر ویژگیهای نظام سیاسی در تاریخ معاصر ایران گرایش به سوی نوعی نظام

سیاسی است که نتیجه روابط پدرسالارانه میان هیئت حاکمه و مردم بوده و بیانگر میزان علاقه حکومت به دخالت در جزییات زندگی مردم می‌باشد. در این نظام، حکومت به جای مردم فکر می‌کند و تصمیم می‌گیرد، انتخاب می‌کند، ابراز سلیقه می نماید... اگر چه به ظاهر بسیاری از این کارها توسط مردم صورت می‌پذیرد. اصولاً در یک چنین نظام‌هایی اثری از ابتکار و خلاقیت‌های فردی و اجتماعی وجود ندارد و افراد می‌بایستی بدان گونه فکر نمایند که از آنان خواسته شده و یا برای آنها تعیین گردیده است. معمولاً ابتکار و خلاقیت نیاز به شرایط مناسب برای رشد و نمو دارد. آزادی حرکت افراد در جهت علاقه و استعداد خویش، وجود آزادیهای اجتماعی، برخورداری از رفاه نسبی و بسیار عوامل دیگر زمینه‌ساز پیدایش جامعه‌ای خلاق و افرادی مبتکر و نوآور است.

در همین رابطه بایستی به عدم برخورداری از ویژگی تحمل سیاسی و انتقادپذیری هیئت حاکمه ایران که مستقیماً با شایستگی‌های فردی آنان ارتباط دارد اشاره کرد. این ویژگی در روند حرکت جامعه باعث کنار رفتن و منزوی گردیدن افراد شایسته، با شخصیت و کاردان گردیده و از سوی دیگر موجبات جذب و پیشرفت افرادی ناشایست، کم استعداد، سست فکر و «بله قربان‌گو» در داخل نظام می‌گردد که در نهایت زمینه اختلال نظام سیاسی را پدید می‌آورد. در صورتی که معمولاً وجود انتقاد و ابراز عقاید گوناگون پیرامون پدیده‌های مورد ابتلاء جامعه، موجبات اصلاح و بهبود بازده نظام را به همراه داشته و از اختلال آن جلوگیری می‌نماید. اصولاً بایستی به این حقیقت اذعان کرد که ابراز عقاید گوناگون و بعضاً مخالف و انتقاد از شرایط موجود نمی‌تواند ضرورتاً به معنی تحدی جایگاه نخبگان سیاسی پنداشته شود بلکه در بسیاری از موارد شخص انتقادکننده با مشاهده آنچه که در اطراف وی می‌گذرد و پاسخ‌هایی که بدان داده می‌شود به ارزیابی صحت و سقم پاسخ مذکور و بیان عقیده خود نسبت به آن موضوع می‌پردازد.

همچنین عضوگیری سیاسی و انتخاب کارگزارانی که می‌بایست در داخل نظام

سیاسی به فعالیت پردازند نیز از دیگر مسائلی است که موجبات عدم کارکرد مثبت نظام سیاسی حاکم را در پی داشته است. در تاریخ معاصر ایران کمتر اتفاق افتاده که افراد براساس شایستگی‌های فردی و تواناییهای اجتماعی خود جایگاهی مناسب در داخل نظام سیاسی بدست آورند. معیارهایی همچون میزان سرسپردگی و وابستگی به نظام، وضعیت طبقاتی و خانوادگی و استفاده از برخی فرصتها جایگزین شایستگی و تواناییهای فردی در ایفاء وظایف خود در موقعیت‌های گوناگون گردیده است.

استاد محیط طباطبایی در این زمینه می‌گوید: «در ایران مدت سی و اند سال است که از نزدیک با نحوه تعلیم و تربیت نسل جوان کشور تماس نزدیک داشته‌ام و در جریان میزان دانش و استعداد نسل‌های متعدد دانشجو بوده‌ام. متأسفانه کمتر از آنان که در ایشان احتمال بروز لیاقت می‌دیده‌ام کسی امروز به جایی رسیده است و برعکس در آنان که ابداً نور رستگاری بر جبین ایشان نمی‌درخشید امکان همه قسم سیر ارتقایی پدید آمده است.»[۵۷]

در همین رابطه بایستی به وجود روابط گروهی، خانوادگی و شخصی معمول در جوامع سنتی به جای ضوابط سازمانی و مقررات نهادینه شده اداری و قانونی اشاره کرد. عدم وجود مجموعه مقررات نظارتی و اهرمهای کنترل کننده دائمی و کارا به بسیاری از اختلالات مذکور در داخل نظام سیاسی در تاریخ معاصر ایران دامن زده است.

از دیگر مسائل موجود در نظام سیاسی ایران که ارتباط مستقیم با بافت سنتی جامعه دارد سوء استفاده از باورهای مذهبی مردم و افزایش میزان مشروعیت نظام بوسیله آن بوده است. محمدرضا پهلوی همیشه خود را نماینده خدا و کسی که به او الهام شده است معرفی می‌کرد. این مسئله در بسیاری از موارد نتایج بسیار سویی در جامعه داشته است که بی توجهی به احکام و دستورات دینی از اثرات بارز آن است.

بالاخره آخرین موضوعی که در این پژوهش بدان اشاره می‌گردد قانون است. تاریخ تدوین قانون اساسی در ایران به زمان انقلاب مشروطیت در سال ۱۲۸۵ شمسی

باز می‌گردد. معمولاً قوانین اساسی در طول این دوران منطبق با شرایط و ویژگیهای شخص حاکم تدوین یافته است نه براساس شناخت واقعیت‌های موجود در جامعه و یا به هدف شکل دادن به رفتار سیاسی دولتمردان و مردم شاید بتوان علت تغییر و اصلاح پی در پی قوانین اساسی را در این راستا توجیه کرد. اصولاً عدم اعتقاد و احترام به قانون در سطوح بالای نخبگان حکومت‌گر در صورت برخورد قانون با منافع شخصی آنان، واقعیات بسیار پرشماری است که در جای جای تاریخ معاصر ایران قابل مشاهده است.

در اینجا با در نظر داشتن تحلیلی که از علل و عوامل عدم کارکردگرایی نظام سیاسی در تاریخ معاصر ایران به عمل آمد به موضوع اصلی بحث پرداخته می‌شود:

در بخش حاضر مشاهده گردید که امریکا در قضییه نفت ایران مداخله کرد و با همکاری انگلستان کنسرسیومی به‌منظور فروش نفت تشکیل دادند. در این کنسرسیوم منافع نفت ایران میان انگلستان و امریکا تقسیم گردید. در همین دوران صادرات محصولات امریکایی بیشترین سهم را در تجارت خارجی ایران به خود اختصاص داد. همچنین با انعقاد چند موافقتنامه اقتصادی و تجاری روند ورود سرمایه‌های امریکایی به ایران از شتاب زیادی برخوردار گردید.

در زمینهٔ مسائل سیاسی، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه عطفی در روابط سیاسی ایران و امریکا محسوب می‌گردد. موقعیت ایران در دوران جنگ سرد دو ابرقدرت و دسته‌بندیهای سیاسی، ورود ایران به پیمان بغداد، انعقاد عهدنامه مودت و روابط اقتصادی و حقوق کنسولی، انعقاد پیمان دوجانبه دفاعی، کمکهای مادی و معنوی امریکا به ایران و برخی موضوعات دیگر بیانگر سرعت گسترش روابط سیاسی دو کشور در سالهای مذکور است.

با مطالعه دقیق بخش حاضر چنین برداشت می‌شود که ناکارآمدی نظام سیاسی ایران، درک غلط نسبت به جو حاکم در روابط بین‌الملل، مواجهه با بحران مشروعیت در داخل، نه تنها موجب از دست دادن بسیاری از فرصتهای به وجود آمده در روابط دو

کشور به‌منظور بهبود و پیشرفت اقتصادی و صنعتی ایران گردید بلکه این مسائل به برقراری مناسباتی نامتوازن و غیرمنطقی میان دو کشور منجر گردید که آثار و نتایج آن در سالهای بعد خود را نشان داد. برخلاف سیاستمداران امریکایی که در مناسبات خود با ایران پیگیر منافع ملی کشورشان بودند دولتمردان ایرانی در روابط خود با امریکاییان همیشه در پی تحکیم موقعیت شخصی و گروهی، کسب حیثیت و حفظ خود بر سریر قدرت بودند در نتیجه این منافع شخصی هیئت حاکمه ایران بود که در بسیاری از موارد جایگزین منافع ملی گردید و تعیین کننده چگونگی مناسبات دو کشور گردید. جالب توجه است که در بسیاری از موارد منافع شخصی هیأت حاکمه با منافع عمومی و ملی مغایر بود.

چنانچه هیئت حاکمه ایران از درایت لازم در برهه مذکور برخوردار بودند و فرصت بدست آمده را درک می‌کردند با عنایت به این حقیقت که ایران توجهات بین‌المللی زیادی نسبت به خود در دوران جنگ سرد و تخاصمات بین‌المللی جلب نموده بود اغراق نخواهد بود چنانچه گفته شود این کشور می‌توانست در مدت زمانی نه چندان طولانی به پیشرفت‌های بزرگ اقتصادی و صنعتی نایل آید و با استفاده از تضاد بوجود آمده در میان قطبهای بزرگ قدرت جهانی حداکثر استفاده را نماید.

نیکیتا خروشچف رهبر حزب کمونیست اتحاد شوروی در دیدار با سفیر ایران در مسکو می‌گوید: «یک ایران بی‌طرف ده بار بیشتر می‌تواند از کمکهای امریکا و شوروی برخوردار گردد.»[۵۸] این موضوع در روابط میان کشورها بسیار معمول و متداول است. با در نظر گرفتن این حقیقت که سیاستمداران امریکایی به جهت تحکیم موقعیت خود همیشه به دولتمردان ایرانی گوشزد می‌کردند که از کمکهای مالی آنان در جهت اصلاح اوضاع اقتصادی و افزایش سطح رفاه عمومی مردم استفاده نمایند و با عنایت به این حقیقت که توسعه سرمایه‌داری وابسته در کشورهایی همچون ایران باعث وابستگی بیشتر حکومت به استعمار سرمایه‌داری خواهد گردید زیرا آنچه که در این کشورها

توسعه می‌یابد سرمایه‌داری وابسته به خارج است نه سرمایه‌داری ملی و قائم به ذات اما دولتمردان ایرانی به هرحال می‌توانستند با استفاده از نظر مثبت امریکاییان نسبت به اصلاح امور اقتصادی و توسعه صنعتی به پیشرفت‌های مطلوبی در این زمینه نایل آیند. این سیاستی بود که چنانچه در پیش گرفته می‌شد حتی مورد حمایت امریکاییان نیز قرار می‌گرفت چنانچه بارها نیز از پیش گرفتن یک چنین سیاستی از سوی سیاستمداران ایرانی حمایت کرده بودند.

به طور کلی می‌توان گفت که دورنمای منافع سیاسی و مزایای اقتصادی امریکا در ایران در مقطع مورد بحث، سیاستمداران امریکایی را مصمم به پیگیری منافع ملی خود در ایران کرد و آنان توانستند بیشترین استفاده را از روابط با ایران به سوی خود جلب نماید اما بنا به علل مختلف و از جمله عللی که در بالا به آنها اشاره گردید سیاستمداران ایرانی نه تنها بهره لازم را از مناسبات خود با امریکا بدست نیاورند بلکه حتی در اتخاذ یک سیاست صحیح و ایجاد مناسباتی سالم با امریکا نیز توفیق چندانی نیافتند. سیاستی که می‌توانست میان دو کشور مستقل، در سطحی مساوی و متضمن احترام متقابل باشد اما عملکرد نامناسب دولت مردان ایرانی باعث آن شد که در بسیاری از موارد برخورد امریکاییان نسبت به ایران برخورد یک کشور قدرتمند نسبت به یکی از اقمار خود بوده که موضع‌گیریها و سیاستهای متخذه از سوی ایرانیان متأثر از تصمیمات، راهبردها و سیاستهای مورد نظر رهبران کاخ سفید باشد. اگرچه در دورهٔ مورد بحث ابتکار عمل و پیشبرد مناسبات دوجانبهٔ ایران و ایالات متحدهٔ امریکا در بیشتر موارد ظاهراً از سوی دولتمردان ایرانی انجام می‌پذیرفت که خود متأثر از فضای حاکم بر روابط بین‌الملل و منطقهٔ خاورمیانه بود اما متأسفانه طرد و نادیده گرفتن ساختارهای مردم‌سالارانه بویژه پس از کودتای انگلیس ـ امریکایی ۲۸ مرداد علیه دولت ملی دکتر محمد مصدق ازجمله دلایل ناکارآمدی نظام سیاسی فردگرایانه در برههٔ مورد بحث است.

پی‌نوشتها:

۱. جیمز بیل، *عقاب و شیر، بررسی روابط امریکا و ایران*، ترجمهٔ مهوش غلامی (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷) قسمت سی‌ام، ص ۱۲، تاریخ ۶۷/۵/۱۶.

2. Peter V. Curl, *Documents on American Foreign Relations* 1933 (NewYork, 1954) pp. 369-370.

3. Ibid., pp. 370-371.

۴. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، از پایان جنگ جهانی دوم تا سقوط رژیم پهلوی، (تهران: ناشر، ۱۳۶۸)، ص ۱۰۷.

5. George Lenchowski, *The Middle East in The world Affairs*, (NewYork Counell, unp., 1962) p.216.

۶. روزنامهٔ *اطلاعات*، ۱۳۳۲/۹/۲۱، ص ۸.

۷. همان، ۱۳۳۲/۹/۱۸، ص ۸، ش ۸۲۵۴.

8. Curl, *Documents on American Foreign Relations* 1954. (NewYork, 1955) PP. 358-369.

9. Ibid., p.385.

۱۰. برای نمودار، نک: محمود قاسم‌زاده، *اقتصاد نفت ایران*، (تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۷)، ص ۱۰۰.

۱۱. فؤاد روحانی «*تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران*»، (تهران، انتشارات کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۳)، ص ۱۲۲۰.

۱۲. بهرام افراسیابی، *ایران و تاریخ*، (تهران: انتشارات علم، ۱۳۶۷)، ص۱۸.

۱۳. برای آگاهی بیشتر از مفاد قرارداد کنسرسیوم، می‌تواند به متن کامل آن در کتاب شرکت ملی نفت ایران، *کتاب سفید*، (تاریخچه و متن قراردادهای مربوط به نفت ایران، (تهران: انتشارات ملی نفت ایران، ۱۳۴۴)، ص ص ۱۹و۱۸و۱۷.

14. Rouhallah K. ramazani: *Iran's Foreign policy* 194-1937, (Virginia press, 1975), P 268.

۱۵. علی، کریمی مله *عوامل تعیین کننده استراتژی امریکا*، (تهران: دانشگاه امام صادق (ع) ۱۳۶۹)، ص ص ۳۰۳-۳۰۰.

16. William stivers, *Americans confrontation with revolutionary change in the Middle East* 1948-83, (Landon, Macmillan press, 1986), p.12.

۱۷. نشریه وزارت امور خارجه، شمارهٔ ۱ از دورهٔ دوم، فروردین ۱۳۳۵، ص ص ۶۵-۶۷.

18. Amir Taeri, "*Nest of spies*" America's gourney to disaster in Iran. M London, Hutchinsin, 1988), pp.43-44.

۱۹. *اسناد معاهدات دو جانبهٔ ایران با سایر دول*. ج اول، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹)، ج ۲. ص ص ۸۴-۸۳.

۲۰. همان کتاب، ص ۹۱۰.

۲۱. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، عهدنامه روابط اقتصادی و حقوق کنسولی، مخزن اسناد قدیمه، سال ۱۳۳۶، کارتن ۱۱، پرونده ۴۵.

۲۲. اسناد معاهدات دوجانبه ایران با سایر دول، پیشین، ص ۲۵۴.

۲۳. اسناد معاهدات دوجانبه ایران با سایر دول، پیشین، ص ص ۲۶۳.

۲۴. همان کتاب، ص ص ۱۰۶-۱۰۲.

25. Rouhollah Ramezani, op. cit, P. 289.

۲۶. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، وزارت امور خارجه، مخزن اسناد قدیمه، موافقتنامهٔ همکاری دولت شاهنشاهی ایران با امریکا، کارتن ۲، پوشه ۱۹، شماره پرونده ۳۴۲۵، سال ۱۳۳۷ شمسی.

۲۷. تاریخچه انرژی هسته‌ای در ایران و جهان، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت

امور خارجه، ۱۳۸۶، ص ۷۰.

۲۸. *اسناد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول*، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲۹. همان، ص ص ۲۳۶-۲۳۵.

۳۰. همان، ص ۲۳۷.

۳۱. همان، ص ۲۳۹.

۳۲. برای آگاهی بیشتر از برنامهٔ انرژی اتمی ایران، نک:

33- Zalmay Khalilzad, "The political, Economic, and military Implications of Nuclear Electricity:
The case of the Northern tier" Ph, D. dissertation Department of political science, Chicago, 1978.

۳۴. کاظم غریب‌آبادی، پرونده هسته‌ای ایران به روایت اسناد، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، ۱۳۸۶.

۳۵. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، دعوت از نمایندگان کنگره امریکا، مخزن اسناد قدیمه، سال ۱۳۳۷، شماره پرونده ۲۶۶۱، کارتن ۵، پوشه ۱۳.

۳۶. مهدوی، پیشین، ص ۱۵۰.

۳۷. روزنامهٔ اطلاعات، ش ۹۲۱۳ ۳۵/۱۰/۱۶.

38. Ramazani, op. cit, P. 280.

۳۹. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، مخزن نمایندگی‌ها، بغداد و دکترین آیزنهاور، سال ۳۵-۱۳۳۱، کارتن ۷۷، پرونده ۳۵-۴۰۰.

۴۰. *ماهنامهٔ اطلاعات سیاسی و اقتصادی*، شمارهٔ ۱۱۹، بهمن ۱۳۳۶، ص ۳-۲.

۴۱. همانجا.

۴۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، مخزن اسناد قدیمه، سخنرانی دکتر علی امینی، سفیر ایران در امریکا، سال ۱۳۳۶، کارتن ۱۲، پرونده ۱۷.

۴۳. مهدوی، پیشین، ص ۱۴۴.

44. Ramazani, op. cit, p. 282.

45. Ibid., op. cit, p. 295.

۴۶. *اسناد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول*، ص ص ۲۸-۲۸۶.

۴۷-۴۸. *همان*، ص ۲۸۷.

۴۹. مهدوی، پیشین، ص ۱۵۵.

۵۰. *اسناد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول*، ص ۲۸۶.

51. Ramazani, op. cit, p. 285.

۵۲. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، مخزن اسناد قدیمه، پرونده ۲۳۲۸، سال ۱۳۳۸، کارتن ۵، پوشه ۸، سفر رئیس‌جمهور امریکا به ایران.

۵۳. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، دعوت از ده نمایندهٔ مجلس و سنای امریکا به ایران، سال ۱۳۳۷، شمارهٔ پرونده ۲۶۲۱، کارتن ۵، پوشه ۱۳.

54. Donald N. wilber: *iran, past and present* (princeton, N. 7, princetion un. P. 1967). PP. 261-262.

55. Plan organization: Statistical center of Iran, Statistical Yearbook of Iran, 1966, P. 552.

Tehran, plan Organization Publication's.

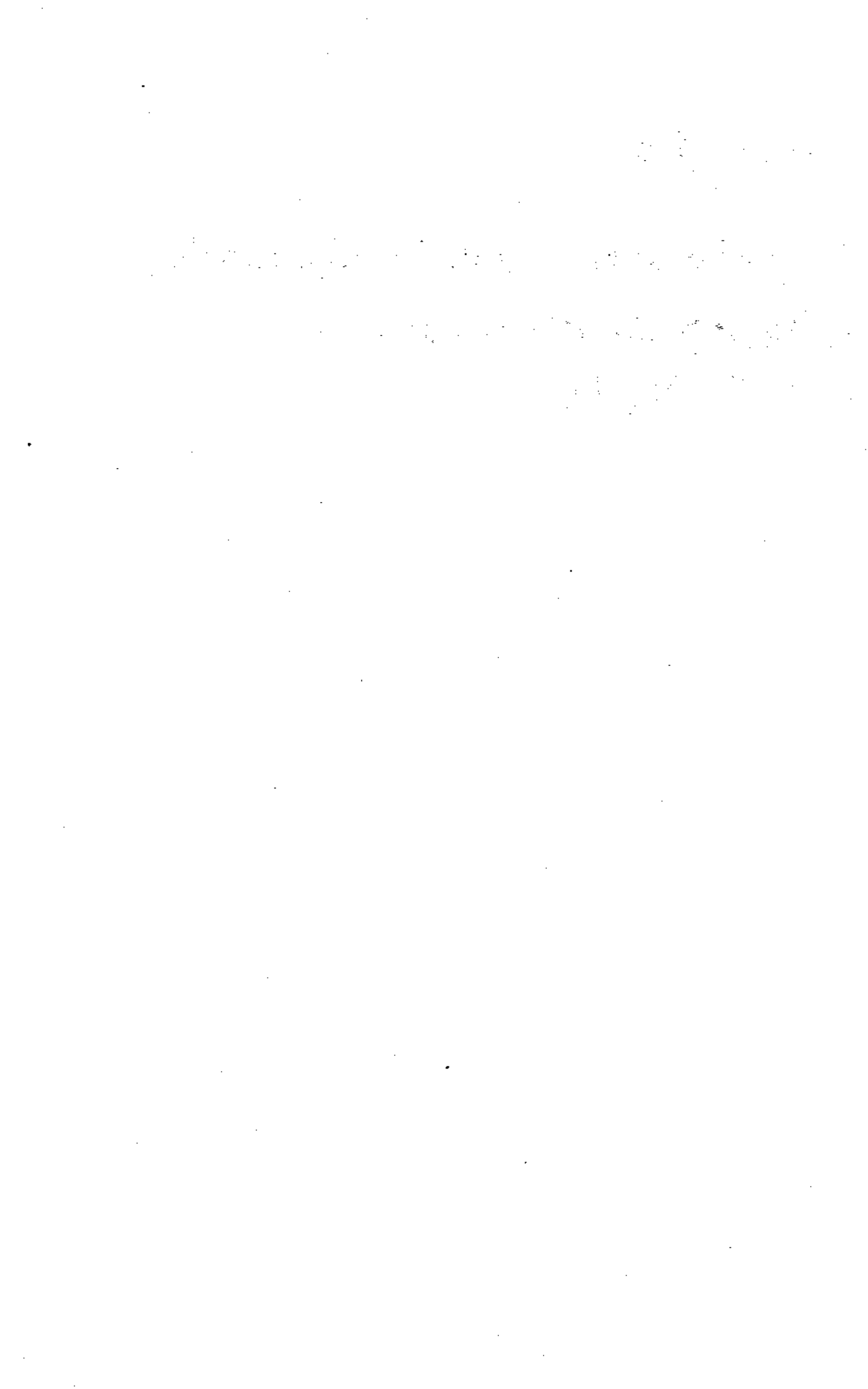
۵۶. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، مخزن اسناد قدیمه، پرونده ۲۳۲۸، سال ۱۳۳۸، کارتن ۵، پوشه ۸، سفر وعاظ تهران به خاورمیانه، اروپا و امریکا.

۵۷. ابوالفضل قاسمی، سیر الیگارشی در ایران، (تهران: ققنوس، ۱۳۵۷)، ص ص ۹-۲۶۸.

۵۸. باری روبین، جنگ قدرت‌ها در *ایران*، ترجمهٔ محمود مشرقی، (تهران: مؤسسه انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳)، ص ۹۱۰.

بخش سوم:

روابط ایران و ایالات متحدهٔ امریکا در دوران ریاست جمهوری جان اف. کندی



فصل اول:
دکترین کندی

«... پیمان‌های نظامی نمی‌تواند به کشورهایی که بی عدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی راه خرابکاری را در آنان بازد کرده، کمک کند، امریکا نمی‌تواند به مشکلات کشورهای کم رشد فقط از نظر نظامی توجه کند. این امر خاصه در مورد کشورهای کم توسعه که به میدان بزرگ مبارزه تبدیل شده‌اند صادق است و به همین جهت است که باید پاسخ ما به خطراتی که متوجه این کشورها است جنبه اخلاقی و سازنده داشته باشد. ما می‌خواهیم در این کشورها امیدواری پدید آید... .اگر ما به مشکلات ملتها از نقطه نظر نظامی توجه کنیم مرتکب اشتباه عظیمی خواهیم شد زیرا هیچ مقدار اسلحه و قشون نمی‌تواند به رژیم‌هایی که نمی‌توانند و یا نمی‌خواهند اصلاحات اجتماعی کنند و اقتصاد خود را توسعه دهند، ثبات و استواری بخشد...»[۱]

جان اف. کندی در پیام خود به کنگرهٔ امریکا، ۲۵ مه ۱۹۶۱

در ۸ نوامبر ۱۹۶۰ / ۱۷ آبان ۱۳۳۹ مردم ایالات متحدهٔ امریکا به پای صندوق‌های رأی رفتند تا به عمر هشت سالهٔ ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور پیرترین رئیس‌جمهور این کشور خاتمه داده و سکان کشتی ایالات متحدهٔ امریکا را به دست رئیس‌جمهور جوان‌تر، انعطاف پذیرتر و در عین حال هجوی‌تر بسپارند. سرانجام پس از ساعتها انتظار توأم با نگرانی و هیجان از سوی بسیاری از سیاستمداران و رهبران جهان و از جمله ایران، «جان فیتز جرالد کندی»[1] و معاونش «لیندون ب. جانسون»[2] از حزب دمکرات بر تیم جمهوری خواهان به رهبری «ریچارد نیکسون» و معاونت

---

1. John Fitzgerald. kennedy   2. Lyndon B.johnson

«هنری کبت لاج» پیروز گردید. جان کندی با ۴۳ سال سن، سی و پنجمین و جوان‌ترین رئیس‌جمهور امریکا است که در سال ۱۹۱۷ درایالت ماساچوست به دنیا آمد. پدر وی در زمان ریاست جمهوری «فرانکلین روزولت» سفیر امریکا در انگلستان بود و مادرش دختر شهردار شهر بستون. وی از نظر خانوادگی متعلق به اشراف (آریستوکراسی) «اصیل» و کهن شمال شرقی امریکا بود و خانواده او در زمان خود پنجمین کلان در الیگارشی امریکا محسوب می‌شد. این جناح مالی - سیاسی در مقابل میلیاردرهای تازه بدوران رسیده نفتی که نمایندگان سیاسی آن عناصری چون نیکسون و بوش بوده‌اند قرار داشت.[۲]

جان کندی تحصیلات خود را در دانشگاه «هاروارد» امریکا و دانشکده علوم اقتصادی لندن به پایان رسانید و پس از اتمام تحصیلات خود به خدمت در نیروی دریایی امریکا پرداخت. نامبرده در سال ۱۹۵۴ در یک رشته عملیات جنگی به شدت مجروح گردید. سپس به حرفه روزنامه‌نگاری پرداخت و پس از مدتی به عضویت مجلس نمایندگان انتخاب شد. کندی در سال ۱۹۵۲ به عضویت مجلس سنای امریکا دست یافت و چهار سال بعد از طرف کنگره حزب دمکرات، نامزد معاونت ریاست جمهوری امریکا شد. ایشان در سال ۱۹۶۰ با اکثریت آراء از سوی کنگره حزب دمکرات به نامزدی مقام ریاست جمهوری ایالات متحدهٔ امریکا انتخاب گردید. لازم به یادآوری است که ایشان تنها رئیس‌جمهور امریکاست که پیرو کلیسای کاتولیک می‌باشد.[۳]

در بخش حاضر مانند بخشهای پیشین، ابتدا تصویر فشرده‌ای از روابط میان قدرتهای بزرگ، موقعیت جهانی آنان و اوضاع عمومی جهان ارائه گردیده و به این طریق آمادگی ذهنی لازم برای ورود به بحث اصلی که اختصاص دارد به تشریح مناسبات سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا در دوران سه ساله ریاست جمهوری جان کندی فراهم گردیده است.

مهمترین اثر پایان انحصار تسلیحات هسته‌ای از سوی ایالات متحدهٔ امریکا کاهش تدریجی اعتبار تهدید این کشور در استفاده از سلاحهای هسته‌ای، از سال ۱۹۵۷

به بعد بود که شوروی‌ها با پرتاب اولین موشک اسپوتنیک خود به فضا نقیصه وسیله حمل سلاح اتمی را از میان برداشته و استراتژی تلافی گسترده[1] را با موانع جدی روبرو ساختند. از دیدگاه منطق بازدارندگی امریکا نمی‌توانست به جنگ تمام عیار هسته‌ای علیه شوروی آن هم در صورت هر نوع تجاوز نظامی آن کشور به اروپای غربی مبادرت ورزد چرا که شوروی‌ها نیز به قابلیت «ضربه دوم»[2] دست یافته بودند. پس در چهارچوب تئوری بازدارندگی استفاده از سلاح هسته‌ای در سطح تمام عیار آن در زمان مورد بحث به صورت تلافی بزرگ غیرعقلانی تشخیص داده شد و در شرایط وجود برابری نسبی هسته‌ای میان دو ابرقدرت، پایداری سیستم بازدارندگی مستلزم اتخاذ استراتژی نوینی به نام استراتژی واکنش انعطاف‌پذیر[3] بود. ژنرال ماکسول تایلور[4] مبتکر این استراتژی و ترسیم کننده اصول و فرضیات آن است که در سال ۱۹۶۰ در کتابی بنام شیپور نامطمئن که منتشر کرد ضمن تحلیلی نامساعد بر استراتژی‌های بکار گرفته شده از سوی جمهوری خواهان به‌ترسیم دستورالعمل تازه‌ای بنام واکنش انعطاف‌پذیر به جای استراتژی تلافی گسترده پرداخت.[۴]

هدف از بکارگیری این استراتژی از سوی رئیس‌جمهور جوان ایالات متحدهٔ امریکا تحرک بخشیدن و افزایش قدرت مانور این کشور در مقابله با کشمکش‌های گوناگون ناشی از دوران جنگ سرد میان دو ابر قدرت بود و به امریکا توان وارد شدن به نوعی برخورد محدود هسته‌ای می‌داد تا از این طریق مهلتی برای فعالیت‌های دیپلماتیک به‌منظور جلوگیری از گسترش درگیریها تا حد یک جنگ تمام عیار هسته‌ای فراهم گردد. یکی از ویژگی‌های راهبرد مذکور ایجاد توان مواجهه با تهدید نیروهای سنتی (نیروهای غیر استراتژیک و یا غیر هسته‌ای) بود به طوری که امریکا مجبور نباشد میان دو شق

---

1. Massive retaliation strategy
2. Second strike capability
3. Flexible response strategy
4. Maxwell Taylor

استفاده از سلاح استراتژیک و چشم‌پوشی از منافع حیاتی خود در خارج به دلیل این که قدرت غیرهسته‌ای ندارد یکی را انتخاب نماید. همچنین این استراتژی نیروهای امریکا را قادر می‌ساخت که به سرکوب جنگهای انقلابی و قیامهای مردمی پرداخته و نقش پلیس جهانی را برای این کشور ایفا نماید.[۵]

رئیس‌جمهور جدید ایالات متحدهٔ امریکا بر این باور بود که این کشور در جنگ سرد نقش خود را به خوبی بازی نکرده است. وی گفت که «من به عنوان یک امریکایی از پیشرفتمان راضی نیستم.» به نظر وی «آزادی تحت شدیدترین حمله‌هایی که تاکنون شناخته شده است قرار گرفته و تنها امریکاست که می‌تواند آن را نجات دهد.» وی می‌افزاید: «بدون آنکه جنگ اتمی داشته باشیم، می‌خواهیم اجازه دهیم آنچه را که توماس جفرسون مرض آزادی‌خواهی می‌نامید در مناطقی که اکنون تحت کنترل کمونیست‌ها قرار دارد شیوع پیدا کند. امروز بزرگترین صحنه جنگ برای دفاع و بسط آزادی تمامی نیم کره جنوبی زمین است یعنی سرزمینهای مردمی که در حال قیام‌اند.» «وی از ملت امریکا می‌خواست که مانند پیشگامان ادوار گذشته مرزهای آسودگی وجدان و آزادی و افزایش نعمت کشورشان را به نقاط دور دست جهان گسترش دهند.[۶]

به نظر جان کندی موضوع برلین از معظلات عمده جهان آزاد می‌بود که بایستی برای آن چاره‌ای اندیشید. به باور وی از دست رفتن برلین و واگذاری آن به کمونیست‌ها پیش درآمد از دست رفتن تمامی آلمان و در نهایت اروپای غربی بود لذا مسئله برلین برای امریکاییها جنبه حیاتی داشت. از سوی دیگر انقلاب کوبا و ترک تازیهای فیدل کاسترو در این کشور و همکاراش چه گوارا دیگر کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی، شورش طرفداران کاسترو در گواتمالا و دعوت رهبران کمونیست برزیل از کاسترو برای آزادی آن کشور و...[۷] مسائلی بود که حیثیت رهبران کاخ سفید را خدشه‌دار کرده بود. به راستی دولت مردان کاخ سفید که همیشه خود را پیشگامان دفاع از تمامی جهان آزاد می‌دانستند چگونه می‌توانستند رژیم کمونیستی کوبا را در چند ده مایلی

کشور خود پذیرا باشند و یا شاهد اقدامات انقلابی آن هم نه با گرایش‌های غرب‌گرایانه در حیاط خلوت خود بوده از هر اقدامی پرهیز نمایند. البته موقعیت ایالات متحدهٔ امریکا در دیگر نقاط جهان در مقابله با کمونیست‌ها بهتر از امریکای مرکزی و اروپا نبود. در خاور دور و منطقه جنوب شرقی آسیا، انقلاب چین باعث تزلزل تمامی پایگاههای امریکایی شده بود. چینی‌ها به انقلابیون ویتنامی کمکهای اقتصادی و نظامی می‌کردند و چیان کای چک رهبر مورد حمایت امریکاییها در فرمز (چین ملی، تایوان) رابه زانو درآورده بودند موضوعی که برای امریکاییها قابل تحمل نبود چراکه به نظر آنان از دست رفتن چین ملی به معنی از دست رفتن موقعیت و نفوذ امریکا در تمامی منطقه خاور دور و جنوب شرقی آسیا محسوب می‌گردید، حال آنکه این منطقه برای آنان جنبه حیاتی داشت.

این وضعیت در کشورهای خاورمیانه و قارهٔ سیاه به‌گونه دیگری جریان داشت. در ایران با توجه به اغتشاشات سیاسی موجود و نارضایتی مردم از رژیم شاه، احتمال یک کودتای کمونیستی چندان هم غیرممکن به نظر نمی‌رسید خاصه آنکه رژیم شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مشروعیت خود را در نزد مردم ایران از دست داده بود و ایرانیان شاه را عروسک دست نشانده امریکا می‌پنداشتند. در عراق پس از کودتای ۱۹۵۸ عبدالکریم قاسم، رژیمی قدرت را در دست گرفت که کاملاً در جهت مقابل حکومت پادشاهی فیصل گام برمی داشت و هر روز بر نفوذ شوروی‌ها در این کشور افزوده می‌شد. در ترکیه، دولت خودکامه پاپامندرس نقطه اتکای سیاسی و نظامی امریکا در منطقه با کودتای نظامیان سقوط کرده بود البته امریکاییها موقعیت بهتری در دیگر کشورهای خاورمیانه نداشتند. نفوذ شوروی‌ها و کمکهای اقتصادی نظامی این کشور به مصر، لبنان،... مجموعاً وضعیتی را در منطقه خاورمیانه به وجود آورده بود که به هیچ وجه مطلوب رهبران کاخ سفید نبود. همچنین در قاره سیاه هر روزکشوری جدید از زیر ویرانه‌ها و طل خاکستر مناطق مستعمراتی اروپاییان سر برآورده و اعلام استقلال می‌کرد

و پس از اندک زمانی طریق انقلابی در پیش گرفته موجبات ناخرسندی امریکاییان را فراهم می‌نمود سیاست ریاست جمهور جدید ایالات متحدهٔ امریکا در اروپا شامل انتقاد از عملکرد سلف خود و دگرگون سازی استراتژی‌های نظامی این کشور در مناسباتش با ابرقدرت شرق گردید که نهایتاً قبل از آنکه طرح‌های استراتژیستهای کاخ سفید و ازجمله رابرت مک‌نامارا وزیر دفاع و ماکسول تایلو رئیس ستاد مشترک، نتیجه عملی خود را آشکار سازد، خروشچف با احداث دیواری استوار در میانه برلین و تقسیم آن به دو بخش شرقی و غربی در ظاهر به مسئله برلین پایان داد. در خاور دور نیز امریکاییان ضمن تداوم کمک به طرفداران خود درصدد عادی سازی مناسباتشان با رهبران چین انقلابی برآمدند و بالاخره در کشورهای جهان سوم به ویژه در امریکای لاتین، امریکاییها با ارائه طرح «اتحاد برای پیشرفت»[1] که در واقع یادآور کمکهای طرح مارشال[2] و اصل چهار ترومن[3] بود بر آن شدند تا از پیشروی کمونیستها در این مناطق ممانعت به عمل آورند.

مبتکر طرح اتحاد برای پیشرفت والت ویتمن روستو[4]، جامعه شناس مشهور امریکایی و مشاور جان کندی است که نظریات خود را در کتاب مراحل توسعه اقتصادی به تفصیل بیان کرده است. روستو مراحل توسعه اقتصادی خود را از یک دیدگاه تاریخ‌گرایانه بیان می‌نماید. وی معتقد به رشد تکاملی جامعه بشری بوده و معیار این رشد تکاملی را در میزان استفاده از فن‌آوری می‌داند. به نظر روستو جوامع بشری به‌طورکلی به دو گروه تقسیم می‌شوند: ۱) جامعه سنتی ۲) جامعه صنعتی.

جامعه سنتی عبارت است از جامعه‌ای که در آن سنت‌گرایان و محافظه‌کاران قدرت سیاسی را در دست داشته و مخالف هرگونه دگرگونی و تغییر بوده در واقع این گروه سنت‌گرایان حاکم ناتوان از تطبیق خود با شرایط جدید به وجود آمده می‌باشند به

---

1. Alliance for progress
2. Marshal plan
3. Alliance for progress
4. Walt Witman rostow

نظر روستو هر جامعه‌ای پس از عبور از مرحله سنتی وارد مرحله پیش از جهش[1] می‌شود. این مرحله که در حقیقت یک دوران گذر از کهنه به نو است برای ایجاد یک ساختار جدید صنعتی تدارک دیده شده است. در نتیجه بایستی در شیوه‌های تولید محصولات کشاورزی و به طور کلی رشته‌های غیرصنعتی تحولاتی عمیق و دگرگون ساز صورت پذیرد که این تحولات مستلزم وجود یک دولت مرکزی نیرومند است. به باور روستو مهمترین این تحولات مسئله اصلاحات ارضی می‌باشد.

در مرحله پیش از جهش یک گروه اجتماعی جدید متشکل از بازرگانان، روشنفکران و نظامیان پدیدار می‌گردند که در واقع نیروی محرکه جامعه از مرحله سنتی به مرحله صنعتی می‌باشد که در این مرحله مدافعین جامعه سنتی و محافظه‌کاران به مقابله با گروه اجتماعی جدید پرداخته چنانچه این تصادم هدایت نشود ممکن است به انقطاع وراثت اجتماعی بیانجامد. به بیان دیگر تحولات ناشی از رشد گروه اجتماعی متشکل از بازرگانان، روشنفکران و نظامیان به فرجام نرسیده و عقیم ماند. از دیدگاه روستو پدیده استعمار در کشورهای جهان سوم از سوی کشورهای اروپایی، از آن جهت که آنان را وارد مرحله پیش از جهش نموده است مثبت ارزیابی می‌شود. به هر حال روستو می‌گوید که پس از عبور از این مراحل جامعه وارد مرحله جهش می‌شود. در این مرحله حکومت در دست نخبگان است و حکومت‌گران سنتی که ناتوان از همسازی خود با شرایط جهش هستند از قدرت کنار زده می‌شوند. همچنین در نتیجه «اصلاحات» ارضی یک قشر دهقانی جدید پدیدار می‌شوند که به توسعه بازار یاری می‌رسانند و جهش را سرعت می‌بخشند. به اعتقاد روستو آخرین مرحله تکامل که جامعه پس از جهش بدان خواهد رسید، «مرحله مصرف پایدار کالاها و خدمات است» که الگوی کامل آن نیز جامعه ایالات متحدهٔ امریکا است. این مرحله در واقع یادآور مرحله

---

1. Take Off

کمونیسم جوامع سوسیالیستی می‌باشد.[۸]

به هر حال نظریات روستو که در واقع مانیسف غربی برای کشورهای جهان سوم تلقی می‌گردد از سوی کندی برای مقابله با رشد و گسترش کمونسیت بکار گرفته شد. برنامه اتحاد برای پیشرفت متضمن نفود امریکا و در عین حال خنثی کردن جاذبه کمونیسم در کشورهای جهان سوم بود و به این طریق با تشویق رژیمهای طرفدار امریکا به انجام اصلاحات[۱] از بالا احتمال وقوع انقلاب اجتماعی از پایین نظیر آنچه که در کوبا اتفاق افتاد کاهش می‌یافت و به این وسیله منافع ایالات متحده در کشورهای تحت نفوذ کمتر مورد مخاطره قرار می‌گرفت. جان کندی در بیست ژانویه ۱۹۶۱ در نطقی که در مراسم تحلیف ایراد کرد با عباراتی آرمانگرایانه سیاست خارجی دولت‌اش در قبال کشورهای جهان سوم را اینچنین بیان می‌کند: «ما به تمامی مردمی که در کلبه‌ها و روستاهای نیمی از کره زمین برای از بین بردن فقر و بدبختی مبارزه می‌کنند وعده می‌دهیم که بیشترین تلاش خود را برای کمک به آنها به هر مدتی که لازم باشد انجام می‌دهیم و اینکه کمونیستها احتمالاً همین عمل را انجام می‌دهند با آنکه ما خواستار جلب آراء آنها هستیم دلیل این عمل ما نیست بلکه فقط درست بودن این اقدام علت اصلی است...»[۹]

با اتخاذ طرح اتحاد برای پیشرفت، جان کندی از رژیمهای زیر نفوذ امریکا خواست که با انجام اصلاحات ارضی، تغییر در سیستم مالکیت زمین، ایجاد دگرگونی در شیوه‌های تولید محصولات کشاورزی، اصلاح سیستم مالیاتی، افزایش خانه‌سازی و ایجاد مسکن، بهداشت، فرهنگ و... در بهبود سطح زندگی مردم و افزایش رفاه نسبی که مانع از رشد افکار تند و افراطی (رادیکال) از جمله کمونیسم در این کشورها می‌شود تلاش نمایند. از نظر دولتمردان جدید واشنگتن، تا زمانی که سیستم‌های کهنه مالکیت

---

1. Reform

زمین و سیاستهای غیرصحیح مالیاتی برقرار باشد کمکهای اقتصادی و مالی امریکا نتایج مثبت و سازندهای از نظر توزیع عادلانه درآمد و بهبود وضع زندگی مردم نخواهد داشت و اگر هم درآمد ملی چنین کشورهایی افزایش یابد باز هم درآمد سرانه کشاورزان و افرادی که قبلاً فقیر بودهاند بالا نخواهد رفت. به نظر جان کندی برنامه کنونی کمکهای خارجی ما (کمکهای اقتصادی اواخر دوران ریاست جمهور آیزنهاور) اصول بزرگ همکاری توام با بصیرت در طرح مارشال و اصل چهار[1] را نادیده گرفته است. این کمکها بر پایه مصلحت و اقتضای کوتهبینانه تنزل یافته است. پولهای هنگفتی در برنامه کمک نظامی ریخته شده که به قیمت عدم توسعه اقتصادی حیاتی و مورد نیاز تمام شده است... باید به عوض کمک به رژیمها از برنامههای کمک به مردم حمایت کنیم...»[10]

حال با توجه به افکار و عقاید جان کندی و تئوری روستو که به شکل طرح اتحاد برای پیشرفت[2] از سوی وی به کار گرفته شده بود به سادگی میتوان ذهنیت رئیس‌جمهور امریکا را در مورد شاه ایران بررسی کرد. به نظر جان کندی جامعه ایران در مرحله پیش از جهش قراردارد و تنشهای اجتماعی و سیاسی آن نتیجه طبیعی برخورد دو نیروی اجتماعی جدید و مدافعین جامعه سنتی و محافظه‌کار میباشد که چنانچه این برخورد توسط امریکا هدایت نشود به بروز انقلاب و شکست نیروهای اجتماعی جدید میانجامد. روشن است که در این دیدگاه سلطنت یک «ساخت سنتی» محسوب میشود که حفظ آن هیچ اهمیتی در استراتژی امریکا در ایران و سایر کشورهای وابسته نخواهد داشت. تنها در نیمه دوم دهه ۱۳۴۰ بود که جامعه شناسان امریکایی تحت تأثیر پژوهشگران انگلیسی به این نظریه رسیدند که: «سنت پادشاهی دیرین ایران نیرومندتر از هر دودمان فردی بوده است. ایران بدون سلطانی که بر آن حکومت براند و ملت را در برابر بیگانگان حراست کند از نظر بسیاری از مردم، امری ضد و نقیض به حساب

1. Marshal plan & point four

2. ALLiance for porgress

می‌آید.»[۱۱]

از نظر جان کندی شاه ایران همانند باتیستا در کوبا، سوموزا در نیکاراگوا و یا دیکتاتور فیلیپین بود که به علت ایجاد یک حکومت خودکامه و خشن از پشتیبانی مردمی برخوردار نمی‌باشند. از سوی دیگر رژیمهایی چون حکومت کاسترو در کوبا نیز نمی‌توانست مورد تأیید وی باشد. در نتیجه حکومت مطلوب و مورد نظر رئیس‌جمهور امریکا چیزی بین این دو بود یعنی حکومت نیرومند و در عین حال لیبرال که از وجهه مردمی برخوردار بوده و به اهرم‌های دمکراتیک و آزادی‌های فردی نیز احترام گذارد. با این مقدمات نتیجه می‌گیریم که رژیم شاه در ایران نمی‌توانست مورد تأیید کندی باشد. بی‌تردید آگاهی شاه ایران از همین مطلب باعث وحشت وی از پیروزی دمکرات‌ها در انتخابات امریکا شد و انگیزه‌ای جهت کمک مالی وی به صندوق انتخاباتی ریچارد نیکسون و دولت وی و نامزد حزب جمهوری خواه توسط سفیر خود اردشیر زاهدی گردید که البته این مطلب توسط دانشجویان ایرانی مخالف رژیم شاه که در امریکا مشغول تحصیل بودند به اطلاع دفتر ستاد انتخاباتی کندی رسید. علاوه بر این رابرت کندی برادر جان کندی که بعداً وزیر دادگستری امریکا گردید ارتباط نزدیکی با دانشجویان ایرانی داشت به همین سبب بود که پس از آنکه جان کندی به کاخ سفید راه یافت اولین کاری که کرد این بود که عذر اردشیر زاهدی را از واشنگتن خواست.[۱۲]

اگر دکترین کندی را دارای اجزاء کوچک اما مرتبط به یکدیگر بدانیم طرح اتحاد برای پیشرفت تنها جزیی از دکترین وی محسوب می‌شود جزء دیگر دکترین مذکور این بود که چنانچه اصلاحات مورد نظر در طرح اتحاد برای پیشرفت قرین موفقیت نباشد و با مخالفتهای مردمی در داخل کشورها مواجه گردد در این صورت حاکمان رژیم‌های مورد حمایت امریکا در این کشورها می‌بایست با تشکیل نیروهای ضدشورش و سازماندهی آنها به سرکوب قیامهای مردمی بپردازند. این برنامه به طور کامل در ونزوئلا پیاده گردید. بدین صورت که اصلاحات ارضی مورد نظر رئیس‌جمهور این کشور رومو

لابتا نکورث با تظاهرات و مخالفتهای مردمی مواجه شد و در نهایت باعث کشته و مجروح شدن بسیاری از مردم ونزوئلا در خیابان‌های کاراکاس گردید.[۱۳] این برنامه در ایران نیز به صورت کامل پیاده شد که ما در جریان وقایع پانزده خرداد ۱۳۴۲ شاهد سرکوب شدید مردم توسط یگانهای ضدشورش ارتش و نیروهای انتظامی بودیم که البته در صفحات آینده بیشتر در مورد آن سخن رفته است.

به هر حال رئیس‌جمهور جدید امریکا و تیم همراه در تاریخ بیستم ژانویه ۱۹۶۱ / ۳۰ بهمن ۱۳۲۹ وارد کاخ سفید شده و کار خود را آغاز کردند. شاه و دیگر رهبران سیاسی اگرچه از انتخاب جان کندی به ریاست جمهوری امریکا بسیار ناخشنود بودند امااین مسئله مانع از آن نبود که آنان آداب و نزاکت بین‌المللی را فراموش نمایند. طرفه آن که برای همسازی و تطبیق عملکرد خود با خواست رهبران جدید کاخ سفید، دست به اقدامات گسترده‌ای نیز زدند. محمدرضا شاه سه روز پس از مشخص شدن نتایج انتخابات امریکا در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۶۰ (۱۳۳۹/۸/۲۱) طی تلگرافی که به واشنگتن مخابره کرد پیروزی کندی را به وی تبریک گفت. یک ماه بعد زمانی که رئیس‌جمهور امریکا برای تصدی مقام خود راهی کاخ سفید گردید نیز پیام تبریکی از سوی شاه ایران به مناسبت شروع به کار رئیس‌جمهور جدید در تاریخ ۲۱ ژانویه ۱۹۶۱ به واشنگتن مخابره گردید. این سرآغاز دوره‌ای بحرانی در روابط سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا بود. اگرچه این برهه بیش از سه سال ادامه نیافت اما وقایع و اتفاقات آن و همچنین تأثیر روابط دو کشور بر مسائل داخلی ایران و تنشهای به وجود آمده ناشی از آن باعث متمایز نمودن این دوره از تاریخ روابط دو جانبه ایران و ایالات متحدهٔ امریکا نسبت به تمامی برهه‌های دیگر گردید.

در اواخر اسفند ۱۳۳۹ / مارس ۱۹۶۱ تیمور بختیار، رئیس جاه‌طلب و مقتدر سازمان اطلاعات و امنیت کشور به نمایندگی از شاه و حامل پیام خصوصی وی به رئیس‌جمهور جدید امریکا راهی این کشور گردید. هدف شاه از فرستادن بختیار به

امریکا و گفتگو با مقامات سیاسی این کشور تشریح اوضاع داخلی ایران، آشنایی با مواضع رهبران جدید امریکا نسبت به شاه و تأکید بر ادامه کمکهای اقتصادی و نظامی ایالات متحده به این کشور بود. همچنین شاه ایران قول می‌داد که هیچ مانعی در راه طرحهای امریکا ایجاد نخواهد کرد و سعی خواهد نمود که با زمینه‌سازی لازم مقدمات اجرای آنها را فراهم نماید. این مأموریت در عین‌حال بیانگر نگرانی و تشویش شاه نسبت به بحران‌ها و اغتشاشات داخلی ایران که از دید مقامات امریکا نیز پنهان نبود ارزیابی می‌گردد. «آرمین مایر» یکی از سفرای امریکا در ایران در تشریح اوضاع داخلی ایران در برهه مذکور می‌گوید: دولت کندی سخت نگران اوضاع ایران بود و لزوم اقدامات فوری را تأکید می‌کرد. ترس اضمحلال ایران در میان بود گروهی می‌گفتند کشور ایران با سابقه تاریخی حدود ۲۵۰۰ ساله‌اش باید پایدار بماند ولی بیشتر سیاستگران بر این اعتقاد بودند که ایران در شرف نابودی است، مگر آن که ایالات متحده اقدام فوری و مؤثری به عمل آورد.[۱۴]

تیمور بختیار، پس از ورود به واشنگتن سه هفته منتظر ماند تا توانست با کندی ملاقات نماید. وی این تأخیر در ملاقات با رئیس‌جمهور را نوعی اهانت به خود از سوی مقامات امریکایی تلقی نمود. کندی پس از دریافت نامه خصوصی و محبت‌آمیز شاه ایران به وی در پاسخ به درخواست تداوم کمکهای اقتصادی و نظامی ایران وعده کرد که تقاضاهای شاه را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد و همچنین به‌منظور پیگیری موضوع، آورل هریمن، وزیر کشاورزی امریکا را به ایران بفرستد. باری روبین نویسنده امریکایی در مصاحبه‌ای که با کریمیت روزولت کارگردان کودتای ۱۳۳۲، در تاریخ بیستم مارس ۱۹۸۰ انجام داده است به نقل از ایشان می‌گوید: بختیار در سفری به امریکا قبل از روی کار آمدن امینی به ملاقات آلن دالس رئیس سیا و کریمیت روزولت رفته و از آنها برای ترتیب دادن یک کودتا علیه شاه کمک خواسته بود. امریکاییها به هیچ وجه با اجرای چنین نقشه‌ای موافق نبودند به همین جهت شاه را در جریان امر گذاشته و شاه هم در

اولین فرصت مناسب او را از کار برکنار نمود.[۱۵]

در این مورد نظر دیگری نیز می‌باشد و آن اینکه نگارنده در مصاحبه‌ای که با آقای دکتر داود باوند داشت، نامبرده گفت: «تیمور بختیار مدعی بود که هنگامی که به اتفاق دکتر خسروانی وزیر مختار وقت ایران در واشنگتن به حضور کندی رسیده است کندی به دکتر خسروانی اظهار می‌دارد که چون با زبان فرانسه آشنایی دارد مایل است به تنهایی با ژنرال تیمور بختیار صحبت نماید سپس در حین قدم زدن در فضای خارج به نامبرده پیشنهاد می‌نماید که برای تثبیت وضع ایران و نجات از بحران فعلی مایل است با همکاری وی اقداماتی در ایران صورت گیرد. بختیار در پاسخ می‌گوید: چون در هنگام اخذ گواهینامهٔ افسری به خدمت و وفاداری به شاه سوگند خورده است لذا مایل نیست این مسئولیت را به عهده گیرد. کندی در جواب می‌گوید: خوب، خوب فراموش کنید. بختیار بعد از ورود به ایران عین جریان را برای شاه بازگو می‌کند. شاه بعد از کمی تأمل می‌گوید: پس اینطور، پس اینطور.....، بختیار معتقد بود بعد از این جریان شاه او را به عنوان رقیب بالقوه خود تلقی نموده و اقدام به برکناری او کرد.»

چند روز بعد اورل هریمن به عنوان نماینده ویژه رئیس‌جمهور امریکا و حامل پیام وی برای شاه ایران، راهی این کشور گردید. این سفر دومین مأموریت وی به ایران بود. «هریمن» نه سال پیش یعنی در تابستان سال ۱۹۵۱ برای اولین بار و به‌منظور کوشش برای حل مسئله نفت ایران و اختلافات این کشور با دولت انگلیس از سوی «ترومن» رئیس‌جمهور پیشین امریکا به ایران آمده بود. نماینده رئیس‌جمهور امریکا در دیدار پنج و نیم ساعته خود با شاه همان وعده‌های رئیس‌جمهور به بختیار یعنی مورد بررسی قرار دادن در خواست‌های ایران را تکرار کرد. در عین حال شاه ایران را تشویق به انجام اصلاحات اقتصادی، ایجاد فضای باز سیاسی، انحلال مجلس بیستم و برگزاری یک انتخابات آزاد و انتخاب یک نخست‌وزیر اصلاح طلب و موجه نمود. البته موقعیت ویژه ایران و همسایگی این کشور با اتحاد جماهیر شوروی، مانع از تصمیمات جدی رهبران

امریکا در مورد ایران می‌گردید. لازم به‌یادآوری است که سیاست خارجی دولت «کندی» در قبال کشورهای توسعه نیافته و جهان سوم تحت عنوان «اتحاد برای پیشرفت» که قبلاً شرح آن گذشت در همین تاریخ (۱۳ مارس ۱۹۶۱ اسفند ۱۳۳۹) اعلام گردید که این امر نمی‌توانست بی‌ارتباطی با سفر وزیر کشاورزی امریکا به ایران باشد. در پایان این مأموریت، هریمن پیامی از سوی شاه ایران برای رئیس‌جمهور امریکا دریافت کرد.[۱۶]

در اواخر سال ۱۳۳۹ اوضاع داخلی ایران بسیار آشفته می‌نمود. بحرانهای سیاسی و اقتصادی به نحو بارزی آشکار گردید، عدم موفقیت دولت در اجرای طرحهای برنامه هفت ساله دوم، هزینه‌های سرسام آور نظامی، افزایش تورم، بالا رفتن سطح واردات، تجدید حیات احزاب مخالف دولت و ادامه سیاست سرکوب و اختناق از در پیش بودن بحران‌های سیاسی و اجتماعی خبر می‌داد. این مسائل و همچنین ناخشنودی اصولی «کندی» از رژیم شاه بر نگرانی‌های رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ امریکا می‌افزود. در تاریخ ده آوریل ۱۹۶۱ والتر لیپمن روزنامه‌نگار و تحلیلگر مشهور امریکایی مصاحبه‌ای با نخست‌وزیر شوروی انجام داد. در این مصاحبه خروشچف ایران را به رغم متلاشی شدن سازمان حزب توده، به منزله کشوری که در آستانه انقلاب قرار دارد دانسته بود. وی فقر و بیچارگی مردم و فساد رژیم ایران را عوامل انقلاب برشمرده و گفته بود «شما ادعا می‌کنید که شاه ایران به وسیله کمونیست‌ها ساقط می‌شود ولی ما بسیار خوشنودیم که مردم ترقی خواه ایران ما را رهبر مترقی بشریت می‌دانند.»[۱۷]

لیپمن، در تحلیل گفتگوهای خود با رهبر شوروی می‌گوید: بگمان او ـ خروشچف ـ وضع ایران نمونه گویایی است از آغاز یک جنبش فوری و غیرقابل اجتناب تاریخی. برای او پذیرفتنی نیست که ما بتوانیم این جنبش را با اجرای اصلاحات دمکراتیک از مسیر خود منحرف کنیم و نیز هیچ یک از ما قادر نیستیم نظریه او را از آنچه بدان معتقد است تغییر دهیم مگر آن که کشوری را ارائه نماییم که رفورمهای اصطلاحات وسیع دموکراتیک را در آن پیاده کرده باشیم.[۱۸] تمامی این مسائل باعث ایجاد تصویری

نگران کننده از اوضاع داخلی ایران نزد مقامات کاخ سفید گردید و آنان نیز مسئولین وزارت امور خارجه را برای تحقیق و ارائه گزارش و تحلیل از اوضاع ایران به تکاپو وادار نمودند. جان و. بولینگ تحلیل‌گر و کارشناس مسائل ایران در وزارت امور خارجه امریکا دو گزارش نه صفحه‌ای درباره اوضاع سیاسی ـ اجتماعی ایران تهیه کرد. در گزارش اول، که در اواخر فوریه تنظیم شده بود بولینگ به بررسی و تحلیل دقیق نیروهای مخالف در ایران پرداخته و به بی‌اعتباری روزافزون رژیم شاه در میان طبقه متوسط تصریح کرده بود. وی ضمن توضیح درباره منافعی که غرب در صورت پشتیبانی از ناسیونالیستهای طرفدار مصدق (جبههٔ ملی) بدست خواهد آورد و تأکید بر وسعت پایگاه مردمی آنها، انتخاب این سیاسیت رابه دلیل زیانهای احتمالی به شرح زیر رد کرده بود:

۱. انحلال سازمان پیمان مرکزی (سنتو).
۲. اخراج هیئت‌های مستشاری نظامی امریکا از ایران.
۳. متوقف ساختن برنامه‌های تثبیت اقتصادی جاری.
۴. تلاش در جهت افزایش درآمد ایران از کنسرسیوم نفت.
۵. خدشه‌دار شدن شدید حیثیت و اعتبار جهانی ایالات متحدهٔ امریکا.
۶. فراهم گردیدن زمینه مناسب برای کمونیست‌ها به‌منظور رخنه در رژیم.
۷. از دست دادن رأی دوستانه ایران در سازمان ملل متحد.
۸. در پیش گرفتن سیاست بی‌طرفی مثبت از سوی ایران.
۹. پذیرش کمکهای دولت اتحاد جماهیر شوروی.

سپس بولینگ به ارزیابی سیاست مذکور پرداخته و می‌گوید: ممکن است بهای حاصل از اتخاذ این سیاست در برابر نتایج درازمدت آن که ایجاد پایگاه مردمی گسترده‌تر برای رژیم است هماهنگ باشد ولی بنظر نمی‌رسد که منافع حاصل از آن برای ما ارزش چندانی داشته باشد. به هرحال ارزیابی این انتخاب از جنبه امنیت ملی نیز بایستی مورد بررسی قرار گیرد.[۱۹]

در تاریخ بیست مارس ۱۹۶۱، جان بولینگ دومین گزارش تحلیلی خود را به صورت دستورالعملی چهارده ماده‌ای ارائه می‌نماید که با اتخاذ آن از سوی محمدرضا شاه او موفق به انحراف مسیر مخالفان اصلی خود که همانا طبقه متوسط شهری ایران می‌باشند می‌گردد. این چهارده ماده عبارت‌اند از:

۱. روند نارضایتی موجود مردم ایران نسبت به خود را بسوی وزیرانش سوق دهد.

۲. خاندان سلطنتی را از خود دور ساخته یا بیشتر آنان را به اروپا بفرستد.

۳. مسافرت‌های خارج از کشور را متوقف و بازدیدهای داخلی را کمتر کند.

۴. نیروهای نظامی را بتدریج به یگانهای کوچک پیاده و توپخانه ورزیده که قادر به تأمین امنیت داخلی و عملیات ضد چریکی باشند تبدیل کند.

۵. مستشاران امریکایی را که در خدمت دولت ایران هستند به استثنای تعداد کمی که در امور خدمات بهداشت و آموزش و پرورش کار می‌کنند بتدریج کاهش دهد.

۶. طبقه سنتی حاکم در کشور را بدلیل فقدان احساس مسئولیت اجتماعی بطور علنی سرزنش کند.

۷. از رویه تظاهر به غربگرایی که به اعتبار اولطمه می‌زند پرهیز نماید.

۸. شیوه زندگی تجملی و پر زرق و برق متداول خود را تغییر دهد.

۹. به نشانه مقابله با زمین‌داران بزرگ بخشی از برنامه تقسیم اراضی را با تبلیغات پر سر و صدا اجرا کند.

۱۰. علیه کنسرسیوم نفت، ژست تهدید برای دریافت امتیازات بیشتری بگیرد و این طور وانمود کند که کنسرسیوم نسبت به اقتدار و تصمیمات او تکمین نمی‌کند.

۱۱. فاسد جلوه دادن مقامات مملکت بی‌آنکه اتهام فساد علیه آنها اثبات شده باشد.

۱۲. گماردن جمعی از شخصیتهای میانه‌رو «مصدقی» در سمتهایی مانند وزارت

دارایی و سازمان برنامه به نحوی که هر چند عهده‌دار مسئولیتی هستند ولی اقتدار و توانایی تغییر سیاست مملکت را نداشته باشند.

۱۳. انتشار بیلان عملکرد و محاسبات سازمان بنیاد پهلوی و گماردن چند تن از مصدقیهای میانه‌رو به عنوان ناظر بر عملیات آن سازمان.

۱۴. تماس مستمر با خانواده‌های طبقه متوسط جامعه.[۲۰]

با دقت در موارد چهارده‌گانه دستور العمل مذکور نکته بسیار مشهود و بارز که بولینگ نیز بدان اذعان دارد جنبه عوام فریبانه آن است که برای تحمیق توده‌های مردم و در پوشش قرار دادن اعمال ناسالم رژیم به آن توصیه می‌شود. همچنین بخش اساسی اقدامات رژیم در سالهای باقی مانده حکومت کندی در غالب رفورم، اصلاحات، انقلاب و غیره از دستورالعمل مذکور اقتباس گردیده است. اصلاحاتی که چنانچه به جای وارد کردن از خارج، براساس نیازهای داخلی کشور و توسط کارشناسان آگاه و دلسوز محلی و با هدف ایجاد دگرگونی‌های واقعی انجام می‌پذیرفت می‌توانست باعث تغییر چهره ملت و کشور ایران در سطح جهانی گردد. شاید این موضوع مطلوب کارگزاران رژیم نبود.

در برهه مذکور پروفسور ت.کوتیلریانگ، استاد دانشگاه پرینستون امریکا نیز نتایج سفر تحقیقاتی خود را به ایران بصورت گزارش از طریق مشاور کندی، والت و روستو در اختیار رئیس‌جمهور این کشور قرار می‌دهد. بسیاری از نکات برجسته ره آورد یانگ شبیه توصیه‌های بولینگ به شاه ایران توصیه می‌نماید که برخی از تشریفات درباری را کاسته، تظاهر به طرفداری از طبقه متوسط نماید. خانواده‌های سلطنتی رابه خارج کشور بفرستد. امکان رسیدگی به عملیات بنیاد پهلوی را از طرف مردم عملی نماید. از چهره‌های موجه و ملی در دستگاه‌های دولتی بهره جوید و اجرای فوری و گسترده طرحهای اصلاحات اجتماعی و برنامه اصلاحات ارضی را وجه همت خود قرار دهد. یانگ در توصیف اوضاع داخلی ایران می‌نویسد: رژیم ایران به نظر بسیاری از مردم

آن و نیز به تعبیر آنهایی که زبان خارجی می‌دانند رژیمی است فاسد، مرتجع و آلت دست امپریالیسم غرب به خصوص انگلیس و امریکا. در حقیقت مردم ایران باور دارند که کمکهای نظامی و اقتصادی ایالات متحدهٔ امریکا حایلی است برای حفظ رژیم و گواه بارزی است بر تأیید دولت امریکا از نظام موجود، افزون بر این رژیم مذکور تقریباً همه نیروهای مخالف معتبر را سرکوب کرده و حتی محافظه‌کاران منصف و نیز شمار بسیاری از ایرانیان به این نتیجه رسیده‌اند که فقط کمونیسم می‌تواند وضع موجود را تغییر دهد. اکثریت ایرانیان به دلایل تاریخی مخالف روسیه هستند و به دلایل ایدئولوژیکی طرفدار غرب می‌باشند. همچنین از جهاتی از امریکا هواداری می‌کنند. ایالات متحدهٔ امریکا در نیم سده گذشته بارها حسن نیت و دوستی صادقانه خود را برای حفظ استقلال و آزادی ایران به ثبوت رسانده است.[21]

به هرحال در زمان مورد بحث احزاب و گروه‌های سیاسی و بطور کلی جناحهای قدرتمند و صاحب نفوذ در ایران با استفاده از فضای نسبتاً باز سیاسی که بوجود آمده بود بر فعالیتهای خود افزودند. بسیاری از مراکز تولیدی، صنعتی و خدماتی توسط همین احزاب تشویق به اعتصاب و اعتراض علیه دولت می‌شدند. در اوایل اردیبهشت سال ۱۳۴۰ گروهی از معلمان تهران در اعتراض به کمی حقوق خود دست به راهپیمایی زدند که البته این عمل با اشاره گروه امینی که یکی از قدرتمندترین جناحهای سیاسی موجود در ایران بود صورت گرفت. این تظاهرات منجر به کشته شدن یکی از معلمان گردید که نهایتاً سقوط دولت مهندس جعفر شریف امامی را به همراه داشت. در برهه مذکور چنانچه جناحهای قدرتمند در صحنه سیاسی ایران را به سه گروه دربار، جبهه ملی و گروه امینی تقسیم نمایم نخست‌وزیر آینده به علت مخالفت امریکا و برخی مسائل دیگر نمی‌توانست از درباریان باشد. سیاستهای جبهه ملی نیز در مورد پاره‌ای از امور کلیدی مانند روابط خارجی، اصلاحات ارضی و حزب توده چندان روشن نبود. طبیعتاً جانشین شریف امامی بایستی از جناح امینی برگزیده می‌شد.

سرانجام در شانزدهم اردیبهشت ۱۳۴۰، دکتر علی امینی بر کرسی صدارت تکیه‌زد. از زمانی که فضل الله زاهدی با پشتیبانی امریکاییها به نخست‌وزیری رسیده و مجری برنامه‌های مورد نظر آنان در ایران گشته بود تا زمانی که علی امینی به‌منظور انجام اصلاحات مورد نظر امریکاییها برکرسی صدارت تکیه می‌زد تاریخ یک چرخ کامل زده بود. در مورد اینکه امینی شخص مورد نظر امریکاییها برای نخست‌وزیری بوده و با پشتیبانی آنان به صدارت رسید مدارک و اسناد آنقدر زیاد است که حتی فهرستی از گزیده آنها نیز در این مختصر امکان‌پذیر نیست. در اینجا فقط به ذکر دو نمونه بسنده می‌شود.

آرمین مایر که طی سالهای ۱۹۵۶ تا ۱۹۶۹ سفیر امریکا در ایران بوده است انتصاب دکتر علی امینی را به نخست‌وزیری به توصیه دولت امریکا دانسته و می‌گوید: سرانجام نتیجه مذاکرات ما به اینجا رسید که به سفیرمان توصیه کنیم به ازای واگذاری سی و پنج میلیون دلار کمک به ایران برنامه پیشرفت و توسعه مورد نظر واشنگتن انجام شود. همچنین کاندیدای ما که برای اجرای اصلاحات پیشنهاد شده، شایستگی کافی دارد که به عنوان نخست‌وزیر انتخاب گردد.[۲۲]

همچنین در آبان ۱۳۵۶ که شاه برای دیدار با یک رئیس‌جمهور دمکرات دیگر یعنی جیمی کارتر به واشنگتن رفته بود آرنولد و بورشکرو سردبیر سیاسی مجله نیوزویک ضمن مصاحبه‌ای از شاه پرسید: دولت ایران دوهفته پیش اعلام داشت که پرزیدنت کندی در سال ۱۹۶۱ پرداخت مبلغ ۳۵ میلیون دلار کمک امریکا را منوط به انتخاب دکتر علی امینی به نخست‌وزیری کرده بود. آیا شما این ادعا را تأیید می‌کنید.؟

شاه پاسخ داد: البته این یک مسئله کهنه است اما حقیقت دارد...[۲۳]

این موضوع که امینی روابط دوستانه‌ای با کندی رئیس‌جمهور امریکا داشته و همین روابط موجب پشتیبانی امریکاییها از وی در رسیدن به نخست‌وزیری بوده است چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. امینی در کابینه اول دولت دکتر مصدق وزیر اقتصاد بود.

در دولت فضل‌الله زاهدی نیز پست وزارت دارایی را بر عهده داشت. در همین دوره قرار داد کنسرسیوم نفت را با شرکتهای انگلیسی و امریکایی به فرجامی نیکو آنطور که امریکاییها می‌خواستند، رسانید. سپس مدتی به عنوان سفیر ایران در امریکا راهی واشنگتن گردید و خلاصه در این مدت، توانایی، پشتکار و استعداد خود را به امریکاییها شناساند. براساس ارزیابی سازمان سیا و مقامات وزارت خارجه امریکا، امینی کاراترین چهره سیاسی برای انجام اصلاحات مورد نظر امریکا در ایران تشخیص داده شده بود. حتی اگر نیکسون نیز به جای کندی در انتخابات ریاست جمهوری امریکا پیروز می‌شد در انتخاب امینی و پشتیبانی امریکا از وی در برهه مذکور تفاوتی نمی‌کرد.

امینی در همان ابتدای کار دست به یک سری اقدامات اساسی زد. وی دوره بیستم مجلس شورای ملی را به این دلیل که نمایندگان مجلس از طبقه فئودالها، مالکان و زمین‌داران بزرگ می‌باشند و لذا مانع از تصویب لایحه اصلاحات ارضی می‌شوند منحل اعلان کرد. تعدادی از مقامات ناسالم نظامی و غیرنظامی را بازداشت کرده و یا از کار برکنار نمود. وی تقاضای یک وام درازمدت هفتصد و پنجاه میلیون دلاری از امریکا کرد که با پاسخ منفی واشنگتن روبرو گردید. امریکاییها پرداخت وام درخواستی امینی را موکول به اجرای برنامه اصلاحات ارضی نمودند. اما مهمترین برنامه اصلاحات اجتماعی دولت دکتر امینی اصلاحات ارضی و تقسیم زمین بین کشاورزان بود. مقررات اجرایی این برنامه با توجه به عدم وجود مجلس تصویب نامه‌ای بود شامل هشت فصل که با شتاب زدگی تهیه شده و وزارت کشاورزی، دادگستری و کشور موظف به تنظیم آیین‌نامه‌های اجرایی آن بودند. بر طبق این تصویب نامه هیچ مالکی نمی‌توانست بیش از یک ده شش دانگ داشته باشد و بقیه املاک مالکان بر اساس مالیات پرداخت شده ایشان از طرف وزارت کشاورزی خریداری شده و بین زارعین هر ملک تقسیم می‌شد. طبق اظهارات وزیر دارایی هفده هزار روستا در ایران مشمول این قانون می‌شدند و مقرر گردید که از روز ۲۵ دی ۱۳۴۰ اجرای آن را از بخش مراغه در استان آذربایجان آغاز

نمایند.[۲۴]

به این ترتیب تهیه تصویب نامه مذکور اولین گام در راه آغاز اصلاحات ارضی در ایران به شمار می‌رفت. دکتر حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی آگاه و پرکار دولت امینی نیز با جدیت بی‌نظیری شروع به پیاده کردن برنامه اصلاحات ارضی و تقسیم زمین میان کشاورزان کرد. لازم به ذکر است که چند ماه قبل از تصویب قانون اصلاحات ارضی توسط هیئت دولت اورل هریمن، وزیر کشاورزی امریکا در رأس یک هیئت دوازده‌نفره از کارشناسان برای بررسی و مطالعه در امور کشاورزی ایران وارد تهران شد. این هیئت در مدت اقامت دو روزه خود (۲۰ و ۲۱ مهر ۱۳۴۰) پس از دیدار و گفتگو با تنی چند از مقامات ایرانی از جمله نخست‌وزیر و وزیر کشاورزی و بازدید از برخی از اقدامات انجام شده توسط وزارت کشاورزی، تهران را به مقصد کراچی ترک گفت. همچنین در دوازدهم آبان ۱۳۴۰ هیئتی از صندوق طرحهای عمران امریکا به ریاست استوکس برای بررسی درخواست وام چهل و پنج میلیون دلاری ایران وارد تهران شد.

وزیر کشاورزی دولت امینی در توجیه علل شتاب خود در اجرای برنامه تقسیم اراضی که از تابستان ۱۳۴۰ آغاز گشته بود، می‌گوید: من می‌دانستم که کار را باید با شتاب و قدرت شروع کنم زیرا انقلاب اجتماعی که زیربنای اصلاحات است در ایران وجود نداشت. حتی قانون اساسی ایران فئودالیسم را تأیید کرده بود. پهلوی‌ها خود بزرگترین فئودال کشور بودند. اگر برنامه با تانی شروع می‌شد پیشرفت و موفقیت فراهم نمی‌گردید. هیئت حاکمه ایران با همه وجودش مخالف اصلاحات ارضی به معنای واقعی بود. اگر می‌خواستم برای مطالعه و بررسی درباره چگونگی اجرای برنامه معطل شویم و طرح تقسیم اراضی را با احتیاط طی چند سال پیاده کنیم ماهیت برنامه دگرگون می‌شد این وضعی بود که درکشورهایی مانند فیلیپین و سوریه روی داده بود من نمی‌خواستم شاهد این واقعه در ایران باشیم... اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحدهٔ امریکا و محمدرضا شاه همگی مخالف اصلاحات ارضی بطور اساسی و بنیادی بودند

زیرا هیچ کدام از انقلاب اصیل در ایران که موجب تحول بنیادی شود پشتیبانی نمی‌کردند. شورویها نیز در تماسهای خود توصیه می‌نمودند که اشتراکی کردن تنها راه اصلاحات ارضی است. امریکاییها بارها از من (ارسنجانی) خواستند روند اجرای برنامه اصلاحات ارضی بدون شتاب و با احتیاط صورت گیرد.[۲۵]

برنامه اصلاحات ارضی همچنان با سرعت پیش می‌رفت و ارسنجانی هر روز منطقه‌ای جدید را زیر پوشش برنامه خود قرار می‌داد. در ۲ دی ۱۳۴۰ جان و. بولینگ رئیس اداره ایران در وزارت خارجه امریکا به تهران آمد مدتی بعد نیز چستر بولس مشاور ویژه رئیس‌جمهور امریکا به‌منظور بازدید از چگونگی پیشرفت طرحهای اصلاحات اجتماعی و ارضی وارد تهران گردید. ایشان در فرودگاه مهرآباد در پاسخ به سوال یکی از خبرنگاران پیرامون اصلاحات گفت: برنامه اصلاحات ارضی شاه انعکاس بسیار خوبی در محافل بین‌المللی و از جمله واشنگتن داشته است. دولت ایران با تقسیم اراضی میان کشاورزان دست به اقدام شهامت‌آمیزی زده است. بهر حال مشاور رئیس‌جمهور امریکا پس از چند دور دیدار و گفتگو با شاه، نخست‌وزیر، وزیر کشاورزی و خارجه و سفیر امریکا در تهران، با تشویق و ترغیب آنان به ادامه برنامه‌هایی که در پیش گرفته بودند به سفر چهارده روزه خود (۱۰ تا ۱۴ فوریه ۱۹۶۲) خود به ایران پایان داده و تهران را ترک کرد.

با طولانی‌تر شدن عمر نخست‌وزیری علی امینی و گسترش اقدامات وی در زمینه اصلاحات ارضی، نگرانی شاه که نمی‌خواست در قدرت خود هیچ انبازی را تحمل نماید گسترش یافته و دسیسه‌ها و توطئه‌ها به‌منظور ناتوان جلوه دادن نخست‌وزیر نزد پشتیبانان امریکایی‌اش و نهایتاً سقوط دولت وی بیشتر می‌گردید. با اشاره شاه و دربار، عوامل انگلیس و اسدالله علم با رخنه در صفوف جبهه ملی و دیگر جناحهای سیاسی نیرومند و بهره‌برداری از آنان سعی در خنثی کردن اقدامات دولت و بزرگ‌نمایی ضعفهای آن در مطبوعات داخلی و خارجی می‌نمودند. تمامی این مسائل به اضافه عجز

و ناتوانی امینی در حل مسائل سیاسی، مالی و اقتصادی کشور و برخی اغتشاشات داخلی موجب آن شد که امریکاییها دولت پیشین را با همه حیف و میلی که در وام‌ها و اعتبارات دریافتی از آنان می‌شد با ثبات‌تر از دولت امینی بیابند که همیشه اصرار داشت چنین وانمود نماید که راههای سوء استفاده از وامها و اعتبارات را بسته است. به هرحال در تمامی این مسائل شاه سعی داشت که به رهبران کاخ سفید بفهماند که تنها اوست که می‌تواند اصلاحات مورد نظر آنها را به فرجامی نیکو رساند و حمایت آنها از دولت امینی بی‌فایده است.

شاه که می‌دانست سرچشمه تمامی مشکلات موجود کجاست لذا در صدد مسافرت به امریکا و دیدار و گفتگو با جان کندی بر آمد. نویسنده کتاب حاجی واشنگتن ماجرای مسافرت شاه به امریکا و ملاقات او با کندی را از زبان یک سیاست مدار قدیمی به تفصیل بیان می‌دارد اما نامی از این شخص نمی‌برد وی می‌گوید: قدس نخعی سفیر وقت ایران در ایالات متحدهٔ امریکا و وکیل رئیس هیئت نمایندگی ایران در سازمان ملل ماهها کوشیدند تا پرزیدنت کندی را به دعوت از شاه ایران راضی کنند.

کارگزاران شاه در امریکا از هر وسیله‌ای که بتوانند کندی را حاضر به پذیرایی از شاه کند استفاده کردند و در این راه جلب نظر ژاکلین کندی که زنی بلندپرواز و عاشق و شیدای زیورآلات گران قیمت بود از اهمیت فراوانی برخوردار گردید. شاه برای جلب نظر کندی همسرش فرح دیبا را نسبت به فتح باب دوستی با ژاکلین کندی تعلیم داد و پس از چند نامه که به وسیله سفارت ایران در امریکا از سوی فرح برای ژاکلین ارسال شد تنها یک جواب خشک و خالی برای فرح ارسال گردید که زیاد نمی‌توانست امیدوارکننده باشد. گزارشات سفیر ایران در امریکا موید این بود که ژاکلین عاشق جواهرات گرانبهاست و شاه از این صفت او استفاده کرد و محسن قراگوزلو رئیس کل تشریفات سلطنتی برای سفارش یک سری گردن‌بند، گوشواره و انگشتری به اروپا اعزام شد و اختیار یافت که گرانترین و خوش ساخت‌ترین سری ممکن را از هر کشوری که

بشود خریداری نماید. قراگوزلو پس از ۴۰ روز جستجو در اروپا بالاخره گمشده خود را در یکی از جواهر فروشیهای پاریس یافت اما وقتی وارد مغازه شد تا آن سری جواهر را خریداری کند جواب شنید که فروشی نیست و آن سری جواهرات از سوی صاحب‌اش برای پاره‌ای تعمیرات به جواهر فروشی سپرده شده است.

قراگوزلو که تشخیص داده بود جواهری بی‌نظیر یافته است. نشانی صاحب آن را از جواهر فروشی گرفت و معلوم شد که جواهرات به بیوه کهن سال لرد هاجنسن تعلق دارد و سابقه تاریخی جواهرات به زمان ریچارد شیردل می‌رسد. قراگوزلو دور اروپا را گشت تا خانم هاچنسن پیر را در مونت کارلو پیدا کرد و از حسن تصادف اینکه این خانم مبلغ کلانی در قمار باخته بود و با اینکه عقیده داشت جواهراتی را که نسل‌ها در خانواده او مانده است نباید به فروشد بالاخره از ناچاری حاضر شد به مبلغ یک صد هزار پوند معامله کند این سری جواهر قدیمی قیمتی با پیک مخصوص برای ژاکلین فرستاده شد و اثر مطلوب را هم بجای گذاشت. بخصوص وقتی که غیرمستقیم به ژاکلین کندی تفهیم شد که شاه و همسرش در سفرهای رسمی با دست و دلبازی تمام برای سران ممالک هدیه‌های بی‌حساب می‌برند. کوششهای ژاکلین از یک سو و تشویقهای بعضی از رجال و سناتورهای امریکایی که از دربار ایران حق و حساب کلان دریافت می‌کردند از سوی دیگر رفته رفته کندی را نرم کرد و بالاخره دعوت رسمی انجام شد. شاه و فرح دیبا همسرش در حالی که از شدت ذوق و شوق باطنی نمی‌توانستند احساسات شادمانه خود را مخفی دارند روز بیست و یکم فروردین ۱۳۴۱ مطابق با یازدهم آوریل ۱۹۶۲ پس ازگذشتن از بیروت و پاریس و توقف‌هایی در این دو پایتخت خاورمیانه‌ای و اروپایی وارد نیویورک شدند.[۲۶]

این چهارمین سفر شاه به امریکا مشکل‌ترین آنها نیز محسوب می‌گردید. پس از انجام تشریفات و مراسم استقبال رسمی، رئیس‌جمهور امریکا شاه را در دفتر کار رسمی خود در کاخ سفید به حضور پذیرفت و برخلاف تمامی تشریفات و پروتکلهای

بین‌المللی چنان به او بی‌اعتنایی و پرخاش کرد که شاه دست پاچه شده، به عجز و لابه افتاد. کندی از شاه خواست قسمتی از هزینه‌های نظامی خود را صرف بهبود وضع اقتصادی کشور بنماید و ارتش دویست و چهل هزار نفری خود را در یک دوره دو یا سه ساله به صدوپنجاه هزار نفر کاهش دهد. پذیرفتن این طرح برای شاه بسیار ناگوار بود اما به ظاهر اصل تجدید نظر در ارتش خود را پذیرفت تا در فرصتی مناسب از زیر بار این تعهدات شانه خالی کند. شاه به کندی قول داد هرچه امریکایی‌ها مایل باشند بدون چون و چرا انجام دهد بشرط آنکه دست از حمایت امینی بردارند. کندی این تقاضا را پذیرفت و نسخه‌ای راکه برای همه کشورهای جهان سوم تهیه کرده بود، به او داد که چند ماه بعد با سرو صدای فراوان به عنوان انقلاب سفید اعلام گردید و به رفراندوم گذاشته شد.[۲۷]
در خلال این دیدار و گفتگوی سه ساعته با کندی شاه به تمامی اهداف مورد نظر خود از سفر به امریکا رسیده بود. روزنامه اطلاعات در روز ۲۶ فروردین ۱۳۴۱ نوشت: شاهنشاه اطمینان یافتند که امریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران ادامه خواهد داد. دستگاه‌های دولتی امریکا نیز به نوبه خود اطمینان یافتند که شاهنشاه یک متحد استوار است که تصمیم قاطع به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارند، البته منظور نویسنده از پشتیبانی سیاسی، نظامی امریکا از ایران پشتیبانی از شخص شاه بود.

نشریهٔ محرمانهٔ اکونومیست در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۶۲ درخصوص گفتگوهای منتشر نشده شاه و کندی می‌نویسد: «ازجمله توافقات اعلام نشده شاه ایران با رئیس‌جمهور امریکا که انتظار می‌رود اوضاع اقتصادی و سیاسی منطقه آسیای مرکزی را دگرگون سازد یکی فراهم کردن مشوق‌هایی جهت بهره‌برداری از منابع دست‌نخورده جنوب ایران و دیگری دادن امکان دسترسی افغانستان از طریق ایران به آب‌های آزاد با هدف فراهم کردن سازوکار لازم برای کاهش وابستگی افغانستان به اتحاد شوروی بود. در برههٔ مورد بحث ۷۰٪ بازرگانی افغانستان با کشورهای کمونیستی و ازجمله چین انجام می‌پذیرفت. در این خصوص طرحهای مورد تصویب شاه ایران و جان کندی

رئیس‌جمهور امریکا عبارت بودند از:

۱ـ ساختن اسکلهٔ جدید در بندر عباس جهت حمل کالا به افغانستان

۲ـ ساخت و توسعه راه ۴۵۰ مایلی بندر عباس تا زاهدان (نزدیک مرز افغانستان)

۳ـ ساخت جاده ۷۵ مایلی برای اتصال مشهد به هرات

در این گفتگوها شاه ایران نگرانی کشورش از افزایش وابستگی افغانستان به اتحاد شوروی و خطر این مسئله برای ایران را به کندی گوشزد کرد.»[۲۸]

شاه در ادامه سفر خود به امریکا از مناطق مختلف این کشور دیدن کرد. به شهرهای نیویورک، هالیوود و کیپ کاناورال رفته و از دانشگاه پنسیلوانیا در فیلادلفیا دکترای افتخاری در رشته حقوق دریافت کرد. شاه ایران بیاناتی در باشگاه ملی مطبوعات امریکا ایراد نمود که به علت اهمیت سخنان مذکور به نقل قسمتی از آن پرداخته می‌شود: «اگر به نقشه جغرافیایی نگاه کنید درک خواهید کرد که ایران از نظر موقعیت خود کلید تمام منطقه‌ای است که خاورمیانه، شبه قاره هندوستان و آفریقا را شامل می‌شود... بسیاری از نهضتهای استیلاء جویانه شمالی و غربی نیز پیش از آن که به هدف خود برسند در این سرزمین متوقف مانده‌اند. اکنون یکبار دیگر کشور ما مأموریت تاریخی خود را به عنوان کلید استقلال و موجودیت سراسر این منطقه جغرافیایی و به عنوان مدافع و نگهبان اصول تمدن و فرهنگ غربی که خود در طول تاریخ سهم درجه اولی در پیدایش و تکمیل آن داشته است عهده‌دار گردید. ما اکنون سنگر مقدم تمدن غرب در این قسمت حساس از جهان هستیم... آنچه برای ما قابل تأثر است این است که گاهی اوقات مجبور می‌شویم نه فقط در مقابل حملات مخالفین خود مقاومت کنیم بلکه با انتقادات به کلی مغرضانه یا دلسوزیهای مشفقانه ولی بی‌فایده دوستان خودمان که از شرایط ملی و اجتماعی و تاریخی ما کاملاً بی‌خبر نیستند مواجه باشیم... مدتهاست ما می‌شنویم که نه تنها دشمنان ما بلکه بعضی از دوستان متفق ما پیش بینی می‌کنند که ایران وضع قابل انفجاری دارد و عنقریب در آن اتفاقاتی خواهد افتاد. ما سالهاست این

غیب‌گوییها را می‌خوانیم و می‌شنویم ولی در عمل می‌بینیم که در کشورهای دیگر همه‌جا از این اتفاقات افتاده و فقط ایران است که از ثبات و امنیت کامل برخوردار مانده است این اظهارات مرا به یاد آن نویسنده شوخ و معروف امریکایی می‌اندازد که یک روز خبر فوت خود را در روزنامه خواند و برای مدیر آن نوشت که چون نمی‌خواهم خبر منتشره در روزنامه شما را که قطعاً از منبع موثقی کسب شده است تکذیب کرده باشم، خواهشمندم حالا که من مرده‌ام لااقل از مطالبه وجه آبونمان روزنامه‌ای که برای من می‌فرستید خودداری کنید».[۲۹]

پس از بازگشت شاه از امریکا شمارش معکوس سقوط دولت امینی آغاز گردید. دولت مذکور در طول چهارده ماه زمامداری خود و با استفاده از ۶۷ میلیون و سیصد هزار دلار کمک مالی و اقتصادی امریکا در مجموع از کارنامه موفقی برخوردار نبود[۳۰] و این امر نه بخاطر بی‌کفایتی کارگزاران آن بلکه به سبب کارشکنی‌ها و دسیسه‌های فراوان و گسترده از سوی شاه، دربار، عوامل انگلیس و برخی جناحهای نیرومند و ناآگاه داخلی صورت پذیرفت. البته خود امینی سقوط دولت‌اش را آشکارا تقصیر امریکاییها می‌دانست و ادعا می‌کرد که نرسیدن کمک مالی و قطع کمکهای نظامی امریکا ادامه کار را برایش غیرممکن ساخته بوده است. بهر صورت شاه در ۲۷ تیر ۱۳۴۱ ضمن قدردانی از زحمات خستگی‌ناپذیر و صمیمی دکتر امینی او را از کار برکنار کرد. نویسنده کتاب اقتصاد سیاسی ایران می‌نویسد: استعفای امینی در ۲۷ تیر ۱۳۴۱ احتمالاً ناشی از یک اشتباه محاسبه بود اگرچه روال کار سقوطش را اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. امینی و شاه بر سر میزان هزینه‌های نظامی اختلاف پیدا می‌کنند و هنگامی که شاه بررقم بالای خودش اصرار می‌ورزد امینی شاید به این امید که امریکاییها از وی پشتیبانی خواهند کرد، استعفا می‌دهد. شاه اما قرار و مدارهایش را گذاشته بود و امریکاییها نیز دریافته بودند که امینی قادر به تحکیم اقتدار سیاسی خود در کشور نیست او فاقد پایگاهی توده‌ای یا حتی اجتماعی بوده و همه نیروهای سیاسی شاه و طرفداران نظامی و غیرنظامی‌اش، جبهه

ملی، بزرگ مالکان و غیره علیه او به پاخاسته بودند.[۳۱]

پس از سقوط دولت «علی امینی» شاه با پشت گرمی نسبت به پشتیبانی امریکا از وی بدون در نظر گرفتن محدودیتهای مربوط به اختیارات شاه بر طبق قانون اساسی و موضوع مسئولیت قانونی وی، تمامی اهرمهای قدرت را در دست گرفته، مصمم و استوار تلاش برای پیاده کردن طرحهای اصلاحات اجتماعی مورد نظر امریکا را از سرگرفت. کناره‌گیری امینی در واشنگتن به نشانه عدم موفقیت برنامه اصلاحات در ایران تلقی شد. گزارش سازمان اطلاعات امریکا در بررسی که سه هفته پس از نخست‌وزیری اسدالله علم درباره اوضاع ایران به عمل آورد از ناآرامی‌های فزاینده و غیرقابل اجتناب بودن تغییرات وسیع سیاسی و اجتماعی در ایران تأکید داشت.[۳۲] این موضوع و برخی مسائل دیگر، موجبات سفر دو روزه معاون ریاست جمهوری امریکا به ایران که در تاریخ سوم شهریور ۱۳۴۱ / ۲۴ اوت ۱۹۶۲ انجام پذیرفت را فراهم کرد. هدف جانسون از مسافرت به ایران، ضمن مطمئن ساختن شاه از ادامه پشتیبانی دولت ایالات متحده، تشویق وی به اجرای برنامه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بود. جانسون در گفتگوهای خود با شاه سعی داشت او را قانع کند که قدرت ارتش ایران باید با پیشرفت‌های اقتصادی در کشور هماهنگ باشد. وی گفت که به گمان ما اهمیت اوضاع داخلی ایران بیش از هر نوع تهدید خارجی است... و حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران منوط به پیشرفت اصلاحات و سلامت اقتصاد جامعه و عدالت اجتماعی می‌باشد... وی افزود: ایالات متحدهٔ امریکا اخیراً دو لشکر از نیروهای خود راکه در برلین در حالت فوق‌العاده بوده‌اند به‌منظور کاهش هزینه‌های دفاعی از سرویس خارج کرده است.[۳۳] به این صورت معاون رئیس‌جمهور امریکا پس از دو روز دیدار و گفتگو با مقامات ایرانی و یادآوری توافقهای پیشین شاه با مقامات امریکایی، در حالی ایران را ترک می‌کرد که تحت تأثیر میهمان‌نوازی گرم و سخاوت‌مندانه دربار شاهنشاهی قرار گرفته بود. روزنامه یومیه پولیتکا در تاریخ ۲۵ اوت ۱۹۶۲ می‌نویسد: «آقای لیندون جانسون معاون رئیس‌جمهور

امریکا بنا به دعوت رسمی امروز وارد ایران شده و اقامت او در تهران دو روز خواهد بود. به طوری که آژانس فرانس پرس اطلاع می‌دهد ناظرین سیاسی تهران اظهار می‌دارند که کمک امریکا به ایران مجدداً از طرف مقامات مسئول امریکایی بررسی خواهد شد. کمک مذکور پانزده میلیون دلار تقلیل یافته و به این علت کابینه دکتر امینی در ماه ژوئیهٔ گذشته کناره‌گیری کرد. آقای علم جانشین مشارالیه بطور مؤثر بودجه کل کشور را تقلیل داد مخصوصاً هزینه‌هایی که مربوط به توسعه اقتصادی کشور بوده کاهش یافت با وجود این بودجه نظامی دو میلیارد ریال اضافه شد.»[۳۴]

در این برهه شاه توانسته بود دکتر امینی نخست‌وزیر مورد حمایت امریکایی‌ها را کنار زده، پشتیبانی واشنگتن رانسبت به خود جلب نماید، احزاب، گروهها و جناحهای نیرومند داخلی را سرکوب کرده و رهبری اصلاحات اجتماعی را در دست گیرد. فوت دوتن از رهبران روحانی مردم، آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله کاشانی در سال گذشته نیز این توهم را در شاه بوجود آورده بود که از جانب روحانیت نیز خطری متوجه اقدامات وی نمی‌باشد. لذا نخست اصلاحات ارضی را با تبلیغات فراوان تصویب و اجرا نمودند تا در صورت مخالفت روحانیون و مراجع آنها را مخالف اصلاحات ارضی و طرفدار فئودالها معرفی کنند و به این وسیله حیثیت اجتماعی‌شان را خدشه‌دار ساخته و وادار به سکوت نمایند و بدون هیچ گونه مانعی برنامه‌های دیگر را اجرا نمایند.

در شانزدهم مهر ۱۳۴۱ اسدالله علم لایحه‌ای تحت عنوان لایحه انجمنهای ایالتی و ولایتی را به هیئت دولت برده و از تصویب آنان گذراند. به موجب این لایحه واژه اسلام از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف شده بود، انتخاب‌شوندگان نیز به جای آنکه مراسم تحلیف و سوگند را با قرآن به جای آورند، از این پس با دیگر کتاب‌های آسمانی نیز می‌توانستند این کار را انجام دهند. همچنین به زنان نیز حق رأی داده می‌شد. امام خمینی که پی به اهداف رژیم شاه برده بود و تصویب این لایحه را مقدمهٔ برنامه‌های ضداسلامی آنان می‌دانست بلافاصله شروع به مخالفت با آنان کرد. مخالفتهای

مردم و روحانیت به رهبری امام خمینی سرانجام به ثمر نشست و دولت لایحهٔ مذکور را ملغی اعلان نمود. این مسئله سرآغازی بود بر شانزده سال مبارزهٔ روحانیون و مردم با رژیم شاه که منجر به سقوط حکومت پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران گردید.[۳۵]

دیگر زمان آن رسیده بود که شاه به تعهدات خود نسبت به اصلاحات مورد نظر رهبران کاخ سفید جامعه عمل بپوشاند لذا این بار خود دست به کار شد. در تاریخ ۱۹ دی ۱۳۴۱ سالروز تصویب لایحه اصلاحات ارضی اجتماعی از کشاورزان در تهران به نام کنگرهٔ دهقانان با شرکت ۳۵۰۰ نفر نمایندگان شرکتها و اتحادیه‌های تعاونی و روستایی کشور که همگی با هزینهٔ وزارت کشاورزی به تهران آمده بودند تشکیل گردید. شاه در این کنگره‌ریاست افتخاری را عهده‌دار بود و طی نطقی مواد ششگانه زیر را به نام اصلاحات اجتماعی به تصویب ملی رساند:

۱. الغای رژیم ارباب و رعیتی یا تصویب اصلاحات ارضی ایران بر اساس لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دی ۱۳۴۰ و ملحقات آن.

۲. تصویب لایحه قانون ملی کردن جنگلهای سراسر کشور.

۳. تصویب لایحه فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی.

۴. تصویب لایحه قانونی سهیم کردن کارگران در سود منافع کارگاه‌های تولیدی و صنعتی.

۵. لایحه اصلاحی قانون انتخابات.

۶. لایحه ایجاد سپاه دانش به‌منظور تسهیل اجرای قانون تعلیمات عمومی و اجباری

موارد شش گانه مورد تصویب کنگره قرار گرفت و قرار شد رفراندوم عمومی در سراسر کشور نیز برای تحکیم آن در روز ششم بهمن ۱۳۴۱ صورت پذیرد. شاه نام آن را انقلاب سفید نهاد.[۳۶]

پس از آگاهی روحانیون از دیدگاه‌های شاه پیرامون لوایح شش گانه، امام خمینی

در روز ۲ بهمن ۱۳۴۱ طی اعلامیه‌ای رفراندوم و یا به قول رژیم تصویب ملی را تحریم نموده و مردم را دعوت به مخالفت با آن کرد. روز ششم بهمن ۱۳۴۱ همه پرسی انجام شد و در حالی که مردم بسیاری از شهرها آن را تحریم کرده بودند رسانه‌های گروهی اعلام نمودند که اصول پیشنهادی شاه با پنج میلیون و ششصد هزار رأی موافق در مقابل چهار هزار و پنجاه رأی مخالف به تصویب ملت ایران رسید. بلافاصله پس از اعلام نتیجه همه پرسی، کندی رئیس‌جمهور امریکا پیروزی شاه را به وی تبریک گفت، متن پیام رئیس‌جمهور امریکا به شاه ایران:

اعلی‌حضرت همایون شاهنشاه ایران، پیروزی آن اعلی‌حضرت را در رفراندوم تاریخی روز شنبه گذشته صمیمانه تبریک می‌گویم. جانسون معاون ریاست جمهوری در تعقیب مسافرت ماه اوت گذشته خود به ایران با من درباره پذیرایی گرمی که در ایران از او شده بود و تصمیم راسخ ملت ایران به تجدید حیات ملی و پیشرفت در همه شئون به تفصیل صحبت کرده بود. بنابراین بیش از پیش مایه خوشبختی است که چنان که اطلاع می‌رسد اکثریت عظیم ملت ایران رهبری آن اعلی حضرت را در راهی که کاملاً منعکس‌کننده خواسته‌های ایشان است مورد تأیید قاطع قرار داده‌اند. مسلم است که این پشتیبانی ملی اعتماد آن اعلی‌حضرت را به درستی راهی که برگزیده‌اند تقویت کرده و عزم شما را در رهبری کشور خویش به جانب پیروزی در مبارزه‌ای که برای بهبود زندگی ملت خود در پیش گرفته‌اید راسخ‌تر خواهد ساخت.

جان اف. کندی

«حضرت رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ امریکا: از تبریکات محبت‌آمیز شما بسیار ممنونم. نتیجه رفراندوم همانطور که متذکر شده‌اید، منعکس کننده پشتیبانی قلبی و کامل و تقریباً به اتفاق آراء ملت ایران از اصلاحات اساسی است که به دست من صورت می‌گیرد. این رأی حسن اعتمادی را که من همواره نسبت به حسن تشخیص ملت خود و تایید مردم ایران از تصمیم من در بالابردن سطح زندگانی ایشان داشته‌ام تقویت کرده

است. ما در عین آن که به گذشته پرافتخار خویش مباهات می‌کنیم نظر به آینده دوخته‌ایم و می‌کوشیم تا دوشادوش آزادترین و مترقی‌ترین ملل جهان در راه ترقی پیش رویم. یقین دارم که ما در اجرای طرح‌های اجتماعی و اقتصادی خودمان می‌توانیم به حسن‌نیت دوستان امریکایی خویش اطمینان داشته باشیم.»

محمدرضا پهلوی[۳۷]

مخالفتهای روحانیت و مردم با انقلاب سفید و تظاهرات بازاریان، دانشجویان و سایر اقشار مردم در حمایت از بیانات و اعلامیه‌های آیت‌الله خمینی موجب آن شد که رژیم شاه موانع جدی در راه پیاده کردن برنامه‌های خود بیابد. در صفحات پیشین گفته شد که دکترین کندی عبارت بود از اصلاحات توأم با سرکوب و استفاده از نیروی ضدشورش در صورت بروز مخالفت در کشورهایی که قرار بود رفورمهای امریکایی پیاده گردد لذا شاه در صدد برآمد که مرحله دوم دکترین کندی را به نمایش بگذارد تا به این وسیله ضمن مرعوب ساختن مردم، روحانیت را نیز وادار به سکوت کرده و در نهایت به انزواکشاند، چراکه به نظر شاه و حتی امریکاییها مخالفتهای مردمی و افشاگری روحانیت که به تدریج رهبری نیروهای مخالف را در دست گرفته بود، شرایط مناسب را برای اجرای مرحله دوم دکترین مذکور فراهم نموده بود. ظاهراً ورود «جان مک لوی» مشاور ویژه رئیس‌جمهور امریکا در نوزدهم اسفند ۱۳۴۱ به تهران نیز در همین راستا ارزیابی می‌گردد.

در روز دوم فروردین ۱۳۴۲، به مناسبت وفات امام جعفر صادق (ع) مجالس متعدد عزاداری در شهر قم بر پا گردیده بود. از جمله این مجالس در مدرسه فیضیه برقرار بود که کماندوها و نیروهای نظامی و انتظامی شاه به این مدرسه یورش برده و دهها نفر از طلاب مدرسه مذکور را کشته و صدها نفر را مجروح ساختند. این حادثه در ابعاد کوچک‌تر در مدرسه علمیه طالبیه تبریز نیز اتفاق افتاد. این حوادث عزم مردم و روحانیت را نسبت به تداوم مبارزات خود به رهبری آیت‌الله خمینی استوارتر ساخت.

دو ماه بعد در آستانه ماه محرم که وقوع حوادثی غیرقابل پیش بینی را اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، ژنرال مکسول تایلور رئیس ستاد مشترک نیروهای مسلح امریکا برای گفتگو و مشاوره پیرامون برخی مسائل نظامی که اینک شاه مصمم به سرکوبی مخالفتها توسط آنان بود به ایران آمد. چند روز بعد در تاریخ هشتم اردیبهشت ۱۳۴۲ دین راسک وزیر امور خارجه امریکا به همراه یک هیأت سیاسی، نظامی و امنیتی (...) وارد تهران شد و به گفتگو پیرامون اوضاع خاورمیانه و روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی ایران و امریکا پرداخت. همه چیز نشان از حوادثی قریب الوقوع می‌داد. رژیم شاه در ماه آینده روزهای سخت و سرنوشت‌سازی را خواهد داشت.[۳۸]

اداره
شماره ۱۱/۵۰۴۱
تاریخ ۴۲/۱/۲۵
پیوست دارد



جناب آقای دکتر لقمان ادهم

کفیل ریاست کل تشریفات سلطنتی

پیرو نامه شماره ۵۰۴۱/ ۱۱/ مورخ ۲۴/ ۱/ ۱۳۴۲ اینک فهرست اسامی اشخاصی که همراه جناب آقای دین راسک وزیر امور خارجه ممالک متحده آمریکا خواهند بود باترتیب تقدم آنها جهت استحضار به پیوست ارسال میگردد.

رئیس تشریفات



همراهان وزیر امورخارجه آمریکا

جناب آقای ریچارد هو سفیرکبیر آمریکا در آنکارا .

آقای فیلیپ تالبوت معاون وزارت امورخارجه در قسمت امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی .

آقای ویلیام گاود معاون مدیر قسمت خاور نزدیک و آسیای جنوبی و موسسه توسعه بین المللی .

آقای رابرت مانینگ معاون وزیر خارجه برای امور عمرانی .

آقای ویلیام باندی معاون وزیر دفاع در قسمت امور امنیتی بین المللی .

آقای ارنست لیندلی معاون مخصوص وزیر خارجه .

جناب آقای والتر پاتریک مک کونوگی سفیرکبیر امریکا در پاکستان .

سرکار سرهنگ رابرت پورتر نماینده امریکا در شورای دائم نظامی پیمان مرکزی .

آقای توماس آرمور (ژنیور) دبیر اول سفارتکبرای امریکا در آنکارا .

آقای بن ف . دیکسون دبیر اول سفارتکبرای امریکا در کراچی .

آقای ستانلی ج . سیگل مدیر کل اقتصادی در پیمان مرکزی آنکارا .

آقای ماتیو د . سمیت مشاور اقتصادی امور پیمان مرکزی در وزارت خارجه آمریکا .

آقای اموری سوانک معاون مخصوص وزیر امورخارجه .

سرکار سرهنگ استوارت سرهنگ ستاد مشترک در وزارت دفاع

آقای لرانس کاپینگهام رئیس قسمت کنفرانسهای بین المللی وزارت امورخارجه امریکا و سرمنشی هیئت .

آقای رسل گریفل دبیر اجرائی در وزارت امورخارجه آمریکا .

عضوی است که در اختیار ناظر امریکائی میباشد .

در روز چهاردهم خرداد ۱۳۴۲ که مصادف با عاشورای حسین (ع) و ایام عزاداری مردم ایران بود، امام خمینی به مدرسه فیضیه رفته و سخنرانی تاریخی خود را ایراد کرد. در این سخنرانی ایشان ضمن اعتراض به یورش نیروهای نظامی رژیم به مدرسه فیضیه و کشتار مردم، شاه را مورد حمله قرار داده و ایشان را به اجرای قوامین و دستورات اسلامی دعوت نمود. به دنبال این سخنرانی، نیروهای امنیتی شاه در شبانگاه پانزدهم خرداد ۱۳۴۲ به منزل ایشان ریخته و وی را بازداشت کرند. خبر دستگیری امام خمینی موجب برانگیخته شدن امواج عظیم مردم و انجام راهپیماییهای بزرگی در شهرهای قم، تهران،... گردید. رژیم شاه نیز مطابق برنامه‌ریزیهای قبلی با تمام وسایل به صفوف راهپیمایان حمله کرده و هزاران نفر از مردم مسلمان را قتل عام نمودند و به این وسیله مرحله دوم دکترین کندی، بطور کامل در ایران به اجرا گذارده شد. دکترینی که به قیمت کشته و مجروح شدن هزاران نفر از مردم مسلمان ایران، صحت و سقم خود را برای چندمین بار در نقطه دیگری از جهان تجربه می‌کرد.

قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ با سرکوب شدید مردم توسط رژیم به پایان رسید. امریکاییها، انگلیسیها و حتی شورویها نیز این قیام را نمودی از یک حرکت واپس گرایانه و ارتجاعی خواندند که هدف آن جلوگیری از انجام اصلاحات اجتماعی و پیشرفت مادی و معنوی جامعه سنتی ایران بود. اما بررسی‌های تاریخی بیانگر آن است که این قیام ریشه‌های بسیار عمیق‌تری داشته که مستقیماً به بافت اجتماعی جامعه ایرانی و نوع عملکرد رژیم شاه مربوط می‌گردید. اصولاً جامعه ایران یک جامعه مذهبی بوده و رهبران روحانی همیشه از جایگاه ویژه‌ای نزد مردم برخوردار بودند و عموماً این رهبران زمامداران حاکم را مشروع ندانسته و آنان را غاصبین حکومت الهی در زمین توسط بندگان صالح خدا دانسته و همیشه در بطن رفتارشان نوعی مبارزه منفی با حاکمان وقت وجود داشته است. این در حالی است که خودکامگیهای شاه موجب خشم و نفرت بسیاری از اقشار مردم به ویژه روشنفکران و تحصیل‌کردگان، که پس از کودتای ۲۸ مرداد

۱۳۳۲ مشروعیت رژیم شاه را خدشه‌دار می‌دانستند، گردیده بود و رژیم شاه در عمل ناتوان از عضوگیری سیاسی در این قشر گردیده، جایگاهی در بین آنان نداشت.

به هرحال برنامه اصلاحات ارضی شاه بدون وجود کوچکترین مخالفتی پیش می‌رفت. اولین مرحله اصلاحات مذکور در زمان نخست‌وزیری دکتر علی امینی صورت پذیرفته بود. دومین مرحله اصلاحات ارضی نیز پس از برگزاری همه‌پرسی بهمن ۱۳۴۱ زیر عنوان «انقلاب سفید» و سپس «انقلاب شاه و ملت» آغاز گردید. امریکاییان خشنود از اینکه مخالفان اصلاحات اجتماعی آنها سرکوب شده و شاه نیز خوشحال از این که توانسته است موجبات رضایت رهبران کاخ سفید را از حکومت خود فراهم نماید. مناسبات دو کشور در سطح بسیار خوبی قرار داشته و امریکاییان با رغبت بیشتری به تقاضاهای اقتصادی، مالی، و نظامی سیری‌ناپذیر شاه پاسخ می‌دهند. یک مقایسه اجمالی بیانگر این حقیقت است که به علت از بین رفتن سیستم مدیریت سنتی در کشاورزی ایران، شتاب‌زدگی در پیاده کردن طرحهای زراعی، از بین رفتن پشتوانه اقتصادی زارعین و... میزان تولید محصولات کشاورزی در سالهای پس از اصلاحات ارضی نسبت به سالهای پیش از آن کاهش چشمگیری یافته است. به هرحال این اصلاحات اگر هم سودی برای مردم ایران در برنداشته اما می‌توانست شاه را تا حدودی از دغدغه انتقادات مقامات امریکایی رها سازد.



در پایان بخش حاضر به‌منظور ارائه تحقیقی جامع، نگاهی اجمالی داریم بر تعدادی از مهم‌ترین موافقتنامه‌ها و یادداشتهای متبادله میان ایران و ایالات متحدهٔ امریکا در برهه مذکور که با در نظر داشتن جو سیاسی آن دوره که به تفصیل در صفحات پیشین مورد بررسی قرار گرفت می‌بایست مورد مطالعه قرار گیرد. این موافقتنامه‌ها عموماً جنبه علنی داشته و در زمان انعقاد، توسط جراید رسمی کشور اعلان گردیده است.

موافقتنامه عمومی برای همکاری اقتصادی

به هرحال «موافقتنامه عمومی برای همکاری اقتصادی» بین دولت شاهنشاهی ایران و دولت ایالات متحدهٔ امریکا اولین قرارداد رسمی در برهه مذکور است. این موافقتنامه شامل یک مقدمه کوتاه و شش ماده است. در مقدمه موافقتنامه مذکور آمده است: از آنجا که دولت شاهنشاهی ایران مایل است سطح زندگی مردم ایران را بوسیله توسعه اقتصادی و اجتماعی ترقی دهد و از آنجا که دولت ایالات متحده حاضر است کمکهای اقتصادی و فنی و مساعدت‌های مربوطه دیگر را نسبت به ایران بعمل آورد و دولت شاهنشاهی ایران و دولت ایالت متحدهٔ امریکا که مایلند علائق قدیمی دوستی و وداد بین دو کشور را تحکیم نمایند موافقت می‌نمایند که: دولت ایالات متحدهٔ امریکا طبق این موافقتنامه کمکهای اقتصادی و فنی و مساعدتهای مربوطه را بعمل خواهد آورد که از طرف نمایندگان اداره‌ای که از طرف دولت شاهنشاهی ایران برای همکاری در طرح و اجرای این کمکها تعیین می‌شوند درخواست بنمایند و نمایندگان اداره‌ای که از طرف دولت ایالات متحدهٔ امریکا برای انجام وظایف و مسئولیت‌های ناشی از این موافقتنامه تعیین می‌شود آنها را تصویب نمایند و یا از طرف نمایندگان دیگری که دولت شاهنشاهی ایران و دولت ایالات متحدهٔ امریکا تعیین کرده باشند، در خواست و تصویب شود. اعطای این کمکها تابع قوانین و مقررات مربوطه دولت ایالات متحدهٔ امریکا خواهد بود و استفاده از اولین کمکها نیز به همان نحو تابع قانون اساسی و قوانین و مقررات ایران می‌باشد...[۳۹]

همچنین در ماده چهارم موافقتنامه مذکور آمده است: دولت شاهنشاهی ایران یک هیئت مخصوص و کارمندان آن را برای اجرای تعهداتی که دولت ایالات متحدهٔ امریکا به موجب این موافقتنامه دارد خواهد پذیرفت و این هیئت مخصوص و کارمندان آن را از نظر مزایا و مصونیتهای سیاسی به تناسب و رتبه و مقام آنها جزو هیئت سیاسی دولت ایالات متحدهٔ امریکا خواهد نمود و با این هیئت مخصوص و کارمندان آن

همکاری کامل بعمل خواهد آورد... [۴۰]

در ذیل ماده پنجم موافقتنامه مذکور نیز آمده است: به‌منظور آن که کمک هایی که در این موافقتنامه مندرج است حداکثر استفاده برای مردم ایران تضمین شود: الف) هرگونه ملزومات، مواد، اسباب و ابزار، کالا یا وجوهی که به‌منظور اجرای این موافقتنامه بوسیله دولت ایالات متحدهٔ امریکا به ایران وارد می‌شود یا بوسیله دولت متحدهٔ امریکا یا مقاطعه‌کاران آن دولت در ایران تهیه می‌گردد، مادام که آن ملزومات، مواد، اسباب و ابزار، کالا و وجوه به مصارف مربوط به این موافقتنامه برسد از هرگونه مالیات که به دارندگان یا استفاده‌کنندگان این قبیل اجناس و اشیاء تعلق می‌گیرد از هرگونه مالیات و تشریفات مربوط به کاربردن سرمایه یا توزیع وجوه و کنترل ارزی در ایران معاف خواهد بود و ورود و صدور و خرید و استعمال و فروش ملزومات، مواد، اسباب و ابزار، کالا و وجوه مربوط به این موافقتنامه از عوارض و مالیات گمرکی و مالیات بر واردات و صادرات و مالیات خرید و فروش اموال و هرگونه مالیات و عوارض مشابه آن در ایران معاف می‌باشد. [۴۱]

ب) به استثنای اتباع ایران و کسانی که در ایران اقامت دائمی دارند تمام کارمندان از جمله کارمندان دولت ایالات متحدهٔ امریکا یا مؤسسات وابسته به آن ایالات افرادی که با دولت ایالات متحدهٔ امریکا یا دولت شاهنشاهی ایران یا هر مؤسسه وابسته به دولت ایالات متخدهٔ امریکا یا دولت شاهنشاهی ایران قرارداد دارند یا مؤسسات دولتی و خصوصی که قرارداد دارند و برای انجام کارهای مربوط به این موافقتنامه در ایران هستند از مالیات بر درآمد و مالیات مربوط به امنیت اجتماعی که در ایران وضع و دریافت می‌شود و از مالیات خرید تملک استفاده یا فروش اموال منقول (که شامل یک اتومبیل هم است) که برای استفاده شخصی دارند معاف می‌باشند. این گونه کارمندان و افراد خانواده آنها نسبت به پرداخت عوارض گمرکی و مالیات بر واردات و سایر مالیات‌ها و عوارض و حقی که از اموال شخصی (که شامل یک اتومبیل هم است) اخذ

می‌شود و اسباب و ابزار و موادی که از خارج برای مصارف شخصی به ایران می‌آورند مشمول همان معامله‌ای خواهند بود که دولت شاهنشاهی ایران نسبت به مأمورین سیاسی سفارت ایالات متحدهٔ امریکا در ایران معمول می‌دارد.»[۴۲]

لازم به ذکر است که این موافقتنامه برنامه همکاری فنی و توسعه اقتصادی بود که در سال ۱۹۵۲ به وسیله مبادله یادداشت‌ها در تهران به امضاء نمایندگان دوکشور رسیده بود. به هرحال موافقتنامه مذکور در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۴۰ / ۲۱ دسامبر ۱۹۶۱ در تهران به امضاء نمایندگان دولتهای ایران و ایالات متحدهٔ امریکا رسید.[۴۳]

دقت در مفاد موافقتنامه مذکور بیانگر ویژگی خاص این قرارداد در مقایسه با قرارداد مشابه پیشین است. تاکنون در هیچ یک از قراردادهای متبادله میان دو کشور چنین امتیازات وسیعی آن هم به صورت آشکار از دولت ایران توسط امریکا خواسته نشده بود اگرچه گفتگوهایی به صورت جسته وگریخته درباره اعطاء مصونیت سیاسی و برخی مزایای دیپلماتیک به سایر اتباع امریکایی در ایران و از جمله کارمندان و مستشاران نظامی به صورت محرمانه صورت گرفته بود اما در این قرارداد دولت ایالات متحدهٔ امریکا به صورت آشکار خواهان امتیازات بسیاری از دولت ایران برای اتباع خود می‌شود که سرآغازی است بر احیای کاپیتولاسیون دوم، مسئله‌ای که مردم ایران سالها از وجود آن رنج برده، مبارزه کرده، قربانی داده، انقلاب مشروطه به راه انداختند و الغای آن را خاندان پهلوی از افتخارات خود می‌دانست، بحث مفصل پیرامون این مطلب در بخش بعدی خواهد آمد.

از دیگر قراردادهای که در دوره ریاست جمهوری جان اف. کندی میان ایران و ایالات متحدهٔ امریکا منعقد گردیده قرارداد خرید یکصد هزار تن گندم توسط دولت ایران بود این قرارداد در بهمن سال ۱۳۴۰ / ژانویه ۱۹۶۲ در تهران به امضا نمایندگان دو کشور رسید.

همچنین در فروردین سال ۱۳۴۲ / آوریل ۱۹۶۳ قراردادی میان مدیرعامل

تهران به امضاء رسید. براساس مفاد این قرارداد دولت ایران می‌توانست از دویست و چهل میلیون ریال وام دراز مدت این سازمان برای ساختن خانه جهت کادر نیروهای انتظامی کشور استفاده نماید.

سازمان برنامه و به نمایندگی از دولت ایران و رئیس سازمان عمران بین‌الملل امریکا در

موافقتنامه خدمت افراد گروه صلح

موافقتنامه خدمت افراد گروه صلح امریکا در ایران (از طریق مراسله) نیز یکی دیگر از موافقتنامه‌های منعقده میان دو کشور در برهه مورد نظر می‌باشد. در شهریور ۱۳۴۱ / سپتامبر ۱۹۶۲ سفیر کبیر امریکا در تهران طی نامه‌ای به وزیر امور خارجه ایران آقای عباس آرام می‌نویسد: «افتخار دارم مذاکرات اخیر بین نمایندگان دولت شما و اینجانب را یادآور شوم و در همین خصوص تفاهمات زیر را درباره آن دسته از اتباع مونث و مذکر ایالات متحدهٔ امریکا که داوطلب شده‌اند به هزینه دولت شما و به عنوان کارکنان سپاه صلح امریکا در مدت زمان‌های معین در ایران زندگی و کار کنند، ارائه می‌نمایم. دولت ایالات متحده عده‌ای از افراد گروه صلح را که دولت ایران ممکن است تقاضا کند و دولت امریکا تصویب نماید، برای انجام دادن کارهایی که مورد توافق باشد اعزام خواهد کرد. این داوطلبان تحت نظارت و سرپرستی مستقیم سازمانهای دولتی یا سازمانهای خصوصی که دولت معین کرده باشند کار خواهند کرد. دولت ایالات متحدهٔ امریکا وسایل کارآموزی این عده را فراهم خواهد ساخت تا وظایف مورد توافق را به نحو مؤثرتری انجام دهند. (بند ۱)»[۴۴]

دولت ایران این گونه افراد را از تمام مالیات هایی که بر درآمد از خدمت در گروه صلح یا منافع دیگر خارج از ایران عاید آنهامی شود و از سایر مالیاتها و عوارض که شامل حق مهاجرت هم هست به استثنای حق صدور پروانه و مالیاتها و عوارضی که جزء قیمت وسایل و مواد مربوط و خدمات منظور شده معاف خواهند داشت. دولت ایران

نمایندگی گروه صلح و کارمندان او نسبت به پرداخت عوارض گمرکی یا سایر عوارض که به اموال و اشیای مورد استفاده شخصی به ایران وارد کرده‌اند همان رفتاری را خواهد نمود که نسبت به کارمندان هم درجه آنها در سفارت کبرای امریکا می‌نماید. دولت ایران به کارمندان سازمانهای خصوصی که با دولت امریکا قرارداد دارند، نسبت به پرداخت گمرکی و سایر عوارض که به اشیا و اموال مورد استفاده شخصی به ایران وارد کرده‌اند تعلیق می‌گیرد همان رفتاری که با افراد گروه صلح می‌نماید معمول خواهد داشت...[۴۵]

در پاسخ به نامه سفیر امریکا در تهران، عباس آرام وزیر امور خارجه ایران می‌نویسد: «جناب آقای سفیر کبیر،... مذاکراتی که بین دو دولت درباره خدمت افراد گروه صلح در کشور شاهنشاهی به عمل آمده به استحضار می‌رسانم که مواد مندرج در یادداشت مذکور به شرح زیرمورد موافقت دولت شاهنشاهی می‌باشد: دولت ایران این گونه افراد را از تمام مالیاتهایی که بر درآمد از خدمت در گروه صلح یا منافع دیگر خارج از ایران عاید آنها می‌شود و از سایر مالیاتها و عوارض (که شامل حق مهاجرت هم است) به استثنای حق صدور پروانه و عوارضی که جزو قیمت وسایل و مواد مربوط و خدمات منظور شده معاف خواهد داشت دولت ایران به نماینده گروه صلح و اشیای مورد استفاده شخصی که به ایران وارد کرده‌اند همان رفتاری را خواهد نمود که نسبت به کارمندان سازمان‌های خصوصی که با دولت امریکا قرارداد دارند نسبت به پرداخت عوارض گمرکی و سایر عوارضی که به اشیاء و اموال مورد استفاده شخصی به ایران وارد کرده‌اند تعلق می‌گیرد همان رفتاری که با افراد گروه صلح می‌نماید معمول خواهد داشت... (بند ۴)[۴۶]

اگرچه نامه مذکور شامل قسمتهای دیگری می‌باشد اما به جهت پرهیز از اطاله‌گویی لزوماً از آوردن بندهای دیگر موافقتنامه مذکور خودداری کرده و فقط به ذکر این مسئله بسنده می‌شود که این موافقتنامه همانند «موافقتنامه همکاری اقتصادی دوجانبه ایران و امریکا» که در صفحات پیشین مورد بررسی قرار گرفت امتیازاتی را از

دولت ایران برای افراد گروه صلح طلب می‌کند که این امتیازات زمینه ساز اخذ حق قضاوت کنسولی و یا کاپیتولاسیون برای اتباع امریکایی در ایران در اوایل دوران ریاست جمهوری «لیندون ب». جانسون است. به هر حال اگرچه موافقتنامه‌ها و قراردادهای دو جانبه ایران و امریکا در این برهه پیرامون موضوعات گوناگون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و بازرگانی است اما تمامی آنها یک روند مشابه و هماهنگ را دنبال می‌نمایند که بی‌تردید این مسئله، موضوع محوری مناسبات دوکشور در سالهای آتی بوده و بسیاری از مسائل را می‌توان در این چهارچوب ارزیابی کرد.[۴۷]

ن. سیر اچیوف و ا. یازکوف در کتاب «تاریخ ایالات متحدهٔ امریکا پس از جنگ جهانی اول» می‌نویسد: «جان اف. کندی نخستین رئیس‌جمهوری پس از جنگ بود که تعبیر عامیانه و پیش پا افتاده دیرین را که هر نهضت انقلابی را در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین» ساخته و پرداخته مسکو می‌دانست تعدیل کرد. نتیجه نهایی این تجدید ارزیابی تشکیل سپاه صلح بود که می‌بایست با اعمال حداکثر نفوذ در کشورهای رشد یابنده از طریق استفاده از اهرمهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و ایدوئولوژیک به جای نیروی نظامی، حداکثر اعتبار و نفوذ را برای ایالات متحده دست و پا کند. سازمان سیا که از آغاز تشکیل این ارگان نفوذ غیرنظامی در صحنه حضور داشت خیلی زود به گسترش نقش خود پرداخت. کریستوفر لاش مورخ چپ گرا در ۱۹۶۷ نوشت که این «سپاه صلح نماینده همان سیاستهای کمونیزم ستیزی بود که ردای ضدامپریالیستی و مترقی در بر داشت.»[۴۸]

و بالاخره آخرین موافقتنامه‌ای که در بخش حاضر به آن اشاره شده است موافقتنامه تأمین هزینه‌های مبادلات فرهنگی است. این موافقتنامه در آبان سال ۱۳۴۲ / اکتبر ۱۹۶۳ از سوی عباس آرام وزیر امور خارجه ایران به نمایندگی از دولت این کشور و جولیوس. هولمز سفیر کبیر ایالات متحدهٔ امریکا در تهران به امضاء رسید در مقدمه موافقتنامه مذکور آمده است: «دولتین ایران و ایالات متحدهٔ امریکا که مایلند به‌منظور

ایجاد تفاهم متقابل بیشتر بین ملت ایران و ملت متحده ایالات متحدهٔ امریکا از طریق ارتباطات فرهنگی مبادلات بین دو کشور را در زمینه‌های دانش و استعدادهای حرفه‌ای توسعه دهند به ترتیب زیر موافقت حاصل نمودند.»[۴۹]

کمیسونی به نام «کمیسیون ایالات متحدهٔ امریکا برای مبادلات فرهنگی بین ایران و امریکا تشکیل می‌شود. این کمیسیون از طرف دولت شاهنشاهی ایران و دولت ایالات متحدهٔ امریکا به عنوان سازمانی به رسمیت شناخته خواهد شد که منظور از ایجاد و تأسیس آن تسهیل در اجرای یک برنامه فرهنگی است و مخارج آن از وجوهی که از طرف دولت ایالات متحدهٔ امریکا در اختیار کمیسیون گذاشته می‌شود تأمین می‌گردد...»

وجوهی که از طرف دولت ایالات متحدهٔ امریکا طبق این موافقتنامه و تحت شرایط و حدود پیش بینی شده در این موافقتنامه در اختیار کمیسیون گذاشته می‌شود... برای مقاصد زیر به مصرف خواهد رسید:

۱) تأمین مخارج مطالعه و تحقیق و تعلیم و سایر فعالیتهای فرهنگی که به وسیله خود اتباع ایالات متحدهٔ امریکا و یا به نمایندگی از طرف آنها در ایران انجام می‌گیرد و همچنین تأمین مخارج مطالعه و تحقیق و تعلیم سایر فعالیتهای فرهنگی که به وسیله خود اتباع ایران و یا به نمایندگی از طرف آنها در مدارس و مؤسسات تعلیماتی امریکایی واقع در داخل یا خارج ایالات متحدهٔ امریکا صورت می‌گیرد.

۲) تأمین مخارج بازدیدها و مبادله محصلین، کارآموزان، معلمان، مربیان و استادان ایران و ایالات متحدهٔ امریکا.

۳) تأمین مخارج سایر برنامه‌های آموزشی و فرهنگی و فعالیتهایی که به موجب بودجه‌ای که طبق ماده ۳ ذیل به تصویب می‌رسد پیش بینی شده است.(ماده اول)[۵۰]

لازم به یادآوری است که این موافقتنامه جایگزین موافقتنامه‌ای است که در تاریخ اول سپتامبر ۱۹۴۹ توسط دولت ایران و دولت ایالات متحدهٔ امریکا در تهران به امضاء رسید.[۵۱]

در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ / ۱ آذر ۱۳۴۲ جان اف.کندی سی و پنجمین

رئیس‌جمهور ایالات متحدهٔ امریکا پس از سه سال تلاش بی وقفه در جهت پیشبرد منافع ملی امریکا در سراسر جهان در سن ۴۶ سالگی در شهر دالاس از ایالت تگزاس امریکا مورد سوء قصد قرار گرفته و به قتل رسید. این حادثه مسلماً موجبات خوشحالی شاه را فراهم کرد.

هم اینک او از دست رئیس‌جمهوری رهایی یافته که در طول تصدی سه ساله ریاست جمهوری امریکا بارها رژیم وی را دست خوش مخاطرات و تندبادهای گوناگون ساخته بود. به هر حال روز دوم آذر ۱۳۴۲ وزیر دربار شاهنشاهی اعلامیه‌ای صادر کرده و در آن ضمن اظهار تأسف از این واقعه، پنج روز عزای عمومی اعلان نمود و پرچمهای ایران در سراسر کشور به حالت نیمه افراشته درآمد. شاه نیز با فرستادن تلگرام‌های جداگانه‌ای به جانسون معاون رئیس‌جمهور که از نظر قانونی جانشین کندی محسوب می‌گردید و بانو ژاکلین کندی همسر رئیس‌جمهور فقید امریکا، واقعه مذکور را به آنان تسلیت گفت.

نتیجه‌گیری

بررسی و مطالعه چگونگی آغاز و آثار و نتایج اصلاحات اجتماعی و اقتصادی سالهای آغازین دهه چهل شمسی در ایران و تأمل در علل و اسباب ایجاد کننده آنها، پاسخگوی بسیاری از رویدادهای سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران در دهه‌های پایانی حکومت محمدرضا پهلوی است اصلاحات مذکور باعث تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران گردید اگرچه در آغاز هدف از انجام آن حفظ ساختار سیاسی و نه ایجاد تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران بود با در نظر داشتن این حقیقت که در سالهای قبل از اصلاحات ارضی، کشور ایران از یک اقتصاد کشاورزی سنتی برخوردار بوده و تولید محصولات کشاورزی با شیوه‌های ابتدایی و سنتی، بیشترین سهم را در تولید ناخالص ملی به خود اختصاص داده بود اکثریت جمعیت کشور در روستاها بسر می‌بردند و کارگران کشاورزی، بزرگترین گروه کارگران را تشکیل می‌داد ایجاد اصلاحات و تغییرات اساسی در نحوه زندگی و تولید این گروه عظیم مسلماً می‌توانست باعث دگرگونی چهره ایران و تغییرات اساسی در کل کشور گردد.

اصلاحات انجام شده در سطح مذکور زمینه ساز ورود سرمایه، تجهیزات، کارخانجات، فن‌آوری و خلاصه هر آنچه که می‌شد به آن نام ساختار صنعتی نهاد البته در اشکال و انواع خاص، متناسب با نظرات و دیدگاه‌های صادر کنندگان آن و نه مطابق شرایط و نیازهای کشور ایران گردید. ایران با توجه به شرایطاش مورد عنایت کشورهای غربی به‌منظور پیگیری منافع ملی آنان در این کشور قرار گرفت اما این توجه ویژه مستلزم تغییراتی در ساختار موجود و آماده سازی آن برای پذیرش یک نوع «نظام سرمایه‌داری هدایت‌شده» بود. نخستین گام در این جهت می‌بایست معطوف به رشد طبقه‌ای از اجتماع گردد که شرایط اولیه پذیرش تغییرات مورد نظر را دارا بودند. این طبقه که می‌بایست نقش «بورژوازی سوداگر» در جامعه غربی را ایفاء نماید، پیشگامان ایجاد و

احداث کارخانجات و صنایع گوناگون می‌گردید که در واقع خود همان مالکان و زمین‌داران بزرگ روستاها پیش از اصلاحات ارضی بودند بدیهی است که مبدأ این صنایع جایی به جز کشورهای غربی خصوصاً ایالات متحدهٔ امریکا نمی‌توانست باشد و این مسئله درست در راستای استراتژی تأمین منافع این کشورها قرار داشت.

از سوی دیگر اصلاحات مذکور باعث از بین رفتن اقتدار سنتی مالکان و زمین داران بزرگ گردیده، نفوذ دیوان سالاری دولتی را به اقصی نقاط روستا کشانید و موجبات افزایش محبوبیت رژیم را در این مناطق فراهم کرد، حال به توجه به میزان جمعیت روستایی کشور، اهمیت این مسئله به خوبی روشن می‌شود. اگرچه طبقه جدید متوسط شهری در این اصلاحات نقشی نداشتند و برخی از مالکان بزرگ از اقدامات رژیم رنجیده خاطر می‌گردیدند اما ترتیبات لازم برای دلجویی از آنان نیز در نظر گرفته شده بود و خلاصه آنکه رژیم با انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مذکور می‌توانست مخالفان داخلی را خلع سلاح کرده و آنان را به انفعال کشانیده، از جاذبه آنان کاسته، نظرها را به سوی خود جلب نماید و به اصطلاح جامعه‌شناسی سیاسی، اقدام به بسیج اجتماعی و عضوگیری سیاسی نماید. در بعد خارجی نیز این اصلاحات ضمن اینکه می‌توانست چهره ایران را از حالت یک کشور عقب مانده کشاورزی تبدیل به یک کشور پیشرفته صنعتی با نظام سرمایه داری نماید وجهه رهبران سیاسی آن را نیز بهبود بخشیده و از شاه یک رهبر نیرومند و اصلاح‌طلب بسازد که توانسته بود ضمن حفظ ساختار سنتی، دستگاه ایران رادر ردیف یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی دنیا قرار دهد. این موارد استقرایی از اهداف اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در دست اقدام رژیم در سالهای اول دهه چهل شمسی و با اجبار، هدایت و راهنمایی ایالات متحدهٔ امریکاو در راستای استراتژی کلی آنان در کشورهای جهان سوم و به منظور حفظ نظامهای سیاسی موجود صورت پذیرفت.

اما آنچه که در ایران اتفاق افتاد تا چه اندازه توانست اهداف مذکور را تأمین نماید

و مطابق برنامه‌ریزیهای انجام شده پیش رود، مسئله‌ای است که از اهمیت بسزایی در تحلیل وضعیت برهه مذکور برخوردار است. آیا واقعاً محبوبیت رژیم در نزد روستاییان افزایش یافت؟ آیا تمامی نیروها و جناحهای سیاسی مخالف، خلع سلاح شده و جاذبهٔ خود را از دست دادند؟ آیا موقعیت رژیم نسبت به سالهای قبل از انجام اصلاحات بیشتر تحکیم یافته و از ثبات سیاسی بالاتری برخوردار گردید؟ و آیا واقعاً رهبران سیاسی رژیم و از جمله شاه، قهرمان انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و پیشرفت و ترقی مردم ایران گردیدند. واقعیت آن است که بسیاری از پیش بینی‌های مذکور در سالهای آتی اتفاق نیفتاد. رژیم از محبوبیت بیشتری برخودار نگردید، جاذبه سیاسی گروههای مخالف رژیم نه تنها کاهش نیافته بلکه افزایش تعداد و رشد گروههای مخالف رژیم در سالهای آتی بیانگر بالا رفتن جاذبه آنان نزد مردم ایران است. به جای بسیج اجتماعی، قیامی بر پا گردید که پایه‌های رژیم رابه شدت لرزاند و مقدمه‌ای برای تکوین انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ گردید. این اصلاحات منجر به بیداری توقعات و تشدید خواسته‌هایی شد که دستگاه بایستی روزی به آنها پاسخ می‌داد.

هیچ کس حتی تندروترین جناحهای مخالف رژیم نیز در این که اصلاحات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و تغییر در ساختارهای موجود کشور ضروری و لازم می‌باشد بحثی ندارد، اصلاحاتی که براساس نیازها و با در نظر گرفتن شرایط خاص هر کشور، به صورت خودجوش، توسط کارشناسان آگاه محلی و در یک بستر سیاسی سالم صورت پذیرد. اما مردم ایران و گروههای سیاسی، مخالف آن نوع اصلاحاتی بودند که براساس خواست رهبران کاخ سفید و در راستای استراتژی عمومی آنان در جلوگیری از وقوع انقلابات اجتماعی و قیامهای مردمی و در بستر سیاسی ناسالمی چون نظام سیاسی مستبدانه پهلوی و بدست آنان صورت پذیرد. اصلاحاتی که حکم دارو برای رژیم بیمار پهلوی داشت. بر همین اساس است که این اصلاحات در زمان حیات آیت‌الله بروجردی صورت نپذیرفت و هر زمان که نمایندگان رژیم برای کسب اجازه نزد ایشان

می‌رفتند اگرچه واقعاً قصد اصلاحات ارضی نداشتند - ایشان پاسخ آنان را در یک جمله می‌داد، جمله‌ای که تمامی رهبران سیاسی رژیم را به تأمل و تفکری عمیق وا می‌داشت. ایشان در پاسخ نمایندگان شاه برای کسب اجازه از وی به‌منظور انجام اصلاحات ارضی می‌گفت: «کارهای لازم‌تری هم هست که بایستی صورت پذیرد» و شاید منظور ایشان این بود که چرا رژیم دست از خودکامگی برنمی‌دارد چرا به آزادیهای مردم احترام نمی‌گذارد و چرا بر ایران به جای یک رژیم جمهوری و دمکراتیک، یک رژیم سلطنتی و دیکتاتوری حکومت می‌کند. آیا این امور لازم‌تر از انجام اصلاحات ارضی نمی‌باشد؟

رژیم ایران مانند بیماری بود که می‌خواستند به زور وی را وادار به خوردن غذاهای خوب و میوه‌های رنگارنگ کرده، تا شاید به این وسیله وی را از بیماری برهانند اما همانگونه که غذای سالم و مقوی و میوه‌های رنگارنگ می‌تواند باعث شادابی و نشاط بیشتر شخص سالم گردد، ممکن است بیماری شخص ناسالم را تشدید نماید. اگرچه غذا و میوه‌های مذکور بسیار خوب و عالی بوده اما بدن آن شخص بیمار توان هضم و جذب آنها را ندارد، یعنی اشکال از خود بیمار است نه از میوه‌ها و غذاهای مرغوب. اگر رژیم بیمار ایران را نیز به شخص بیماری تشبیه نمایم این مسئله کاملاً بر آن صدق می‌کند. اگرچه اصلاحات ارضی و تغییرات اجتماعی در جهت پیشرفت مادی و معنوی جامعه می‌توانست تا اندازه‌ای مفید واقع گردد، اما رژیم سیاسی ایران توانایی انجام آن را به علل و اسباب گوناگون ندارد و ممکن است این پادزهر تجویز شده برای آن تبدیل به زهر گردد.

به طور کلی، به علت عقلایی نبودن عملکرد نظام‌های سیاسی در کشورهای جهان سوم و از جمله ایران، که علل گوناگونی نیز دارد، بسیاری از اقدامات نظام سیاسی نتیجه معکوس به بار می‌آورد. به عنوان مثال، چنانچه رژیم سیاسی در ایران در برهه مذکور از قدرت تصمیم‌گیری صحیح و عملکرد عقلانی و سالم برخوردار بود، بدون نیاز به توصیه‌ها و یا تحت فشار قرارگرفتن از سوی ایالات متحدهٔ امریکا خود نظام سیاسی

نیاز به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را احساس کرده و با برنامه‌ریزی صحیح و به دور از هرگونه شتاب‌زدگی و با توجه به امکانات و شرایط خاص هر منطقه و به صورت خودجوش اقدام به چنین عملی می‌کرد.

در پایان این بخش و به لحاظ حسن ختام مطلب، مطلبی را از محمدرضا پهلوی نقل می‌کنیم: «امرسن، نویسنده و متفکر بزرگ امریکایی سدهٔ نوزدهم گفته است: در تاریخ اصلاحات، هر طرح وقتی واقعاً اصیل و خوب بوده که حاصل اندیشه و خواست صحیح یک نفر یا یک اجتماع بوده، ولی هر وقت که فقط از دیگران گرفته شده، به جای سود، زیان بخشیده است».[۵۲]

آیا واقعاً شاه این سخن امرسن را می‌دانسته و تن به اجرای طرحهای امریکایی داده است؟

نمونه ۸

روابط فرهنگی
اداره ....
شماره ....
تاریخ ....
پیوست ....



وزارت امور خارجه

۲۲۵۷

جناب آقای بهنیا

وزیر دارائی

پیرو نامه شماره ۴۲۲۲/۸/۲۲۱۰۰ مورخه ۴۱/۱۱/۱۰ خاطر آن که با استحضار رسید

عده ای از اتباع امریکا که از بورس "فولبرایت" استفاده میکنند باسامی زیر

Mr. Mrs. Gribbling
Dr. Spies Handler
Mr. Mrs. Broadwell
K S Cooper
Dr. Mrs. Vierey
Mr. Davis
Dr. Siffin
Dr. Kruse

قصد دارند برای تعطیلات نوروز از ایران خارج گردیده وبعد از خاتمه تعطیلات مجدداً برای

ادامه کار خود مراجعت نمایند وبرای اخذ روادید خروج تصفیه حساب مالیاتی از اتباع مطالبه

میگردد. چون نامبردگان درخدمت دولت ایران نبوده واصولاً درایران حقوق دریافت نمی دارند

لهذا مالیاتی نبایستی بپردازند واین موضوع در قرارداد جدید فرهنگی که مراحل مقدماتی آن

برای تقدیم به هیئت محترم دولت طی شده وعنقریب برای تصویب ارائه خواهد گردید پیش بینی

گردیده وبا تصویب آن موضوع فیصله خواهد یافت. ولی تا تصویب قرارداد مذکور درصورتیکه موافقت

نمایند از نامبردگان تقاضا حساب مالیاتی مطالبه نگردد. باعث امتنان این وزارت خواهد بود

البته درصورتیکه بعداً مسلم گردد که نامبردگان از بابت مالیات بدهی درایران دارند وزارت

امورخارجه خود را مسئول اخذ وپرداخت آن خواهد دانست.

وزیر امورخارجه

اداره روابط فرهنگی
شماره ۴۲۲۴/۸ — ۳۱۳۴۱
تاریخ
پیوست



وزارت امور خارجه

بایگانی عمومی
در پرونده شماره ۲۵
۱۴۵۴

یادداشت

وزارت امور خارجه دولت شاهنشاهی ایران با اظهار تعارفات خود بسفارتکبرای ایالات متحده آمریکا احتراما در اجرای ماده چهارم موافقتنامه فرهنگی ایران و آمریکا برای تامین هزینه بعضی از برنامه های مبادلات فرهنگی (جانشین موافقتنامه فولبرایت) اعضای ایرانی کمیسیون مربوط را بشرح زیر معرفی مینماید.

۱ــ جناب آقای دکتر جهانشاه صالح رئیس دانشگاه تهران.

۲ــ جناب آقای مصطفی زمانی معاون وزارت فرهنگ.

۳ــ جناب آقای انوشیروان کاظمی رئیس اداره روابط فرهنگی وزارت امور خارجه.

۴ــ آقای محمد کیا رئیس اداره روابط فرهنگی و همکاریهای بین المللی وزارت فرهنگ.

موجب امتنان وزارت امور خارجه خواهد بود چنانچه آن سفارتکبری نیز متقابلا اعضای آمریکائی کمیسیون را تعیین و باین وزارت معرفی فرمایند.

موقع را برای تجدید احترامات فائقه مغتنم میشمارد.

سفارتکبرای ایالات متحده آمریکا ــ تهران


وزارت امورخارجه

اداره ترجمه ــ مترجم پارسی
شماره ۵۷۷
تاریخ ۴۲/۱۱/۱۰
پیوست ندارد

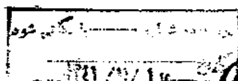
ترجمه یادداشت مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۶۴ سفارتکبرای امریکا ــ تهران

سفارتکبرای کشورهای متحده امریکا ضمن اظهار تعارفات خود بوزارت امورخارجه شاهنشاهی احتراما باطلاع میرساندکه طبق ماده ۴ موافقت نامه مبادله فرهنگی بین ایران وکشورهای متحده اعضای امریکائی کمیسیون مبادلات فرهنگی بین ایران وامریکا بشرح زیر برای خدمت درسال ۱۹۶۴ منصوب شده اند :

دکتر جان الدر	رئیس میسیون راهبان امریکا ــ تهران
دکتر ری ام هیل	رئیس بنیاد فورد درایران
دکتر جان ای رین هارت	رئیس امور فرهنگی اداره اطلاعات امریکا
آقای جکسون ال سیگلر	رئیس دوستاران امریکائی خاورمیانه

سفارتکبرای امریکا موقع را برای تجدید احترامات فائقه مغتنم می شمارد .

نوته ۸





وزارت امور خارجه

اداره روابط فرهنگی
شماره ۲۰۴۵۵/۸
تاریخ
پیوست

۱۳۴۱/۱۱/۱۶

شهربانی کل کشور

سفارتکبرای امریکا در تهران ضمن مراجعه به وزارت امورخارجه پیشنهاد انعقاد موافقتنامه جدیدی درباره مبادلات فرهنگی بین ایران و ایالات متحده امریکا نموده است. در ماده یازدهم این موافقتنامه تقاضا شده است اتباع امریکا که بموجب موافقتنامه مذکور به ایران میآیند از محدودیتهای مربوط به ورود و مسافرت واقامت وخروج از کشور معاف باشند.

باارسال ترجمه فارسی موافقتنامه مذکور خواهشمنداست دستور فرمایند این موضوع مورد بررسی قرارگرفته نظر شهربانی کل کشور درباره این ماده توسط نماینده شهربانی در کمیسیونی که در روز ۲ شنبه ۲۱ بهمن ماه ۱۳۴۱ ساعت ۱۰ صبح در دفتر جناب آقای دارا مدیرکل سیاسی وزارت امورخارجه تشکیل خواهد شد حضوراً اعلام گردد.

وزیر امورخارجه

عباس آرام
(وزیر امورخارجه)

۹

پی‌نوشتها:

۱. بهرام افراسیابی، *ایران و تاریخ*، (تهران،انتشارات علم، ۱۳۶۷)، ص ص ۱۷۶و۱۷۷.

۲. مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، *جستارهایی از تاریخ معاصر ایران*، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰)، ج ۲، ص ۳۰۱.

۳. روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۳۹/۸/۱۷.

۴. علی، کریمی مله، *عوامل تعیین کننده استراتژی امریکا*، رسالهٔ فوق لیسانس (تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۶۹) ص ۳۱۱.

۵. آندره بوفر، *مقدمه‌ای بر استراتژی*، ترجمهٔ مسعود کشاورز (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۶۵)، ص ۲۷۶.

۶. استیفن آمبروز، *روند سلطه گری*، ترجمهٔ احمد تابنده (تهران: انتشارات چاپخش ۱۳۶۸)، ص ص ۲۵۸و۲۵۷.

۷. روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۴۰/۱۱/۱۹.

8. W. W. Rostow, *the stage of Economic Growth:* A Non- communist Manifesto, cambridge, 1969-1988. P. 131.

9. James A. Bill, the Eagle and the lion, the tragey of american - Irani an Relations, [yale un. press. 1988], P.131.

۱۰. جان فیتر جرالد کندی، *استراتژی صلح*، ترجمهٔ عبدالله گله‌داری (تهران، انتشارات سازمان کتابهای جیبی، ۱۳۴۲) ص ص ۲۶-۲۵.

۱۱. ارنست آونی، *«نخبگان و توزیع قدرت در ایران»*، دفتر تحقیقات سیاسی «سیا» فوریهٔ ۱۹۷۶- سری، نک: مجموعه اسناد لانهٔ جاسوسی امریکا، ج ۱، ص ۱۶.

۱۲. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، (تهران: ناشر، ۱۳۶۸)، ص ۱۶۲.

13. James A Bill,op.cit. p. 132.

14. Meryer's comments were made at an octobr 4- 1977, symosium held in washington Dc. in Tehran, Aminin immediately challenged meyer,s assertion.

۱۵. باری روبین، جنگ *قدرتها در ایران*، ترجمهٔ محمود مشرقی (تهران، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳)، ص ۹۴.

۱۶. روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۳۹/۱۲/۲۳.

17. Walter Lippman: *The coming test with Russia*, (Boston, litttle, Brown, 1961) p. 16.

18. Loman, op.cit, p.16.

19. Yonah Aleuandet and Allon Nance eds. *The united states and Iran*(Fredrick. md: Aletheia Books, 1980), PP. 315-22.

20. Ibid., pp.222-29.

21. James a. Bill, op. cit. p. 135.

22. Meyer's comments, op. cit.

۲۳. مهدوی، پیشین، ص ص ۱۶۳-۱۶۲.

۲۴. باقر عاقلی ،*روز شمار تاریخ ایران*، (تهران: نشر گفتار، ۱۳۷۰. ۲ ج، ج ۲)، ص ۱۳۴.

25. james A. Bill, op. cit. pp. 144-145.

۲۶. اسکندر دلدم، *حاجی واشنگتن*، (تهران: مؤلف، ۱۳۶۷)، ص ص ۴۳۰-۴۲۸.

۲۷. مهدوی، پیشین، ص ۱۶۵.

۲۸. *سالنامهٔ وزارت امور خارجه* ۱۳۴۱، ص ص ۲۵-۲۴.

۲۹. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، مخزن اسناد قدیمه، سال ۱۳۷۴، پروندهٔ شمارهٔ ۱۱۹۵، بخش ۱، قسمت ۳، قسمت جز ۱.

۳۰. عاقلی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳۱. محمدعلی (همایون) کاتوزیان، *اقتصاد سیاسی ایران*، ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و

کامبیز عزیزی، (تهران: پاپیروس، ۱۳۶۷)، ج ۲، ص ۱۱۸.
۳۲. غلامرضا نجاتی، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران*، (تهران: مؤسسهٔ فرهنگی رسا، ۱۳۷۱)، ج ۱، ص ص ۲۰۲-۲۰۱.
۳۳. نجاتی، پیشین، ج ۱، ص ص ۲۰۲-۲۰۱.
۳۴. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، مسافرت لیندون جانسون معاون رئیس‌جمهور امریکا به ایران، سال ۱۳۴۱، شماره پرونده ۱۷۲۸، بخش ۲، قسمت ۵، جزء ۷.
۳۵. حسن رجبی، زندگی *نامه سیاسی امام* خمینی، (تهران: انتشارات سازمان فرهنگ و ارشاد اسلامی)، ۱۳۶۹، ص ۱۹۲-۱۹۱.
۳۶. عاقلی، پیشین، ج ۲، ص ص ۱۴۸-۱۴۷.
۳۷. افراسیابی، پیشین، ص ۳۳۴.
۳۸. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، مسافرت وزیر خارجهٔ امریکا به ایران، سال ۱۳۴۲، پروندهٔ شمارهٔ ۱۲۲۱، بخش ۲، قسمت ۵، قسمت جزء ۵.
۳۹. *اسناد معاهدات دو جانبه ایران با سایر دول*، (تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹)، ص ۲۸۹.
۴۰. *همان*، ص ۲۹۱.
۴۱. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، مخزن اسناد قدیمه، سال ۱۳۴۱، پرونده شمارهٔ ۸۴۵، بخش ۱۱، قسمت ۲، قسمت جز ۲۷.
۴۲. *همان*، ص ۲۹۲.
۴۳. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، مخزن اسناد قدیمه، سال ۱۳۴۲، پرونده شمارهٔ ۲۶۱، بخش ۱۱، قسمت ۲، قسمت جز ۲۷.
۴۴. *همان*، ص ۲۹۴.
۴۵. *همان*، ص ۲۹۵.

۴۶. *همان*، ص ۲۹۸.

۴۷. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، مخزن اسناد قدیمه، سال ۱۳۴۲، پرونده شمارهٔ ۱۴۵۴، بخش ۱۱، قسمت ۹، قسمت جز ۵.

۴۸. ن سیو اچیوف و ا. یازکوف ،*تاریخ ایالات متحدهٔ امریکا*، پس از جنگ جهانی اول، ترجمهٔ رحیم نامور، (تهران: انتشارات ابوریحان، ۱۳۶۱)، ص ص ۳۵۳-۳۵۲.

۴۹. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، مخزن اسناد قدیمه، سال ۱۳۴۱، پرونده شمارهٔ ۲۲۵۷، بخش ۱۱، قسمت ۹، قسمت جز ۵.

۵۰. *همان*، ص ص ۳۰۱-۳۰۰.

۵۱. برای آگاهی بیشتر نک: به پرونده‌های شمارهٔ ۲۲۵۸، ۲۷۸۷، ۱۶۴۸، ۱۶۴۸، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، وزارت امور خارجه، مخزن اسناد قدیمه، سالهای ۱۳۴۳-۱۳۴۱

۵۲. محمدرضا پهلوی، مجموعهٔ تألیفات، نطقها، پیامها، مصاحبه‌ها و بیانات محمدرضاشاه پهلوی، ج ۱، ص ۶۹۷.

بخش چهارم:

روابط ایران و ایالات متحدهٔ امریکا در دوران ریاست جمهوری لیندون بی. جانسون

«... من می‌دانم معنی فقر برای مردم چیست. من شخصاً مدتها بیکار بوده‌ام و ساعتها در دفترهای کاریابی، برای گرفتن شغلی به حال انتظار به سر برده‌ام در کودکی کفش واکس زده‌ام و درکارهای جاده سازی به خاطر روزی یک دلار از سپیده دم تا شامگاه جان کنده‌ام.»[1]

لیندون بینس جانسون[1]

لیندون جانسون در سال ۱۹۰۸ در شهر کوچک جانسون سیتی از ایالات تکزاس دیده به جهان گشود. پدر وی یکی از اعضای مجلس قانون گذاری ایالات تکزاس و مادرش معلم بود. جانسون مراحل اولیه تحصیلات خود را تا پایان دوره متوسطه، با بی‌میلی و به اجبار مادر به پایان رسانید. پس از آن در پی یافتن شغلی به ایالات مختلف مسافرت کرد و بالاخره به عنوان کارگر در یک شرکت جاده‌سازی مشغول به کار شد. سختی کار در پیش گرفته و تشویقهای مدوام مادر به ادامه تحصیل، جانسون را ناچار به ورود به دانشکده و ادامه تحصیلات کرد. ناتوانی و بی‌میلی جانسون به مطالعه و درس را توانایی و مهارت اعجاب انگیزش به مناظره و بحث جبران کرد. قدرت بیان، سماجت در به کرسی نشاندن عقاید و انرژی بیش از حد، راه را برای پیشرفت‌های بعدی وی هموار کرد. جانسون مدتی در رأس سازمان حمایت از جوانان قرار گرفته و سپس در سال ۱۹۳۷ به عضویت مجلس نمایندگان انتخاب گردید.

حدود یازده سال عضویت در مجلس نمایندگان تجربیات گرانبهایی به وی ارزانی داشت. همین تجربیات باعث طی کردن پرشتاب مدارج ترقی در سالهای بعد گردید. جانسون در سال ۱۹۴۸ به عضویت در مجلس سنای امریکا انتخاب گردیده و پس از مدت کوتاهی موفق به در دست گرفتن ریاست حزب دمکرات گردید. ایشان در

1. Lyndon Baines Johnson

انتخابات سال ۱۹۶۱ به عنوان معاون ریاست جمهوری امریکا انتخاب شده و وارد کاخ سفید گردید. سه سال بعد در تاریخ ۲۲ نوامبر ۱۹۶۳ جان اف. کندی رئیس‌جمهور امریکا مورد سوء قصد قرار گرفته و به قتل رسید. این سرآغاز دوران پنج ساله ریاست جمهوری جانسون گردید.[۲]

جانسون تصدی مقام ریاست جمهوری را در کابین ویژه هواپیمای اختصاصی ریاست جمهوری در محوطه فرودگاه لاوفیلد شهر دالاس پذیرا شد. وی در حالی مراسم سوگند ریاست جمهوری را در حضور قاضی محلی سارا هوگس انجام داد که در سمت راستش همسر و در سمت چپش بانو ژاکلین کندی همسر رئیس‌جمهور فقید ایستاده بودند.[۳] تا اینجا، صفاتی چند همچون مردمی بودن، پرکاری، صداقت، قدرت استدلال و تا حدودی شرایط مناسب، جانسون پنجاه و پنج ساله را که در آغاز جوانی از فرط بیکاری به سخت‌ترین کارها کشانیده شده بود، به مقام ریاست جمهوری ایالات متحدهٔ امریکا رسانید. در این زمان رئیس‌جمهور جدید با شور و حرارتی افزون و به یاری طلبیدن همکاران سابق خود در کاخ سفید، درصدد تداوم طرحها و برنامه‌های بزرگ و مخاطره‌آمیز رئیس‌جمهور فقید برآمد. برنامه‌هایی که در آن برای تمامی نقاط جهان فکر شده بود.

جانسون در زمینه سیاست خارجی، درصدد تداوم برنامه حقوق مدنی و اصلاحات اجتماعی به جای مانده از دوران کندی برآمد. قانونی که منجر به خشنودی بسیار در میان رنگین پوستان امریکایی شده و طرفداران زیادی برای رئیس‌جمهور جدید در میان آنها فراهم می‌نمود. اگر چه این برنامه باعث آزردگی گروههای نژادپرست امریکایی گردید. این برنامه پاسخی به مشکلات فزاینده اقلیتهای رنگین پوست در جامعه امریکا بود که همیشه انتقادات و اعتراضات فراوانی آفریده بود، در یک تحلیل بدبینانه شاید بتوان گفت که هدف رئیس‌جمهور جدید از اهتمام فراوان به لایحه حقوق مدنی، همراه کردن جامعه رنگین پوستان امریکایی با سیاست‌های خود و نهایتاً کشانیدن

آنان به جنگ در ویتنام که به شدت به آنها نیاز داشت بود. این لایحه باعث انحراف توجه بسیاری از مقامات کاخ سفید نسبت به مسائل دیگر گردید و آنها را درگیر در مسائل داخلی امریکا کرد. رئیس‌جمهور جانسون در این باره می‌گوید: «ما باور داریم که تمامی انسانها مساوی آفریده شده‌اند با وجود این بسیاری از آنان از نعمت تساوی برخوردار نیستند، ما معتقدیم که تمام انسان‌ها حقوق غیرقابل تجاوز مشخص دارند با این وجود بسیاری از امریکاییان از این حقوق برخوردار نمی‌باشند. به عقیده ما تمامی انسانها حق دارند که از مزایای آزادی استفاده کنند اما برای میلیون‌ها نفر این امکان وجود ندارد و این امر نه به خاطر آن است که گناهی مرتکب شده‌اند بلکه فقط به سبب رنگ پوست آنهاست. دلیل این امر عمیقاً در تاریخ، سنن و طبیعت انسان منعکس است ما بدون نفرت و کینه می‌توانیم درک کنیم که این مسئله چگونه اتفاق افتاده است اما این وضع قابل ادامه نیست. قانون اساسی ما و اساس جمهوری ما، این تبعیض را ممنوع می‌کند، اصول آزادی ما این مسئله را نفی می‌کند. اخلاق آن را قبول نمی‌کند و اینک قانون دیگر آن را مجاز نمی‌داند. قانونی که در این باره تهیه شده، پس از مباحث و مذاکراتی زیاد، دقیق‌ترین ملاحظات و رعایت همه جوانب به وجود آمده است... این قانون می‌گوید، آنها که در برابر خدا مساوی هستند باید در حوزه‌های رأی‌گیری، کلاسهای درس، در کارخانه‌ها، در هتل‌ها و رستوران‌ها، در سینماها و دیگر اماکنی که در خدمت عمومی هستند نیز مساوی باشند. ما برای تدوین و اجرای این قانون، روحیه انتقام جویانه نداشته‌ایم. هدف این قانون مجازات کردن یا ایجاد تفرقه نیست، بلکه منظور پایان دادن به تفرقه‌ای است که دیگر وجود آن بسیار طولانی شده است، هدف این قانون تقویت تعهد مطیعانه‌تری برای حفظ آزادی، دنبال کردن صمیمانه‌تر و پیگیرتر اصل اجرای عدالت و ایجاد احترامی عمیق‌تر برای سرنوشت انسانی است... لایحه حقوق مدنی میدان آزمایشی برای مردم با حسن نیت کشور است تا فرمانروایی قانون را به صورت عرف و عادت ملی درآوردند.»[۴]

اما سیاست خارجی ایالات متحدهٔ امریکا در دوران پنج ساله ریاست جمهور جانسون نمونه کاملی از استخدام راهبرد مداخله‌گرایی در تداوم منافع ملی این کشور محسوب می‌گردد که هیچ نشانه‌ای از آرمانگرایی خاص جامعه امریکا در رابطه با دیگر کشورها را در تمامی نقاطی که نیروهای سیاسی، منافع ملی ایالات متحدهٔ امریکا را در چالش می‌یافتند و نیروهای نظامی که ادامه دهنده سیاست خارجی به شیوه‌ای دیگر محسوب می‌گردیدند در پیش گرفت. با وجود اینکه «جانسون» به مسائلی همچون توسعه اقتصادی، عدالت اجتماعی و اصلاحات سیاسی اهمیت می‌داد اما ایشان باور محکمی نسبت به بکارگیری نیروی نظامی در تداوم فرایند دیپلماسی و چانه زنی سیاسی داشت. به نظر وی خصوصاً در زمینه روابط خارجی، برقراری و حفظ نظم موجود، در مناطقی که منافع حیاتی امریکا در آنجا قرار داشت، تحول و دگرگونی در جهت مطلوب استراتژی این کشور از طریق نظامی و توسل به خشونت، پسندیده محسوب می‌گردید. شاید بتوان سیاست خارجی امریکا در زمان جانسون را در نوعی از فرایند نظامی‌گری خلاصه نمود که از اسلاف وی به جای مانده و ایشان مجبور به ادامه آن بود. اگر چه روحیات وی نیز پذیرایی چنین شیوه‌ای بود. چنانچه بتوان انتزاع نمود که سیاستمداران معمولاً با دو گزینه بد و بدتر مواجه بوده و ناچار یکی از آن دو را انتخاب نمایید، جانسون تدوم جنگ در ویتنام را به عنوان گزینه بد، در مقابل انتقاد از بی مسئولیتی نسبت به جهان آزاد و اتهام به سازشکاری و رخوت برگزید.

سیاست خارجی ایالات متحدهٔ امریکا در دوره مذکور در مورد ایران، جدای از راهبردهای بکار گرفته شده این کشور در دیگر نقاط جهان، با این تفاوت که رئیس‌جمهور بدبین، معترض و مخالف عملکرد حکومت محمدرضا پهلوی جای خود را به شخصی سپرده بود که رابطه شخصی با شاه ایران داشت، دوست وی بود، عظمت و شکوه حکومت وی را می‌ستود و برای وی احترامی بس شایسته قائل بود. این عوامل باعث آزادی عنان بیشتر حکومت پهلوی گردیده و سیستم را از اعتماد به نفس بیشتری

برخوردار می‌ساخت. اصولاً جانسون شخصی عملگرا بوده و بیشتر نظر به نتایج کار داشت تا چگونگی انجام آن، به عنوان مثال به نظر وی سیاست امریکا در کشور کوچک دومینیکن قرین موفقیت بوده است. حال اینکه این کشور قوانین بین‌الملل را نقض نموده و یا در امور داخلی دومینیکن مداخله کرده و یا به آنجا لشکرکشی نموده و غیره اهمیت چندانی نداشت. این مسئله در مورد ویتنام نیز با ابعاد وسیع‌تری مصداق پیدا می‌کرد. به نظر وی پیروزی امریکا در ویتنام می‌توانست بر تمامی جنایاتی که نیروهای این کشور در آنجا مرتکب شده بودند سرپوشی نهد. به نظر جانسون همین که شاه از سیاست‌های نظامی‌گرایانه امریکا در ویتنام و دومینیکن پشتیبانی می‌کرد، از رئیس‌جمهور مصر تنفر داشت، تنها کشور مسلمان‌نشینی بود که با اسرائیل روابط سیاسی برقرار نموده بود و قصد داشت تا در آینده خلاء ناشی از خروج نیروهای انگلیسی را از خلیج فارس پر نماید و این مسئله برای امریکا که درگیر جنگ ویتنام بود اهمیت فراوان داشت کافی بود تا از شاه چهره‌ای مطلوب نزد مقامات کاخ سفید ارائه نماید. شاه نیز خوشحال از این که با رئیس‌جمهوری مواجه است که کمتر در امور داخلی ایران مداخلی می‌نماید، اهل بحث و چانه زنی سیاسی است و علاقه‌مند به سیاست‌های نظامی‌گرایانه می‌باشد شرایط و اوضاع و احوال را برای پیاده کردن افکار و عقاید خود بسیار مناسب تشخیص داد.

نظام سیاسی ایران در دوره مذکور از ثبات بسیار بالایی برخوردار گردید. اعتراضات و مخالفتهای سیاسی سرکوب شده بود و رهبران و اعضای گروهها و جناحهای سیاسی مخالف در گوشه‌های زندان به سر می‌برند و یا به صورت منزوی به کناری خزیده و سایه دستگاه امنیتی رژیم که همواره به دنبال آنان بود تصور هرگونه تجدید سازمانی را برای آنان غیرممکن می‌ساخت. شاه نیز در پی پیاده کردن آمال و آرزوهای خود هر روز بر دامنه مداخلات خود افزوده، به طوری که نظام سیاسی کشور را به سمت نوعی نظام استبدادی خودکامه و فردی سوق داده بود. از سوی دیگر

مشکلات داخلی ایالات متحدهٔ امریکا و درگیری نیروهای این کشور در ویتنام، مانع از توجه چندان مقامات کاخ سفید نسبت به مسائل ایران می‌گردید و شاه راکه در تب و تاب خرید هرچه بیشتر اسلحه از این کشور بود، ناچار به اقدامات گوناگون از جمله بلوف‌زنی سیاسی و ایجاد شوک در مقامات کاخ سفید نسبت به ایران از طریق خرید اسلحه از شوروی و اقداماتی نظیر آن می‌کرد و به این صورت شاه تمامی این مسائل را به حساب سیاست مستقل ملی در پیش گرفته شده از سوی رژیم در دهه چهل شمسی می‌گذارد. به هر حال رژیم شاه در برهه مذکور، در راستای افزایش توان نظامی خود که مشخصه بارز تمامی این دوره می‌باشد دست به اقدامات گوناگونی زد که یکی از آنها اعطاء مصونیتهای سیاسی و قضایی به مستشاران نظامی امریکایی در ایران بود.

فصل اول
امتیاز کاپیتولاسیون دوم

یکی از مهمترین موضوعات مطروحه در بخش حاضر، که تا حدودی دیگر مسائل دوره مذکور را تحت‌الشعاع خود قرار داده و آثار و نتایج زیانبار فراوانی در روند مناسبات کشور شاهنشاهی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا برجای گذارده است مسئله اعطاء مصونیتهای سیاسی و قضایی و یا همان کاپیتولاسیون است. مسئله‌ای که تأمل و تعمق در آن بطور آشکار هر پژوهشگر بیطرفی را ناچار به اعتراف به این حقیقت می‌نماید که مناسبات سیاسی ایران و امریکا در برهه مذکور از نوع روابط عادی میان دو واحد سیاسی مستقل نبوده و از ماهیتی متفاوت نسبت به مناسبات سایر کشورها با یکدیگر برخوردار است. دادن مصونیتهای سیاسی و قضایی گسترده و معافیتهای متنوع اقتصادی و اجتماعی به هزاران نفر از شهروندان کشوری بیگانه در داخل یک کشور به ظاهر مستقل و برخوردار از حاکمیت ملی در وهله نخست این سئوال را در ذهن ایجاد می‌نماید که مگر هیئت حاکمه کشور مذکور هدفی جز تأمین منافع ملی‌اش را تعقیب می‌کند، مسلماً عمل مذکور این حقیقت را اثبات نمی‌نماید پس در یک نتیجه‌گیری اجمالی شاید بتوان گفت که سیستم سیاسی کشور اعطاء کننده مصونیتهای سیاسی و قضایی، بعلت عدم پیگیری منافع ملی خود در روابطش با دیگر کشورها و خدشه‌دار کردن حاکمیت ملی و حیثیت عمومی از سلامت لازم برخوردار نبوده و لذا نمی‌توانند عملکردی عقلایی و صحیح برای آن تصور کرد، مگر آنکه مصالح و منافع بسیار فوق‌العاده‌ای در مناسبات خویش درنظر داشته که ممکن است توجیه‌گر دادن مصونیت

به شهروندان خارجی کشوری قدرتمند در گستره‌ای وسیع و به این قیمت گزاف باشد.

اصولاً استقلال قضایی و تحمیل قانون و مقررات اجتماعی یک دولت بر شهروندان دیگر دولتها در حیطه قلمرو سیاسی خود، با در نظر گرفتن استثنائات موجود براساس حقوق و موازین بین‌المللی امر طبیعی بوده که تمامی کشورهای جهان آن را پذیرفته و بدان عمل می‌نمایند. این عمل نشانه بارز اعمال حق حاکمیت ملتها است. به هرحال سفارت ایالات متحدهٔ امریکا در تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۴۰ بطور صریح در مراسله‌ای با وزارت امور خارجه ایران، پیشنهاد اعطاء امتیازات و مصونیتهای مخصوص به کارمندان اداری و فنی این کشور که در خدمت دولت ایران باشد را ارائه کرد. این موضوع باعث بوجود آمدن مسائلی در طی سه سال بعد میان ایران و امریکا از یک سو و در داخل ایران از سوی دیگر گردید. در اینجا سعی بر این است که با ارائه تعریفی مختصر از کاپیتولاسیون و تاریخچه فشرده آن، زمینه ذهنی لازم برای توضیح موضوع اصلی آماده گردد.

واژه کاپیتولاسیون از ریشه کاپیتولاتوم[1] که یک کلمه لاتین بوده و به معنای فصل‌بندی و یا طبقه‌بندی مطالب تحت یک عنوان می‌باشد گرفته شده است. واژه کاپیتولیت بمعنای واگذاری و تسلیم مشروط، فعل آن می‌باشد. در اصطلاح حقوقی کاپیتولاسیون عبارت است از معاهداتی که به موجب آن اتباع کشور متعاهد از حق قضاوت کنسولی برخوردار بوده و قوانین و مقررات کشور محل اقامت شامل آنان نمی‌گردد. به عبارت دیگر کاپیتولاسیون ترتیبی است که به اتکاء آن یک کشور اقتدارات برون‌مرزی، به ضرر کشور دیگر در مورد اتباع خود بدست می‌آورد. این پدیده بعلت سابقه طولانی و نتایج ناخوشایند آن در ایران به‌عنوان یک قانون استعماری شناخته شده است.[5]

---

1. Capitulatum

به نظر بسیاری از پژوهشگران، منشاء برقراری کاپیتولاسیون به اختلافات مذهبی، تنوع سلایق در حمایت از شهروندان هر کشور و برداشتهای مختلف از قانونی واحد بازمی‌گردد. این پدیده برای اولین بار در سال ۱۴۵۳ میلادی پس از فتح قسطنطنیه به دست سلطان محمد فاتح توسط بیگانگان برای اتباع خود از دولت عثمانی اخذ گردید، در سالهای بعد نیز قراردادهای مشابه دیگری میان پادشاهان فرانسه و امپراطوری عثمانی منعقد شد مانند معاهدهٔ ۱۵۳۵ میلادی میان فرانسوای اول و سلیمان پاشا معروف به سلیمان قانونی. از دیگر موارد اعطاء مصونیتهای سیاسی و قضایی به بیگانگان معاهدهٔ وانگهای میان چین و ایالات متحدهٔ امریکا در سال ۱۸۴۴ است که براساس آن تجار امریکایی از برخی مصونیتهای قضایی در چین برخوردار گردیدند. البته موارد انعقاد این نوع معاهدات میان کشورهای مختلف فراوان است که در اینجا فقط به ذکر چند نمونه از مهمترین آنها بسنده گردید.

در ایران به دنبال شکست ایران از روسیه تزاری در دومین جنگ میان دو کشور در سال ۱۸۲۸ امتیاز کاپیتولاسیون در ذیل مواد هفتم و هشتم قرارداد ترکمن‌چای به ایران تحمیل گردید. در ذیل مادّهٔ هشتم عهدنامه مذکور آمده است: «هرگاه شخصی از اتباع روس با اتباع مملکت دیگری متهم به جرمی گردد مورد هیچ تعرض و مزاحمت واقع نخواهد گردید مگر در صورتی که شرکت او در جرم محرز و ثابت شود. در این صورت و نیز در صورتی که تبعه روس به شخصه به جرم متهم شود، محاکم مملکتی نباید بدون حضور مأموری از طرف سفارت یا کنسولگری روسیه به جرم مذکور رسیدگی و حکم دهند و هرگاه که در محل وقوع جرم سفارت یا کنسولگری وجود نداشته باشد کارگزاران آنجا مجرم را به محلی اعزام خواهند داشت که در آنجا کنسول و یا مأموری از طرف دولت روسیه وجود داشته باشد. حاکم و یا قاضی محل، استشهادی را که برعلیه و له شخص مظنون است تحصیل کرده و امضاء می‌نماید. این دو استشهاد که بدین ترتیب نوشته شده و به محل محاکمه فرستاده می‌شود، نوشته معتبر دعوی محسوب خواهد

شد مگر اینکه شخص مقصر خلاف و عدم صحت آن را بطور واضح ثابت نماید. پس از این که کماهو حقه تقصیر شخص مجرم به ثبوت رسید به کنسول روسیه تسلیم خواهد شد که به روسیه فرستاده شود و در آنجا موافق قوانین سیاست شود.[۶]

کاپیتولاسیون در ایران به تدریج از انحصار دولت روسیه خارج گردید و بسیاری از دولتهای دیگر با تمسک به اصل حقوقی کاملهالوداد خواهان این امتیاز برای اتباع خود در ایران گردیدند. دولتهای انگلیس، فرانسه، آلمان، امریکا، امپراطوری اتریش، مجارستان، ایتالیا، اسپانیا، بلژیک، یونان و حتی دولت عثمانی در این خصوص به روسیه اضافه شدند. به دنبال انقلاب کبیر ۱۹۱۷ در روسیه، و سپس انعقاد قرارداد دوجانبه ۱۹۲۱ دولت اتحاد جماهیر شوروی، بسیاری از امتیازات خود در ایران را ملغی کرد. ازجمله این امتیازات حق قضاوت کنسولی اتباع روسیه در ایران بود که شوروی‌ها برطبق اصل شانزدهم قرارداد مذکور از این حق صرفنظر نمودند. در سال ۱۳۰۶ شمسی رضا شاه پس از تأسیس نظام عدلیه جدید، کاپیتولاسیون را در ایران ملغی اعلان کرد. خاندان پهلوی تا قبل از اعطاء کاپیتولاسیون دوم ـ که شرح آن خواهد آمد ـ همواره الغای این امتیاز را یکی از افتخارات خود دانسته و بدان مباهات می‌کردند.

در بخشهای پیشین بیان گردید که مناسبات سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا پس از کودتای ۱۳۳۲ از حالت طبیعی خارج گردیده و شکلی بیمارگونه به خود گرفت. وجود بحران‌های پنج‌گانه مشروعیت، هویت، مشارکت، توزیع و نفوذ باعث گردید که رژیم تکیه‌گاهی خارج از قلمرو ملی خود که توانایی تجهیز و تقویت نظام به‌منظور سرکوب مخالفتهای داخلی و حفظ قدرت را داشته باشد جستجو نماید. گرایش سیری‌ناپذیر رژیم پهلوی به خرید اسلحه بیشتر و جدیدتر در برهه مذکور در همین راستا ارزیابی می‌گردد. این مسئله باعث افزایش روزافزون تعداد کارشناسان نظامی امریکایی در ایران گردید. با افزایش تعداد کارشناسان نظامی امریکایی در ایران و همچنین تعمیق مناسبات ناسالم سیاسی و اقتصادی و به بیان دیگر تحکیم وابستگی

رژیم، وزارت جنگ امریکا تصمیم گرفت که به‌منظور کسب حیثیت بیشتر و افزایش رفاه شهروندان خود در ایران و با استفاده از فرصت به دست آمده، پیشنهاد اعطاء مصونیت سیاسی و قضایی برای اتباع خود را به دولت ایران تسلیم نماید. البته انگیزه‌های اقتصادی و فرهنگی نیز در پیشنهاد مذکور ملحوظ بوده است. رابرت. یی. هات وکیل مدافع ستاد فرماندهی هیئت مستشاری نظامی امریکا در ارتش ایران در توجیه دلایل علاقه ایالات متحده به اعطاء امتیازات مذکور به کاظمی رئیس اداره امور حقوقی وزارت امور خارجه ایران می‌گوید: «... بسیاری از افراد (نظامی امریکایی) دوره مأموریت خود را در ایران تمدید نمی‌کنند زیرا همیشه از این می‌ترسند که خود و یا بستگان بلافصل آنها، زندانی شوند. توضیح دادم که بدون این که بی‌جهت از قوانین ایران ایراد گرفته باشم باید این را بگویم که روند حقوقی در ایران با استانداردهای مورد توقع اتباع امریکا مطابقت ندارد. بار دیگر تکرار کردم که این ترس چه حقیقی باشد و چه خیالی، یک عامل روحی مؤثر می‌باشد و عملاً به‌عنوان یک مانع جدی در تمدید داوطلبانه مدت مأموریت پرسنل آرمیش ـ مگ[1] محسوب می‌گردد....»[7]

به هرحال دولت امریکا توسط سفیر خود در تهران برای اولین بار در دوران نخست‌وزیری دکتر علی امینی پیشنهاد مذکور را تسلیم وزارت امور خارجه ایران می‌نماید. در بخشی از این یادداشت که در تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۴۰ از سوی سفارت امریکا در تهران به وزارت امور خارجه ایران ارسال گردیده، آمده است: «.... این سفارت مایل است مذاکرات بسیاری راکه اخیراً بین نمایندگان دو دولت در رابطه با مشکلاتی با اهمیت روزافزون انجام شده است را متذکر شود. این مشکلات از این حقیقت ناشی می‌شوند که موافقتنامه‌های موجود به قدر کافی مسئله وضعیت اعضای هیئتهای مستشاری نظامی ایالات متحده در ایران را دربرنمی‌گیرد. در همین رابطه، دولت ایالات

1. Armish-Mag

متحده معتقد است نیل به یک تفاهم کلی در این زمینه برای زدودن هر نوع شکی و درنتیجه سهولت در عملکرد مؤثر اعضای مستشاری به نفع هر دو دولت خواهد بود برای نیل به این هدف سفارت مفتخر است که فقط پیشنهاد نماید که این پرسنل از امتیازات و مصونیتهای مخصوص کارمندان اداری و فنی مشروحه در قرارداد منضم به قرار نهایی کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد روابط و مصونیتهای دیپلماتیک که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ در وین امضاء شده برخوردار گردد. البته معلوم است که کارکنان برجسته مشخص مورد توافق دو دولت امکان بهره‌مندی از امتیازات و مصونیتهای مأمورین سیاسی را خواهند داشت. سفارت، همچنین پیشنهاد می‌نماید به‌منظور هماهنگی و تسهیل در امور اداری، اصل سابق‌الذکر در مورد هر فردی از پرسنل نظامی و یا کارمندان غیرنظامی وزارت دفاع ایالات متحده و بستگانشان که اهل خانه آنها می‌باشند و حضور آنها در ایران بوسیله دولت شاهنشاهی ایران مجاز شناخته شده بکار گرفته شود..... سفارت پیشنهاد می‌نماید که در صورت توافق دولت شاهنشاهی ایران این تفاهم از تاریخ دریافت پاسخ آن وزارتخانه قابل اجرا و نافذ خواهد شد.»!!!

این یادداشت در اواسط دوران نخست‌وزیری دکتر علی امینی به دولت ایران تسلیم گردید. حال با توجه به عدم وجود مجلس در دوره مذکور و گرایش امینی به سیاست امریکا در ایران، انتظار می‌رفت که مفاد یادداشت مذکور با نظر موافق دولت ایران مواجه گردد. اما نخست‌وزیر وقت از دادن هرگونه پاسخی تا هنگام سقوط دولتش در تیر ۱۳۴۱ امتناع ورزید. دکتر علی امینی که در محافل سیاسی به‌عنوان عاقد قرارداد کنسرسیوم نفت شناخته شده بود از عواقب وحشتناک پذیرش خواسته‌های دولت امریکا در ایران آگاه بوده و می‌دانست که این موضوع چیزی نیست که دولت ایران بتواند به سادگی آن را هضم و جذب کرده و مردم از کنار آن بگذرند. یکی از مهمترین دلایل انقلاب مشروطیت در نیم سده پیش از آن وجود همین معاهدات تحمیلی بود که آثار و نتایج بسیار ناگواری بر مردم ایران داشته و آنان حاضر به انجام هرگونه فداکاری برای از

بین بردن آن شده بودند. حال چگونه قابل تصور بود که پنجاه و پنج سال بعد همان ملت تن به پذیرش چنین پدیده ناخوشایندی دهد.

دولت اسدالله علم در اواخر سال ۱۳۴۱ درخواست امریکا برای اعطاء مصونیت به مستشاران امریکایی را مورد بررسی قرار داد. وزارت امور خارجه ایران در تاریخ ۲۰ اسفند ۱۳۴۱ با ارسال یادداشتی به سفارت امریکا در تهران، موافقت خود را با بخش آخر یادداشت امریکا اعلام کرد که براساس آن اعضاء عالیرتبه گروه مستشاری که دارای گذرنامه‌های دیپلماتیک هستند از مصونیتهای دیپلماتیک برخوردار شوند و در مورد بقیه کارمندان گروه مستشاری نظامی نیز اعلام داشت: «مطالعاتی در حال انجام است تا آنان نیز از امتیازات و مصونیتهای بیشتری برخوردار شوند ولی دولت ایران هیچ اشاره‌ای به درخواست امریکا برای تسری مصونیت به خانواده‌های مستشاران نظامی امریکا در ایران نکرد. مجلس ایران که در آغاز دوره نخست‌وزیری امینی در سال ۱۳۴۰ منحل شده بود در شهریور ۱۳۴۲ با برگزاری انتخابات فرمایشی توسط «علم» در مهر همان سال افتتاح گردید. دولت علم قبل از تحویل کابینه به حسن علی منصور تمامی مصوبات هیئت دولت در زمان فترت مجلسین را برای تصویب به مجلس تقدیم کرد اما لایحه کاپیتولاسیون را که در ۱۳ مهر ۱۳۴۲ از تصویب هیئت دولت گذشته بود، در اواخر دوران نخست‌وزیری خود به مجلس ارائه نمود تا فرصت بررسی این لایحه در زمان دولت وی به دست نیاید و درنتیجه وظیفه دفاع از این لایحه بعهده دولت بعدی افتد.[۸]

در ۲۶ آبان ۱۳۴۲ وزارت امور خارجه ایران طی یادداشتی که به سفارت ایالات متحدهٔ امریکا، در تهران ارسال کرد، اعلام داشت: «.... مطالعات لازم به عمل آمد و نتیجه این مطالعات به استحضار آن سفارت کبری رسید که قرارداد بین‌المللی پس از تصویب از طرف قوه مقننه ایران شامل اعضای هیئتهای مستشاری نظامی دولت ایالات متحده در ایران که در استخدام وزارت جنگ ایران می‌باشد، نخواهد گشت و برای این کار مجوز جداگانه لازم است و قرار شد هنگام تقدیم موافقتنامه بین‌المللی وین به

مجلسین، شرح لازم نیز ضمیمه شود که رئیس و اعضای هیئتهای مستشاران نظامی در ایران از مزایا، مصونیتها و معافیتهایی که برای «کارمندان اداری و فنی» موضوع بند ماده اول موافقتنامه مورد بحث پیش‌بینی شده، برخوردار باشند و البته شمول این مزایا و معافیت‌ها بسته به تصویب مجلسین خواهد بود.....»[۹]

در پاسخ به یادداشت مورخ ۲۶ آبان ۱۳۴۲ وزارت امور خارجه ایران، سفارت امریکا در تهران در تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۴۲ نوشت: «.... طبق برداشت سفارت، عبارت اعضاء مستشاری امریکا در ایران «دربرگیرنده پرسنل نظامی و غیرنظامی امریکا، عضو وزارت دفاع امریکا و بستگانشان که اهل خانه آنها می‌باشند و در ایران برطبق قراردادها و توافقهای بین دو طرف مستقر هستند، می‌باشد....»[۱۰]

بیست و شش روز پس از تقدیم لایحه اعطاء مصونیتها و امتیازات سیاسی و قضایی به هیئتهای مستشاری امریکا در ایران به مجلس سنا، اسدالله علم، نخست‌وزیر، در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۴۲ جای خود را به حسن‌علی منصور، رئیس حزب «ایران نوین» که هسته اصلی آن را اعضای کانون مترقی، متشکل از تعدادی از تحصیلکردگان ایرانی در امریکا و اروپا و با گرایشات غربی‌مآبانه بودند، سپرد. نخست‌وزیر جدید که نه از زیرکی امینی بهره‌ای داشت و نه از تجربیات علم و نه از عواقب کرده خویش، با کوشش فراوان سعی کرد تا ضمن این که هر دو مجلس «سنا» و «شورای ملی» را زیر فشار مجبور به تصویب ماده واحده ذیل قرارداد وین بنماید، وجهه خود را نیز نزد مقامات کاخ سفید بهبود بخشیده و موقعیت خود را در داخل کشور تحکیم نماید، لذا مجلس سنا در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۴۳ تشکیل گردید. در این روز لوایح مختلف و متعددی مطرح شد و عمداً جلسه تا نیمه‌های شب ادامه یافت. سپس «لایحه کاپیتولاسیون» به‌عنوان آخرین لایحه مطروحه در حالی که بسیاری از نمایندگان کهن سال و فرتوت مجلس سنا به سبب طولانی شدن جلسه و خستگی مفرط در حالت خواب و بیداری بسر می‌بردند با توضیحات بسیار کوتاه و بدون هیچ گونه مخالفتی از سوی نمایندگان به تصویب مجلس

سنا رسید و برای تصویب نهایی به مجلس شورای ملی فرستاده شد. شریف‌امامی، رئیس مجلس سنا در توجیه رسیدگی به این لایحه در نیمه شب می‌گوید: «البته مقدور هم بود که ما فردا جلسه فوق‌العاده تشکیل بدهیم ولی چون کار بسیار مختصری است اجازه بفرمایید الآن تمامش کنیم.»[۱۱]

تنها یکی از نمایندگان ـ دکتر صدیق ـ با لحنی بسیار ملایم از معاون وزارت امور خارجه که در جلسه حضور داشت تقاضا کرد که در صورت امکان توضیحاتی پیرامون معافیتهایی بند (و) مادهٔ اول قرارداد وین بدهند. لذا آقای میرفندرسکی در جای سخنران قرار گرفته و گفت «.... خیلی از تصورات و اندیشه‌هاست که آقایان سناتورهای عظام می‌دانند که باید در آن جرح و تعدیل کرد. شاید در نظر اول خیلی گران بیاید که ما برای عده خارجی در ایران تقاضای مصونیت و معافیت بکنیم ولی این مصونیتها و این معافیتها را ما به خاطر آن خارجیها تقاضا نمی‌کنیم ما برای خاطر خدمتی تقاضا می‌کنیم که آنها برای ما انجام می‌دهند. پس از اینکه زیاد برای این موضوع فکر کردم و مشاوره کردیم با دستگاههای مختلف مملکت به این نتیجه رسیدیم که اعطای این مصونیتها و این مزایا ضرری برای دولت شاهنشاهی ندارد و معافیت مالیاتی است که از حقوق آنان مالیات گرفته نشده یا برای مسکن و تغذیه معافیت داشته باشند. مهم نیست، بعلاوه این نظر چیزی نیست که ما تنها کرده باشیم، دولتهای دیگر هم کرده‌اند. دولت ترکیه هم کرده، دولت یونان هم کرده، این مستلزم همکاری است که ما با دولت امریکا داریم و اگر فرض بفرمایید که ما این را به دولت دیگری بدهیم این صحیح نیست برای اینکه با دولت دیگری نه قرارداد دفاعی دوجانبه داریم و نه دولت دیگری را در دفاع از مملکت خودمان داریم در مساعی که برای دفاع از مملکت خودمان داریم این طور شریک کرده‌اید...»[۱۲]

سرانجام لایحهٔ کاپیتولاسیون در تاریخ ۲۱ مهر ۱۳۴۳ برای تصویب نهایی در مجلس شورای ملی مطرح گردید. این جلسه که از ساعت هشت صبح تا پنج بعدازظهر،

بدون هیچ گونه وقفه‌ای حتی برای صرف ناهار، بطول انجامید عیناً همان سناریو که هنگام تصویب لایحهٔ مذکور در مجلس سنا اتفاق افتاده بود بار دیگر تکرار شد. مجلس شورای ملی سخنان سخنرانان، مخالفتهای مخالفین، عوام‌فریبی‌ها و عوام‌فریبانی را به خود دید که سالها از وجود آنها بی‌بهره بود. مجلسی که اکثریت نمایندگان آن با صلاحدید دربار و سازمان امنیت برگزیده شده و هر کدام بنحوی سرسپردگی خود را به نظام اعلان کرده بودند به هیچ وجه انتظار یک همچون عکس‌العملی از آن نمی‌رفت. تعدادی از نمایندگان در مقام مخالفت با لایحه مذکور که آن را مخالف قانون اساسی و مباین منافع ملی کشور می‌دانستند سخنانی ایراد نمودند. حدود پنجاه نفر از نمایندگان در جلسه شرکت نکردند و از ۱۳۵ رأی گرفته شده، ۶۱ رأی مخالف و ۷۴ رأی موافق تصویب لایحه مذکور به صندوق ریخته شد که این موضوع در تاریخ مجلس شورای ملی کم‌سابقه بود. نخست‌وزیر در توجیه لایحه مذکور، گناه آن را به گردن دولت سابق انداخت و میرفندرسکی معاون پارلمانی وزارت امور خارجه همان سخنان خود در مجلس سنا را برای نمایندگان مجلس شورای ملی تکرار کرد با این تفاوت که این بار تعداد کشورهایی را که حاضر به اعطاء چنین مصونیتهایی به نیروهای امریکایی شده بودند را ۳۸ کشور ذکر نمود.[۱۳]

یازده روز پس از تصویب قانون معافیت نظامیان امریکا از شمول مقررات قضایی ایران، در تاریخ ۳ آبان ۱۳۴۳ دولت منصور لایحه وام دویست میلیون دلاری از بانک صادرات و واردات امریکا را با تضمین دولت ایالات متحدهٔ امریکا به مجلس برد و به تصویب رساند. این وام که در یک دوره پنج ساله بتدریج در اختیار ایران گذارده می‌شد می‌بایست پس از پانزده سال از زمان دریافت اولین قسط آن توسط دولت ایران و با بهره زیاد به بانک مذکور مسترد گردد. هدف از دریافت وام مذکور خرید سلاحهای جنگی از امریکا بود. محافل سیاسی ایران واگذاری این وام را نشانهٔ پاداش به دولت ایران به خاطر تصویب قرارداد کاپیتولاسیون تلقی کردند. در این بین سفارت امریکا در تهران بشدت

دولت و وزارت امور خارجه ایران را برای گسترش شمول افراد تحت پوشش لایحه مذکور تحت فشار قرار داده بود. آنان می‌خواستند که افراد غیرنظامی و خانواده و بستگان آنان نیز از مصونیتهای مورد بحث برخوردار گردند که سرانجام نیز موفق به تحمیل آن به دولت ایران گردیدند.

پیامدهای پذیرش کاپیتولاسیون در ایران

به دنبال تصویب لایحه وام دویست میلیون دلاری ایران در تاریخ ۴ آبان ۱۳۴۳ امام خمینی(ره) که پس از آزادی از زندان در منزل تحت نظر بود، با وجود سانسور شدیدی که بر رسانه‌های گروهی حاکم بود، از جریان تصویب لایحهٔ کاپیتولاسیون آگاه گردید لذا به‌منظور افشای مطلب و بیدارسازی مردم تصمیم گرفت که طی یک سخنرانی مطلب را به اطلاع مردم برساند. پس از آگاهی رژیم از این موضوع، دولت نماینده‌ای را روانهٔ قم کرد. نمایندهٔ دولت در دیدار با برخی از روحانیون، سعی در بازداشتن امام خمینی(ره) از سخنرانی کرده و اظهار داشت: «.... که هرگونه حمله به امریکا به مراتب خطرناک‌تر از حمله به شخص اول مملکت است....»[۱۴] اما این تهدیدات مانع از سخنرانی تند ایشان در روز ۴ آبان ۱۳۴۳ نگردید. امام خمینی در بیاناتی خطاب به مردم فرمودند: «.... اگر یک آشپز امریکایی مرجع تقلید شما را در وسط بازار ترور کند.... پلیس ایران حق ندارد جلوی او را بگیرد، دادگاههای ایران حق ندارند محاکمه کنند.... رئیس‌جمهور امریکا بداند، این معنا راکه منفورترین افراد دنیاست، پیش ملت ما،..... آقا تمام گرفتاری ما از این امریکاست، تمام گرفتاری ما از این اسرائیل است اسرائیل هم از امریکاست این وکلا هم از امریکا هستند، این وزراء هم از امریکا هستند، همه تعیین آنهاست اگر نیستند چرا نمی‌ایستند در مقابل داد بزنند؟[۱۵]

امام خمینی(ره) به ایراد سخنرانی اکتفا ننموده و اعلامیه‌ای نیز در مخالفت با اعطای مصونیتهای سیاسی و قضایی به مستشاران امریکایی در ایران صادر نمود که این

اعلامیه به سرعت تکثیر شده و در اختیار عموم مردم قرار گرفت. این اقدامات به اضافه رشد و آگاهی سیاسی مردم و سابقه آشنایی با معاهداتی از این نوع، جو ملتهبی را در سرتاسر کشور به وجود آورد که وقوع هرگونه حادثه‌ای دور از انتظار نبود.با وجود این امام خمینی(ره) برای رژیم غیرقابل تحمل می‌نمود لذا در نیمهٔ شب ۱۳ آبان ۱۳۴۳ نیروهای امنیتی و انتظامی به منزل ایشان ریخته و پس از دستگیری، وی را به ترکیه تبعید کردند. دو ماه بعد «حسن‌علی منصور» نخست‌وزیر وقت در تاریخ ۱ بهمن ۱۳۴۳ هدف گلوله قرارگرفته و به قتل رسید. ترور نخست‌وزیر نشان از عمق خشم و ناخشنودی مردم از کرده دولت در تصویب لایحه کاپیتولاسیون می‌داد. تدابیر شدید امنیتی و تغییر رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور مانع از آن نشد که در ماههای بعد، شاه نیز از شعله‌های خشم مردم ایران دور ماند. دو ماه و بیست روز پس از ترور حسن‌علی منصور شاه نیز در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ هدف گلوله‌های یکی از سربازان گارد سلطنتی قرار گرفته اما بطرز معجزه‌آسایی جان سالم به در برد.

به هرحال درخواست اعطاء مصونیتهای سیاسی و قضایی برای مستشاران امریکایی در ایران بشدت از وجهه امریکا نزد مردم ایران کاست. وجهه‌ای که با وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خدشه‌دار گردیده بود، این بار موجب برانگیختن مخالفتهایی گردید که چهارده سال بعد گریبانگیر اعضای سفارت آن کشور در ایران شد. درست است که مشابه این قرارداد با کشورهای اروپایی عضو ناتو نیز منعقد گردیده بود اما در این کشورها حوزه‌های قضایی به شکلی بر یکدیگر انطباق یافته بود که هم دولت امریکا و هم دولت کشور میزبان کنترل قانونی بر اوضاع داشته باشند و چنانچه امریکا تصمیم می‌گرفت متخلف را تحت پیگرد قانونی قرار ندهد در این صورت دستگاه قضایی دولت محل وقوع جرم، موظف به رسیدگی به جرائم شخص مذکور بود، برخلاف ایران که دولت امریکا حق انحصاری تعقیب و مجازات مجرمین امریکایی را کسب نموده بود. براساس توافق دولت ایران و ایالات متحدهٔ امریکا، دستگاه قضایی ایران حق مجازات

مجرمین امریکایی در داخل ایران را نداشت حتی اگر دولت امریکا نیز از این کار صرفنظر نماید. حال چنانچه در نظر آوریم که بسیاری از قوانین جزایی و کیفری ایران، ترجمه از قوانین کشورهای اروپایی بوده و خود امریکاییان نیز بر همان اساس رفتار می‌نمایند مسئله جای تأمل و تعمق بسیار دارد. کویتلر یانگ، استاد دانشگاه برینستون امریکا که نظرات وی پیرامون مناسبات ایران و امریکا، در بخشهای گذشته آمد در سال ۱۹۶۹ خطاب به دانشجویان خود می‌گوید: «موافقتنامهٔ وضعیت نیروها[۱]، اشتباه فجیعی برای منافع امریکا در ایران بود و این قانون سنگین به‌عنوان نشانهٔ فاحش امپریالیسم تفسیر می‌شد با این همه ما بر اجرای آن پافشاری کردیم.[۱۶]

۱. منظور همان لایحه اعطاء مصونیت به مستشاران امریکایی است.

فصل دوم
معاملهٔ اسلحه و نفت

شاه در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ظاهراً به‌منظور افتتاح نمایشگاه «هفت هزار سال هنر ایران» در موزهٔ هنرهای ملی واشنگتن و طبق عادت همیشگی برای اولین بار در دوره ریاست جمهوری جانسون، راهی امریکا گردید. شاه ایران به هنگام استقبال از وی خطاب به دین راسک وزیر امور خارجهٔ امریکا گفت: «ما در ایران برای دوستی شما و رهبری شما در دنیایی که آرزوی آزادی و استقلال آن را داریم ارزش فوق‌العاده قائل هستیم، امیدواریم مردمانی که دارای همین آرمان‌ها هستند نگذارند حوادث بر آنها چیره شود.»[۱۷] منظور شاه از این سخنان جلب توجه بیشتر مقامات امریکایی نسبت به ایران و کمک ایشان در برداشتن گامهای مورد نظر وی بود. شاه همچنین در ضیافت ناهاری که از سوی رئیس‌جمهور، به افتخار وی برپا گردیده بود، اصلاحات انجام شده در ایران را ملهم از موفقیتهای عظیم ملت امریکا دانست. این در حالی بود که جانسون نقش شاه را به‌عنوان عامل حیاتی آزاد نگه‌داشتن ایران و مدرن‌سازی این سرزمین کهن مورد ستایش قرار داده بود. شاه پس از چند دور مذاکره و گفتگو با مقامات کاخ سفید و تلاش در جهت همراه ساختن آنان با برنامه‌های مورد نظر خود و دریافت چند دکترای افتخاری از دانشگاههای امریکا و حضور در گورستان آرلینگتون و نثار تاج گل بر آرامگاه کندی، این کشور را به مقصد مراکش ترک کرد.[۱۸]

باری روبین در مورد این سفر می‌نویسد: «شاه کم کم می‌خواهد در سیاست منطقه هم نقش بعهده بگیرد و در اولین ملاقاتش با پرزیدنت جانسون در ژوئیهٔ ۱۹۶۴

مهمترین موضوع مذاکرات او با رئیس‌جمهور امریکا مسئله ناصر و لزوم مبارزه با تحریکات او در خاورمیانه و کشورهای عربی است....»[۱۹]، همچنین نویسندهٔ کتاب «دیکتاتوری و توسعه سرمایه‌داری در ایران» می‌گوید: «شاه در جریان سفر خود به واشنگتن توانست پرزیدنت جانسون راکه قبلاً چندان تمایلی به این کار نداشت با دادن اعتبارات فروش اسلحه و مهمات به ایران موافق سازد. این اعتبار که در سال ۱۹۶۵ فقط ۴۸ میلیون دلار بود، در سال ۱۹۷۳ به ۳۰۰ میلیون دلار افزایش پیدا کرد. این اعتبارات نمودار تغییر راهبردی مشخص در سیاست دولت امریکا بود و مسئله فروش اسلحه و مهمات را در سطح کاملاً تازه‌ای قرار داد.»[۲۰]

از دیگر مسائل قابل ذکر در مناسبات دو کشور، در برهه مذکور پایان مأموریت جولیوس هلمز سفیر امریکا در تهران و آغاز کار آرمین مایر در فوریه ۱۹۶۵ م است. عملکرد چهار سالهٔ هلمز در ایران و گزارشهایی که به دولت متبوع خود می‌فرستاد چندان مورد رضایت شاه نبود. هلمز و برخی از همکارانش سعی داشتند که بدون تعصب و یا جانبداری و بدور از اعمال نفوذ، گزارشاتی نسبتاً واقع‌بینانه‌تر از اوضاع ایران به وزارت خارجه دولت متبوع خود ارسال دارند. اما جانشین هلمز در همان آغاز کار با مسئله‌ای مواجه گردید که بطور حتم این واقعه چگونگی عملکرد وی را تا پایان مأموریتش به وی فهماند. شاه که از این پس درباره تماس امریکاییها با مخالفان و سیاستمداران مستقل ایرانی حساسیت نشان می‌داد متوجه رفتار غیرمعمول (از نظر شاه) مایر در یک میهمانی می‌گردد. داستان از این قرار بود که مایر در سال ۱۹۶۵ با یک خانم ایرانی که نام خانوادگی او مشابه یکی از نخست‌وزیران پیشین ایران بود در یک مجلس میهمانی آشنا شد و اظهار علاقه می‌نماید که نخست‌وزیر سابق ایران را ملاقات نماید. یکی از حاضران که مشغول استراق سمع سخنان آنان بود این مطلب را به مأموران امنیتی گزارش داده و جریان امر فوراً به گوش شاه می‌رسد. نخست‌وزیر سابق ازجمله شخصیتهایی بود که شاه نسبت به او نظر خوشی نداشت. موضوع به واشنگتن منعکس

شد و سفیر ایران در امریکا در ملاقات با معاون وزارت امور خارجه امریکا رسماً به رفتار سفیر جدید آن کشور در ایران اعتراض کرد. «مایر» در ملاقات با شاه توضیح داد که قصد خاصی از ملاقات با نخست‌وزیر سابق نداشته و بطورکلی تماس با مخالفان را برای آگاهی از موضع آنها مفید می‌داند ولی شاه با این نظر مخالفت کرد و گفت که در ایران مخالفان این قبیل تماسها را دلیل ضعف حکومت می‌دانند.[۲۱]

از این پس آرمین مایر نه تنها مانع بوجود آمدن این گونه وقایع گردید، بلکه تحت نفوذ مقامات ایرانی و با تشخیص ذائقه آنها گزارشهای بسیار خوشایندی آن گونه که شاه می‌خواست برای دولت متبوعش می‌فرستاد بطوری که وی در ادامه کار در ردیف مقامات امریکایی حامی سیاست ایران، همچون والت روستو و رابرت مک‌نامارا جای گرفت و این مسئله نیز در راستای گرایش شاه به خرید اسلحه از امریکا اهمیت فراوان داشت، جیمز بیل می‌گوید: «.... مایر تحت کنترل شاه بود و در چهار سال فعالیت خود در تهران بیشتر شبیه به یک افسر روابط عمومی شاه ایران بنظر می‌رسید».[۲۲]

در دوره مورد بحث یک اختلاف اساسی بین دیدگاهها و برداشتهای مقامات کاخ سفید و شاه به چشم می‌خورد. امریکا در چهارچوب استراتژی کلی خود پس از پایان جنگ دوم جهانی، بیشتر در فکر مقابله با تهدید شوروی است در حالی که ایران بیشتر از سوی همسایگان عرب خود احساس خطر می‌کند. شاه که حکومت خو· را از سویی مواجه با خطر رژیمهای تندروی عرب مانند مصر، عراق، سوریه و جمهوری عربی متحده می‌دید و از سوی دیگر ناظر عملیات شورشیان ظفار و نیروهای یمن جنوبی در منطقه بود به تلاش خود برای متقاعدنمودن رهبران واشنگتن به لزوم تقویت نیروهای نظامی ایران، به‌منظور حفظ و صیانت از موقعیت امریکا در منطقه پرداخت. اسلحه‌های جدید و پیشرفته که می‌توانست در آن واحد هم موقعیت شاه را در منطقه بهبود بخشد و هم حیثیتی برای وی در داخل ایران دست و پا نماید.

اما خرید اسلحه بیشتر و پیشرفته‌تر نیاز به منابع مالی افزون‌تر داشت لذا شاه

برای خرید اسلحه‌های مورد نظر خود و تأمین هزینه آنها شرکتهای عضو کنسرسیوم نفت را برای افزایش تولید نفت ایران تحت فشار قرار داد. از جانب دیگر شاه حامیان سیاسی خود در امریکا را نیز واداشت تا از طریق دولت امریکا اعضای کنسرسیوم را به تولید بیشتر نفت ایران و افزایش درآمد شاه قانع نمایند. افرادی چون والت ویتمن روستو، رابرت مک نامارا، جرج مک باندی، دیوید لیلانتال، هارولد ساندرز، آرمین مایر و بسیاری دیگر از مقامات بلندپایه و صاحب نفوذ امریکایی حامیان اصلی سیاست‌های شاه ایران در کاخ سفید، کنگره و دیگر محافل بودند. مک نامارا که از فروش تسلیحات نظامی امریکا به ایران بشدت حمایت می‌کرد در استدلال اقتصادی خود به جانسون در سال ۱۹۶۷ می‌نویسد: «معاملات ما حدود ۱/۴ میلیون شغل در امریکا بوجود آورده و برای صنایع امریکا در پنج سال گذشته بیش از یک میلیارد دلار سود به همراه داشته است. برنامه فروش تجهیزات نظامی کمتر از هفت درصد تولیدات نظامی امریکا را جذب می‌کند و به‌منظور ایجاد کار برای صنایع امریکا نیست بلکه حقیقت این است که معاملات نظامی امریکا با خارج سود سرشاری دربردارد و در ایجاد مشاغل مؤثر است.»[۲۳]

این در حالی بود که افرادی چون ویلیام او. داگلاس، سناتور فولبرایت، تی کویلر یانگ و برخی دیگر از مقامات امریکایی با مطالعه اوضاع داخلی ایران و پیگیری جریانات و حوادث این کشور، نظر خوشی نسبت به اوضاع ایران نداشته و دائماً نگرانی خود را از شیوه حکومت محمدرضا پهلوی به مقامات کاخ سفید گوشزد می‌کردند. هر چند هیچ کس حاضر به شنیدن اظهارات آنان نبود چراکه ظاهر امور چیز دیگری را نشان می‌داد. پروفسور «کویلر یانگ» استاد زبان فارسی دانشگاه پرینستون در گزارشی که در ۱۷ آوریل ۱۹۶۵ / ۲۸ فروردین ۱۳۴۴ به همایش مشکلات معاصر ایران در دانشگاه هاروارد تسلیم کرد، نوشت: «از سال ۱۳۳۲ به بعد به استثنای پانزده ماهی که حکومت در دست دکتر علی امینی بود شاه همواره تمام امور کشور را در اختیار خود داشت و

اکنون نیز حکومت ایران مسئله‌ای است مربوط به شخص او و دیکتاتوری او، شاه با تحریف سیاست محیلانه و تزویرآمیز خود و به کمک هوش و بکار بردن مدام قدرت برای ایجاد خفقان توانسته است دشمنان خود را تقسیم کند و به جان هم بیندازد و به حکومت دیکتاتوری خود ادامه بدهد. او به زور و ضمانت ساواک، حکومت می‌کند و این حکومت را به دست فن‌سالاران جوان اداره می‌کند که نه محبوبیتی در میان مردم دارند و نه استقلال رأیی از خود. به رغم گزارشهای کوته‌بینانه مطبوعات خارجی، حکومت دیکتاتوری او عمیقاً مورد نفرت مردم است. رژیم شاه در میان طبقه تحصیلکرده و روشنفکر هم پایگاهی ندارد و از نظر بسیاری از آنان مشروعیت رژیم پس از حوادث ۱۳۳۲ مورد تردید است. این مخالفت بطور عمیق و شدید ضدامریکایی است زیرا همه مردم ایران متقاعد شده‌اند که پشتیبان و ضامن دیکتاتوری شاه، امریکاییها هستند و این پشتیبانی محاسبه شده است و سیاست امریکا مشخص و معین است. خلاصی از این وضع چاره‌ای ندارد جز شکافی عمیق با این رژیم ولو اینکه با اعمال زور باشد و من ادعا نمی‌کنم که روزهای حکومت شاه به سر رسیده است زیرا اغلب بخت با او یاری کرده است اما می‌توان بدرستی گفت که سال‌های او شمرده شده است، یک قیام یا یک تصادم برای واژگون کردن این حکومت اجتناب‌ناپذیر است. شاید زمان خونریزی و حمله و زدوخورد و اغتشاش در ایران چندان‌دور نباشد اما این واقعیت را نمی‌توان منکر شد که تندروان چپ و راست دارند در ایران با هم متحد می‌شوند و نتیجه هر چه باشد به نفع امریکا نخواهد بود. بنابراین برمی‌گردیم به اینکه بایست برنامه و روش ما در ایران تغییر کند.[۲۴]

از سوی دیگر اعطاء امتیازات مربوط به بهره‌برداری از نفت مناطق مختلف ایران به جز محدوده عملیات اعضای کنسرسیوم، روش دیگری برای افزایش درآمد بیشتر محسوب می‌گردید. برخی از شرکتها که در برهه مذکور مشترکاً با دولت ایران مشغول بهره‌برداری از نفت و صدور آن به خارج بودند عبارت‌انداز: شرکت نفت لاوان، شرکت

نفت بین‌المللی ایران مارین، شرکت نفت ایران و ایتالیا، شرکت نفت ایران پان امریکن و.... همچنین دولت ایران که خود را یکی از بنیانگذارن سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) می‌دانست و از سوی دیگر بیشترین سهم صدور نفت را در برهه مذکور در میان اعضاء بعهده داشت، همیشه مخالف کاهش قیمتهای نفت توسط شرکتهای اروپایی و امریکایی بوده و از سیاست تثبیت قیمتها در مقابله با شرکتهای بزرگ نفتی حمایت می‌کرد. شاه در این برهه بیشترین تلاش را نمود تا رهبری سازمان کشورهای صادرکننده نفت را در دست گیرد و از این طریق به اهداف خود که افزایش قیمت نفت بود نائل شود. کاری که مقدمات آن در اواخر دهه شصت میلادی فراهم گردیده و در سالهای اولیه دهه هفتاد، جهان شاهد ترک تازی‌های شاه ایران در سازمان مذکور و افزایش چندین برابر قیمت نفت گردید و به این وسیله درآمد لازم برای شاه به‌منظور خریدهای چندین میلیارد دلاری اسلحه که تا آن زمان در تاریخ مبادلات اسلحه بی‌سابقه بود فراهم گردید. محمدرضا پهلوی در جریان جنگ اعراب و اسرائیل در سال ۱۹۶۷ و بسته شدن کانال سوئز به خریداران اروپایی و حامیان امریکایی خود نشان داده بود درحالی که تمامی کشورهای عربی صادرکننده نفت، صدور نفت خود را بر روی کشورهای طرفدار اسرائیل متوقف کرده بودند ایران تنها کشور مطمئن صادرکننده نفت است. کشوری که حتی علی‌رغم مخالفتهای موجود، نفت مصرفی اسرائیل را نیز تأمین می‌نماید. جدول شماره ۳ مقدار تولید و بودجه سالانه دولت ایران را از نفت بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۳ نشان می‌دهد.

سال	تولید متوسط نفت خام (بشکه، روز)	درآمد (میلیون پوند انگلیس)
۱۹۶۰	۱۰۶۷۷۰۰	۱۰۱/۸
۱۹۶۱	۱۲۰۲۲۰۰	۱۰۴/۰
۱۹۶۲	۱۳۳۴۵۰۰	۱۲۲/۳
۱۹۶۳	۱۴۹۱۳۰۰	۱۳۵/۷
۱۹۶۴	۱۷۲۰۷۰۰	۱۷۲/۲
۱۹۶۵	۱۹۰۸۳۰۰	۱۸۳/۶
۱۹۶۶	۲۱۳۱۸۰۰	۲۱۷/۲
۱۹۶۷	۲۶۰۳۲۰۰	۲۸۳/۳
۱۹۶۸	۲۸۳۹۸۰۰	۳۵۵/۶
۱۹۶۹	۳۳۷۵۸۰۰	۳۸۴/۵
۱۹۷۰	۳۸۲۴۷۰۰	۴۶۲/۲
۱۹۷۱	۴۵۳۹۵۰۰	۷۷۱/۳
۱۹۷۳	۵۰۴۹۹۰۰	۱۰۲۰/۷
۱۹۷۳	۵۸۹۵۶۰۰	—

منبع: مانع سعید العتیبه، اوپک و اقتصاد نفت، ترجمهٔ اسماعیل آیتی (مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۹)، ص ۱۱۸.

به دلایل مختلف شاه ترجیح می‌داد که تمامی اسلحه مورد نظر خود را از امریکا تهیه نماید. برنامه‌های خرید تسلیحاتی شاه که از سال ۱۹۶۴ شکل جدید به خود گرفته بود همچنان تا پایان دوره پنج ساله ریاست جمهوری جانسون ادامه یافت و پافشاری شاه در خرید هر چه بیشتر سلاحهای پیشرفته امریکایی، موجبات ناراحتی برخی از مقامات

کاخ سفید را به دنبال داشت. این مسئله بدان جهت بود که هنوز راهبرد منطقه‌ای مشخصی از سوی ایالات متحدهٔ امریکا در مورد خاورمیانه و نقش ایران در آن پیش بینی نشده بود. با این وجود نمودار خرید تسلیحات از سوی ایران همچنان سیر صعودی خود را می‌پیمود و دولت ایران بدون وقفه خود را برای ایفای نقش جدیدی که قرار بود در سالهای اولیه دهه هفتاد بر عهده آن گذاشته شود آماده می‌کرد. اگرچه گزارش انجمن جهانی پژوهش در صلح استکهلم و دیگر آمارهای رسمی از این دست خریدهای تسلیحاتی ایران را از سال ۱۹۶۵ به این سو به طور متوسط سالانه ۱۳۰ میلیون دلار برآورد کرده است. اما مطابق اسناد محرمانه بدست آمده از سفارت امریکا در تهران، خریدهای تسلیحاتی ایران در دوره مذکور به مراتب بیش از میزان یاد شده است.[۲۵] جدولهای شماره ۴ و ۵ گویای این مطلب است.

در عین حال، اصلاحات داخلی در امریکا، درگیری این کشور در ویتنام، عدم وجود دکترین و برنامه مشخصی در قبال کشورهای خاورمیانه و نقش ایران در منطقه، مخالفت برخی از اعضای کنگره و تداوم سیاستهای رئیس‌جمهور امریکا مبنی بر تقدم اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بر تجهیز نیروی نظامی، مانع از برآوردن تمامی درخواستهای تسلیحاتی ایران توسط دولت امریکا می‌گردد. شاه نیز از سویی خود را آزادتر از گذشته می‌دید و از سوی دیگر نیاز به اسلحه بیشتر را برای اجرای برنامه‌های مورد نظر خود، ضروری می‌انگاشت لذا در مرداد ۱۳۴۵ دست به اقدام بی‌سابقه‌ای زد. خرید ۱۱۰ میلیون دلار اسلحه از شوروی اگرچه اهمیت اقتصادی و نظامی چندانی نداشت به ویژه آن که بیشتر اسلحه مذکور را کامیون، توپهای ضدهوایی و وسایلی از این قبیل تشکیل می‌داد اما شاه با خرید مذکور توانست به تمامی اهداف مورد نظر خود از این اقدام دست یابد.

جدول شمارهٔ ۴: مبلغ کلی خریدها و سفارشهای ایران برای سلاحهای امریکایی (۱۹۷۳-۱۹۵۳)

سال	میزان به میلیون دلار
۶۴-۱۹۵۳	۱۲۸۵
۷۳-۱۹۶۵	۳۷۹۳
۷۳-۱۹۵۳	۵۰۷۸

جدول شمارهٔ ۵: مبلغ کلی خریدها و سفارشهای ایران برای سلاحهای جنگی امریکایی (۱۹۶۹-۱۹۶۵)

سال	میزان به میلیون دلار
۱۹۶۵	۶۹
۱۹۶۶	۱۲۴
۱۹۶۷	۱۴۸
۱۹۶۸	۶۹
۱۹۶۹	۲۳۶
جمع	۶۷۶

هر دو جدول از کتاب معامله نفت و اسلحه، اجرای دکترین نیکسون صفحه ۱۲۶ و ۱۲۹ اخذ گردیده شده است.

خرید اسلحه از شوروی در درجهٔ اول توانست شوک لازم را در مقامات واشنگتن مبنی بر توجه بیشتر به ایران و پذیرش بیشتر درخواستهای این کشور وارد نماید لذا در سالهای بعد شاه موفق به دریافت جدیدترین سلاحهای نظامی امریکایی به مقدار بسیار زیاد گردید. البته دریافت سلاحهای فوق در سالهای آتی تماماً در عامل مذکور خلاصه نمی‌گردد اما به هر حال این مسئله به عنوان یکی از عوامل مهم محسوب گردید. از سوی دیگر خرید اسلحه از شوروی می‌توانست چهرهٔ مستقلی از شاه که از سوی مردم به

عنوان مجری سیاستهای کاخ سفید شناخته شده بود ترسیم نماید و این مسئله باعث اثبات حقانیت وی در ادعای سیاست ملی که بر دههٔ ۱۳۴۰ نهاده بود، گردد. در هر صورت اگر چه میزان سلاحهای خریداری شده و نوع آن چندان قابل توجه نبود اما به هر حال همین مقدار نیز در راستای برنامه‌های شاه برای تقویت هرچه بیشتر نیروی نظامی ایران گشایشی بود و اهمیت فراوان داشت. شاه در مصاحبه با روزنامهٔ نیویورک هرالد تریبیون در ۴ اسفند ۱۳۴۵ گفت: «ایران از آن جهت برای خرید اسلحه به میزان ۱۱۰ میلیون دلار به شوروی روی آورد که امریکا شرایط مالی و تهیه و تدارک خاصی در این مورد قائل می‌شد. امریکا صرف نظر از شرایطی که برای تحویل اسلحه قائل می‌شد از ایران در مقابل فروش اسلحه، پول می‌خواست، در حالی که شوروی یک اعتبار هشت ساله با بهره ٪۲/۵ در اختیار ایران گذارده است.

در این سالها، شاه بسیاری از نشریاتی را که در مورد تسلیحات نظامی منتشر می‌شد، مطالعه می‌کرد و از کم و کیف جدیدترین و پیشرفته‌ترین آنها اطلاع داشت و همین مسئله باعث مجاب کردن دیپلماتهای کم اطلاعی می‌گردید که سعی داشتند خواسته‌های وی را تعدیل نمایند. در این سالها شاه توانست فروش و اعتبار خرید مقادیر زیادی اسلحه را به مقامات واشنگتن تحمیل نماید. این تسلیحات شامل چند اسکادران (هر اسکادران ۱۶ فروند) هواپیمای «اف-۵» و «اف- ۴د» هلیکوپترهای بزرگ نظامی «uh-۴۳» تانکهای شرایدن، سیستم کنترل و اعلام خطر هوایی بلوشارک، موشکهای زمین به هوای هاوک و «SA-۲»، موشکهای هوا به هوای اسپرو سایندویندر، توپ ضد هوایی «ولکن» قایقهای موتوری توپ‌دار و دیگر وسایل نظامی از امریکامی گردید. شاه که توجه خاصی به تقویت نیروی هوایی داشته و همیشه سعی می‌کرد پیشرفته‌ترین هواپیماهای نظامی را در اختیار داشته باشد با مشاهده دریافت هواپیماهای مافوق صورت میگ ۲۱ توسط برخی از کشورهای عربی از شوروی، بر فشار خود بر مقامات امریکایی نسبت به فروش هواپیماهای پیشرفته افزود.[۲۶]

با تمام اینها شاه در سالهای مورد بحث همیشه نسبت به سیاست امریکا در قبال ایران ناراضی بوده و از آن انتقاد می‌کرد. در سال ۱۹۶۵ پاکستان یکی از اعضای سازمان پیمان مرکزی (سنتو) و همپیمان امریکا در دو پیمان سنتو و سیتو با هندوستان وارد جنگ گردید. در این جنگ امریکا اعلان بی‌طرفی کرده و از فرستادن کمکهای نظامی به پاکستان خودداری نمود. این مسئله موجب ناراحتی و نگرانی شاه گردیده و ایشان زبان به انتقاد از موضع امریکا گشود. شاه گفت: «حالا ما می‌فهمیم که اگر مورد تجاوز قرار بگیریم امریکا به کمک ما نخواهد آمد...»[۲۷] به هر حال ایران علناً اقدام هند را تجاوز نامید و برای نخستین بار بدون مشورت قبلی با امریکا تعدادی از هواپیماهایی را که از امریکا خریده بود در اختیار پاکستان گذاشت. این مسئله ضربه محکمی بر سازمان در حال اضمحلال سنتو وارد آورد و شاه را متقاعد کرد که نه ایالات متحدهٔ امریکا و نه سازمان پیمان مرکزی، یارای کمک به وی در صورت مواجهه با یک تجاوز احتمالی از سوی همسایگان را نخواهد داشت.

در مهر ۱۳۴۷ هارولد ویلسون، وزیر حکومت کارگری انگلستان به دنبال بحران اقتصادی و کاهش ارزش لیره استرلینگ اعلان کرد که این کشور تصمیم دارد نیروهای نظامی خود را از مناطق شرق کانال سوئز و از جمله خلیج فارس خارج نماید.این تصمیم دولت انگلستان موجب آن شد که دولت مردان ایرانی به تکاپو افتاده و منطقه حوزه خلیج فارس را منطقه حیاتی خود بنامد و برای حفظ منافع خود در این منطقه ابتدا اعلام نمودند که خلاء قدرتی که در نتیجه خروج بریتانیا حاصل خواهد شد نباید به وسیله هیچ کشوری در خارج از منطقه خلیج فارس پر شود. شاه در مصاحبه‌ای که در ۱۴ دی ۱۳۴۷ انجام داده بود گفت: «وقتی انگلستان در سال ۱۳۵۰ نیروهایش را از خلیج فارس خارج کند ایران حضور بیگانگان را در خلیج فارس تحمل نخواهد کرد و مسئولیت دفاع از منطقه باید به عهده کشورهای ساحلی آن واگذار شود.[۲۸] به هرحال این تصمیم دولت انگلستان موجب تشدید جریان خرید اسلحه از سوی کشورهای حوزه خلیج فارس و

منطقه خاورمیانه گردید و در این میان سهم شاه از تمامی آنان بیشتر بود. وی در اردیبهشت ۱۳۴۷ قصد خود را پیرامون خرید سلاحهای پیشرفته به مبلغ ۶۰۰ میلیون دلار از امریکا ظرف شش سال آینده اعلان کرد که شامل جنگنده‌های مافوق صوت، تانکهای مدرن و سلاحهای سبک خودکار می‌شد و امریکا شرایط مناسبی برای پرداخت بهای آنها پیشنهاد کرده بود.»[۲۹] شاه ایران از این تاریخ به بعد دلایل محکمتری برای سیاستهای نظامی‌گرایانه خود داشت و در وضعیت جدید به وجود آمده میزان فروش تسلیحات به ایران از سوی امریکا به هیچ وجه پاسخ‌گوی درخواست شاه نبود لذا دولت ایران سعی در متنوع کردن منابع تأمین تسلیحاتی خود نمود. جدول شماره ۶ گویای این مطلب است.

جدول شماره ۶

نام کشور فروشنده اسلحه به ایران	میزان فروش اسلحه به ایران برحسب میلیون دلار
ایالات متحدهٔ امریکا	۱۳۱۰
شوروی	۴۳۸
انگلستان	۱۲۹
آلمان غربی	۹
فرانسه	۱
سایر کشورها	۱۵۷
جمع	۲۰۴۴

* منبع: آمار آژانس کنترل و خلع سلاح امریکا، ژوئن ۱۹۷۵.[۳۰]

در اوایل دسامبر ۱۹۶۵ دیوید راکفلر رئیس مانهاتان بانک در بازدیدی که از ایران کرد طی نطقی اظهار داشت که امریکا در نظر دارد در تجارت خارجی خود به تعادل

برسد و به همین لحاظ سعی دارد سرمایه‌گذاری‌های خود را در خارج کم نماید در نتیجه سهم ایران هم از این سرمایه‌گذاری کم خواهد شد ولی این موضوع نباید باعث نگرانی ایران شود چون درآمد ایران به لحاظ صنعتی شدن روز به روز افزایش می‌یابد.[31]

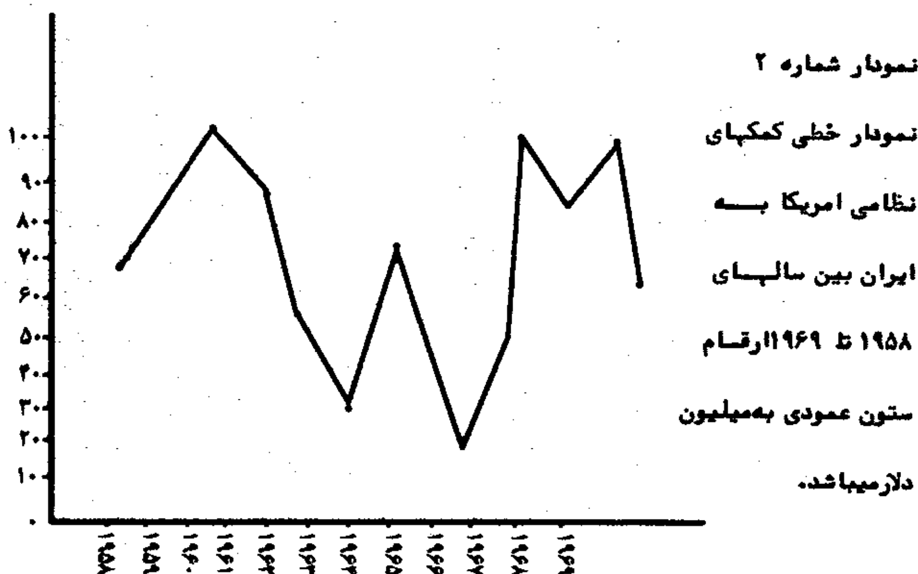
این سخنان به همراه سفر نماینده ویژه رئیس‌جمهور امریکا، آورل هریمن به ایران در ژانویه ۱۹۶۶ به ایران آمد. این دیدار زمینه‌ساز اعلان ایران به‌عنوان یک کشور پیشرفته در سال ۱۹۶۶ از سوی کمیته موازنه پرداخت در حکومت جانسون و قطع کمک‌های اقتصادی و نظامی امریکا به ایران در سال ۱۹۶۶ و تبدیل آن به فروش کالاهای اقتصادی و نظامی گردید. (جدول شماره ۷) این در حالی بود که ذخائر نفتی غنی ایران و ثروت روبه رشد آن موقعیت اقتصادیِ مناسبی برای این کشور فراهم کرده و این موضوع به ویژه زمانی آشکار شد که درآمدهای نفتی ایران به درجه‌ای افزایش یافت که آژانس توسعه بین‌المللی در ۳۰ نوامبر ۱۹۶۷ بعد از سالها فعالیت شدید در ایران، دفاتر خود در تهران را تعطیل کرد.

در تاریخ ۱۷ آوریل ۱۹۶۶، ریموند هر، معاون وزارت امور خارجه ایالات متحده و در تاریخ اول نوامبر همان سال مجدداً هریمن به ایران مسافرت کردند. هدف از این مسافرتها و همچنین بازدیدی که دین راسک، وزیر امور خارجه در ۱۲ دسامبر همان سال از ایران نمود توضیح مواضع امریکا در ویتنام و گزارشاتی پیرامون وضعیت نیروهای امریکایی در آن کشور، توجیه عدم تمایل واشنگتن در برآورده نمودن همه درخواستهای تسلیحاتی ایران، حفظ ارتباط نزدیک و نهایتاً تداوم نفوذ و موقعیت خود در این کشور و یادآوری منافع شاه در نزدیکی و متابعت از امریکا که در این روزها کمتر مورد علاقه شاه بود و ایشان احساس نیاز کمتری بدان می‌نمود، ارزیابی می‌گردد.

جدول شمارهٔ ۷: میزان کمکهای نظامی امریکا به ایران تحت برنامه کمک نظامی (۶۹-۱۹۵۳)[۳۲]

سال	میزان کمک نظامی
۱۹۵۷-۱۹۵۳	۱۳۳/۹
۱۹۵۸	۷۳
۱۹۵۹	۹۰/۹
۱۹۶۰	۸۹/۱
۱۹۶۱	۴۹/۲
۱۹۶۲	۳۳/۳
۱۹۶۳	۷۰/۱
۱۹۶۴	۲۷/۳
۱۹۶۵	۴۹/۹
۱۹۶۶	۹۳/۵
۱۹۶۷	۷۵/۳
۱۹۶۸	۸۵/۸
۱۹۶۹	۵۰/۹

نمودار شمارهٔ ۲: نمودار خطی کمکهای نظامی امریکا به ایران بین سالهای ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹ ارقام ستون عمودی به میلیون دلار است.



همچنین معاون وزارت امور خارجه امریکا جوزف سیسکو، مسئول امور خاورمیانه و جنوب شرقی آسیا در ماه مارس ۱۹۶۷ به تهران مسافرت کرد و با مقامات مسئول دولت ایران مذاکراتی درباره مطالب مورد علاقه دو کشور انجام داد. در آوریل همان سال نیز ریچارد نیکسون دوست شاه، معاون سابق رئیس‌جمهور امریکا و رئیس‌جمهور آینده این کشور به تهران آمد. پذیرایی گرمی از وی بعمل آمد و دولتمردان ایرانی که می‌دانستند در سال آینده نیکسون احتمالاً به کاخ سفید راه خواهد یافت پایه‌های دوستی و تفاهم گسترده با وی را از همین زمان بنیان نهادند. ایشان نیز با تشخیص صحیح ذائقه شاه و اطرافیان، اعلان کرد که امریکا باید به افزایش قدرت ایران در خلیج فارس کمک نماید. مسئله‌ای که بشدت مورد علاقه تهران بود و در واقع این نهایت خواسته شاه از امریکا در دوره مذکور محسوب می‌گردید.[۳۳]

شاه در اوت ۱۹۶۷ / شهریور ۱۳۴۶ اندکی پس از شروع جنگ اعراب و اسرائیل

طبق دعوت رسمی رئیس‌جمهور امریکا به این کشور مسافرت کرد. در این مسافرت شاه طی چند دور گفتگو با مقامات واشنگتن، مسائلی همچون اوضاع خاورمیانه، روند خرید اسلحه، چشم‌انداز آینده خلیج فارس و درگیری‌های امریکا در ویتنام را مورد بحث و تبادل نظر قرار دادند. شاه موفق شد ضمن اطمینان دادن به جانسون مبنی بر عدم حمایت از اعراب در جنگ با اسرائیل درخواست‌های تسلیحاتی خود را نیز به مقامات کاخ سفید تحمیل نماید. در بیانیه مشترکی که از سوی دو کشور در دوم شهریور ۱۳۴۶ انتشار یافت آمده است: رهبران دو کشور موافقت نمودند که درباره اوضاع خاورمیانه با یکدیگر تماس نزدیک داشته باشند. شاه همچنین تصمیم دولت ایران را جهت حفظ و نگاهداری نیروهای دفاعی مجهز جهت امنیت ایران بار دیگر مورد تأکید قرار داد.[۳۴]

در نوامبر ۱۹۶۷ اورل هریمن بار دیگر به عنوان فرستاده ویژه رئیس‌جمهور امریکا به ایران مسافرت نمود. هریمن که در نتیجه مسافرت‌های متعدد به ایران یکی از آگاه‌ترین کارشناسان امور این کشور در میان مقامات کاخ سفید گردیده بود از زمان پرزیدنت ترومن و عموماً با سمت سفیر سیار و فرستاده ویژه رئیس‌جمهور به ایران مسافرت می‌نمود. وی توضیح دهنده مواضع و سیاستهای متخذه از سوی امریکا و مأموریت حفظ رابطه نزدیک میان رئیس‌جمهور امریکا و شاه ایران را به عهده داشت. به هرحال حضور مستمر هریمن در تهران نمایانگر استحکام فزاینده روابط ایران و امریکا بود. در آذر ۱۳۴۶ نیز سناتور چارلز پرس از شخصیتهای برجسته حزب جمهوری خواه، به دعوت دولت ایران از این کشور دیدار کرد و در بهمن همان سال یوجین روستو، معاون وزارت امور خارجه امریکا برای یک دیدار دو روزه وارد تهران شد. متقابلاً وزیر امور خارجه ایران اردشیر زاهدی در اسفند ۱۳۴۶ از امریکا بازدید نموده و مذاکرات مفصلی پیرامون مسئله نفت و آینده خلیج فارس با مقامات واشنگتن انجام داد. در این دوره هوشنگ انصاری سفیر ایران در واشنگتن و اردشیر زاهدی در سمتهای سفیر ایران در بریتانیا، وزیر امور خارجه و سپس سفیر ایران در امریکا نقش مهمی در گرمی روابط دو

کشور و تأمین خواستهای شاه از امریکا با توسل به مجاری رسمی و غیررسمی و ارتباطات ویژه ایفا نمودند، هدیه‌های درخواستی زاهدی از ایران شامل مقادیر زیادی خاویار درجه یک، قالی دستباف، پسته، جواهرات گران‌قیمت و مشروبات کم‌یاب برای مقامات بلند پایه امریکایی، بسادگی هر نوع اعتراض نسبت به اوضاع ایران و مناسبات استثنایی امریکا با این کشور را در گلو خفه می‌نمود، زاهدی هدیه‌گیرندگان را به سه گروه طبقه بندی کرده بود: الف. اعضای کنگره امریکا، ب. ارباب جراید، ج. شخصیتهای برجسته کاخ سفید.

به نوشته رسانه‌های خبری امریکا کیسینجر اعتراف کرد که هنگام ازدواجش هدایایی از سوی شاه ایران دریافت کرده است.[۳۵] به هرحال انصاری و زاهدی کمتر تولد، جشن، بیماری و دیگر مناسبات بدست آمده را فراموش می‌نمودند.

شاه در خرداد ۱۳۴۷ برای چهارمین مرتبه در دوران پنج ساله ریاست جمهوری جانسون به امریکا مسافرت کرد. هدف از این سفر که به صورت غیررسمی نیز انجام پذیرفت واداشتن مقامات امریکایی به انجام وعده‌های خود مبنی بر فروش اسلحه به ایران بود. درخواستهای شاه با نظر موافق محافل دولتی امریکا مواجه گردید و وزارت دفاع آن کشور، مدرنیزه کردن ارتش ایران را منطقی و معقول دانست. از نظر سیاسی نیز وزارت امور خارجه عقیده داشت که فروش اسلحه، نفوذ امریکا را در ایران حفظ و تحکیم خواهد کرد.[۳۶] شاه در خلال چند دور گفتگو با رئیس‌جمهور امریکا به رغم مخالفتهای کنگره که اولویت را به جنگ ویتنام می‌داد و حاضر نبود قرار داد فروش اسلحه به ایران به مدت ۶ سال بسته شود و قراردادهای سال به سال را ترجیح می‌داد، توانست موافقت ایشان را به فروش تسلیحات درخواستی ایران کسب نماید. در همین حال دولت ایالات متحده هواپیماهای فانتوم راکه هنوز به نیروی دریای آن کشور تحویل داده نشده بود در اختیار ایران گذاشت.

شاه در ادامه سفر خود به امریکا در مراسم اعطاء دکترای افتخاری از دانشگاه

هاروارد در رشته حقوق شرکت کرده و در این مراسم سخنانی ایراد نموده است که بسیار جالب توجه و قابل تأمل است وی می‌گوید:

«من امروز پیشنهاد می‌کنم که سپاهی بین‌المللی به نام سپاه جهانی رفاه به وجود آید که در آن افرادی از هر کشور، هر طبقه... در هر وضع اجتماعی و اقتصادی فقط با این وجه اشتراک که قسمتی از عمر خود را وقف خدمت‌گذاری به نوع انسان کنند بوجود آید. این سپاه می‌تواند وابسته به سازمان ملل متحد باشد و هزینه لازم برای ایجاد آن باید از طریق کاستن هزینه‌های نظامی یعنی پس از برداشتن گامهای مؤثر در راه رسیدن به خلع سلاح عمومی به دست آید...»!![۳۷]

در بیانیهٔ مشترکی که در ۲۲ خرداد ۱۳۴۷ از سوی رهبران دو کشور در واشنگتن منتشر شد، شاه عزم راسخ ایران را مبنی بر نگاهداری یک نیروی نظامی کافی و مدرن به‌منظور تأمین امنیت ملی کشور تأکید کرد و پرزیدنت جانسون نیز اشتیاق کشورهای متحده را به ادامه همکاری با ایران برای نیل به این هدف ابراز نمود.[۳۸] این وعدهٔ امریکا ضمن سفر آذر ۱۳۴۷ هویدا نخست‌وزیر به امریکا تکرار شد و این بار هویدا پنهان نکرد که قصد ایران از دریافت جنگ افزارهای امریکایی تنها تأمین امنیت داخلی کشور نیست و سخن از مسئولیتهای ایران در منطقهٔ خلیج فارس کرد و ایران را جزیرهٔ ثبات و ترقی در دریای پرتلاطم خاورمیانه نامید.[۳۹] در همین حال هواپیماهای فانتوم اف ـ ۴ در اختیار نیروی هوایی ایران قرار گرفت.

* * * *

نتیجه‌گیری

مناسبات سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا را در مدت پنج سال ریاست جمهوری لیندون بی. جانسون، در مقایسه با برهه‌های قبل و بعد از آن می‌توان یک دوره فترت و یا کم توجهی سیاستمداران امریکا نسبت به مسائل ایران ارزیابی کرد. اگرچه می‌توان دلایل گوناگونی برای این موضوع برشمارد اما یکی از مهمترین دلایل را شاید بتوان اشتغال فکری مسئولین سیاست خارجی امریکا به جنگ ویتنام و تبعات ناشی از آن دانست. همان‌گونه که در تحلیلهای مربوط به انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ چنین اظهار می‌شود که درگیری کارتر، برژینسکی، سایروس ونس و دیگر دولتمردان کاخ سفید در مورد پیمان کمپ دیوید و صلح اعراب و اسرائیل مانع از توجه لازم و پیگیری کامل حوادث ایران توسط واشنگتن، در آخرین ماههای قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران گردیده و همین مسئله وقوع انقلاب اسلامی را در پی‌داشت.

همچنین افزایش درآمدهای ایران از بابت تولید و صدور نفت، موجبات وابستگی کمتر رژیم شاه را به کمکهای اقتصادی و نظامی امریکا فراهم کرد و همین مسئله باعث شد که دولت ایران در مناسبات خود با ایالات متحدهٔ امریکا تجدید نظر کرده و از این پس به عنوان یک مشتری یا خریدار و نه یک کشور ضعیف و محتاج به وام و کمکهای بلاعوض با امریکا وارد معامله گردد. این موضوع نوعی احساس اتکاء به نفس در دولتمردان ایران به وجود آورد و متقابلاً توانایی سیاست‌گذاران امریکایی در تحت فشار قرار دادن دولت ایران به‌منظور پیاده کردن سیاستهای مورد نظر آنان را به شدت کاهش داد. این احساس شاه در پرتو تجهیز نیروهای نظامی ایران و پایه ریزی سیاست اقتدارگرایانه منطقه‌ای در دهه بعد را می‌توان مدیون پیشرفتهای صنعتی و موقعیت‌های اقتصاد بدست آمده در برهه مذکور دانست.

همچنین عدم اهتمام رژیم شاه به اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مندرج در برنامه‌های رئیس‌جمهور پیشین ایالات متحدهٔ امریکا کندی برای کشورهایی

نظیر ایران را می‌توان در تحمیلی بودن و عدم توجه آنچنانی حکومت جانسون به پی‌گیری آن ارزیابی کرد. شاید بتوان بسیاری از ملاحظات نابجا و خودکامگی‌های بوجود آمده در رفتار سیاسی رژیم شاه و تبدیل تدریجی نظام سیاسی کشور به نظامی فردی و اقتدارگرا که تمایل شدیدی به بکارگیری اهرمهای نظامی به‌منظور اجرای اهداف مورد نظر خود را دارد در این راستا بررسی نمود. نظامی که بر پایه دو عامل اصلاحات و «سرکوبی» در داخل بنیان نهاده شده بود، هم اینک خود را برای در پیش‌گیری راهبرد مداخله‌گرایی در منطقهٔ خلیج فارس آماده می‌نمود اما راهبرد مذکور نه در راستای منافع ملی کشور و منبعث از ضرورتها و در روند رشد طبیعی اقتصادی و سیاسی بلکه تأمین کننده جاه‌طلبی‌های فردی و ایجادکننده وجهه مقتدرانه‌تر از پیش قرار داشت. در عین حال حفظ موقعیت و تحکیم آن نیز از سوی هیئت حاکمه به عنوان یک اصل همیشه مورد نظر بوده است.

در مناقشهٔ میان منافع اقتصادی و چشم انداز سیاسی برانگیزاننده ایالات متحده در جهت پیگیری منافع ملی این کشور در ایران به نظر می‌رسد در برهه مذکور بهره‌گیری از نفوذ سیاسی در خدمت حفظ و افزایش منافع اقتصادی به شکل بارزی در دستور کار تصمیم گیرندگان سیاست خارجی ایالات متحدهٔ امریکا قرار داشته است. نمود این نظریه را می‌توان در مسئله دادن مصونیتهای سیاسی، قضایی و معافیتهای مالیاتی به مستشاران نظامی امریکا، فروش اسلحه و تداوم سیاستهای نفتی امریکا در ایران جستجو کرد. این موارد اثبات کننده این واقعیت است که علی رغم ادعای دولتمردان هر دو کشور، مناسبات گوناگون دوجانبه ایران و امریکا شباهتی به روابط دو کشور مستقل و برخوردار از حقوق مساوی در روابط بین‌الملل نداشته و بیشتر تداعی‌کننده نوعی رفتار پدرسالارانه است که از سوی امریکایی‌ها در مناسبات خویش با ایران بکار بسته شده است.

اگرچه دولت ایران با ژستهای سیاسی گوناگون و آگاهانه سعی در زدودن یک

چنین تصویری نسبت به خود در محافل و مجامع سیاسی داخلی و بین‌المللی داشت. اعلان دهه چهل شمسی به عنوان دهه سیاست مستقل ملی، مسافرت شاه به شوروی و کشورهای اروپای شرقی، خرید اسلحه از آنان، و انتقاد از سیاستهای دولت امریکا در همین راستا قابل توجیه و ارزیابی است.

در مورد دادن مصونیتهای سیاسی و قضایی به مستشاران نظامی امریکایی در ایران، با مطالعه و بررسی اسناد موجود شاید بتوان گفت که باتوجه به اهمیت موضوع و تنش‌هایی که ممکن بود اعطاء این امتیاز در جامعه ایران به وجود آورد، خود سیاستمداران امریکایی خواهان اعطاء آن به صورت دوزور نبوده و از مطرح ساختن آن در مجامع قانون‌گذاری ایران و نهایتاً تصویب آن به شکل مادهٔ قانونی طرفداری نمی‌کردند بلکه برعکس نظر آنان بیشتر استفاده از امتیاز مذکور به صورت دو فاکتو در رابطه با دولت ایران بوده است. اما روابط تسلیحاتی رژیم شاه با دولت امریکا می‌توانست همزمان تأمین کننده منافع اقتصادی و نفوذ سیاسی آن کشور در ایران و در نتیجه در منطقه خاورمیانه که برای آنان جنبه حیاتی داشته و هم‌سنگ حوزه کارائیب محسوب می‌گردید را فراهم نماید. در هر حال اگرچه روابط میان قدرتهای بزرگ در صحنه نظام بین‌الملل، در برهه مذکور مانند سالهای پرتنش دهه پنجاه و اوایل دهه شصت میلادی نبوده و عناوینی همچون سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز، خلع سلاح و غیره را بدنبال خود یدک می‌کشید اما نمی‌توان فراموش کرد که بحران موشکی کوبا، جنگ ویتنام، بحران برلین و بسیاری دیگر از تنشهای به وجود آمده در مناسبات دو بلوک، در این برهه اتفاق افتاده بود و هنوز شوروی و بلوک شرق، دشمنان اصلی جهان آزاد محسوب می‌گردیدند. از این رو کشور ایران می‌توانست از اهمیت فراوانی در این خصوص برخوردار باشد.

به هرحال تصویر آرام و با ثبات از ایران به همراه افزایش درآمد نفت و نیاز کمتر به کمکهای و اعتبارات خارجی، پشتیبانی از مواضع گوناگون ایالات متحده در رابطه با

دیگر کشورها، پیگیری فزاینده منافع ملی امریکا در ایران، عدم وجود دگرگونی قابل توجه در مناسبات دو کشور، تصمیم‌گیری به ظاهر منطقی و شکوه و جلال شاه روشنفکر و اصلاح گرای ایران در دوره پنج ساله مورد بحث در بخش حاضر، تصویری آراسته از کشور و دولت ایران نزد مقامات کاخ سفید ترسیم نمود که این امر باعث چشم پوشی بسیاری از تحلیلها و بررسیهای واقع‌گرایانه و منتقدانه نسبت به رژیم ایران توسط مقامات واشنگتن گردیده و موجبات برآوردن بیشتر درخواستهای شاه را از امریکا فراهم کرد و میدان عمل بسیار وسیع‌تری در اختیار وی برای ارضاء جاه‌طلبی‌هایش قرار داد.

پی‌نوشتها:

۱. لیندون بی. جانسون، امید من برای امریکا، ترجمه غلام حسین صالحیار، پاورقی روزنامه اطلاعات ۱۳۴۳/۷/۲۸ ص ۶۵.

2. Booth money, the lyndon Johnson Story, New York, farrar. strous and company, (1964) p.p 1-230.

3. Booth moony. ibid. p.3

۴. جانسون، پیشین، پاورقی *اطلاعات*، ۱۳۴۳/۷/۲۷، ص ۵.

۵. عباس کشاورز شکری، کاپیتولاسیون و اثرات سیاسی، اجتماعی آن بر جامعه ایران (تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۰) ص ص، ج. ه (مقدمه)

۶. دانشجویان پیروز خط امام اسناد لانه جاسوسی، شماره ۷۱ مستشاران نظامی (تهران: مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا در ایران، ۱۳۶۹) ص ۲۶.

۷. *همان*، ص ۲۹.

۸. *همان*، ص ص ۴-۳.

۹. *همان*، ص ۷.

۱۰. *همان*، ص ۷.

۱۱. *همان*، ص ۱۰.

۱۲. *همان*، ص ۱۴.

۱۳. *همان*، ص ۸۲.

۱۴. سید حمید روحانی ،بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی(ره)، (تهران: انتشارات راه امام، ۱۳۶۰)، ج ۱، ص ۷۱۱.

۱۵. *همان*، ص ص، ۲۶-۷۱۶.

۱۷. *گاهنامهٔ پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی*، (تهران: نشریهٔ کتابخانهٔ پهلوی، ۱۳۵۰)، ج ۲، ص ۱۷۵۲.

۱۸. *همان*، ص ۱۷۵۲.

۱۹. باری روبین، *جنگ قدرتها در ایران*، ترجمهٔ محمود مشرقی (تهران: آشتیانی، ۱۳۶۳)، ص ۹۹.

۲۰. فرد هالیدی، *دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران*، ترجمهٔ فضل‌الله نیک‌آیین (تهران: امیر کبیر،۱۳۵۸)، ص ۱۰۱.

۲۱. روبین، پیشین، ص ۱۰۰.

22. Jmaes A.Bill, op.cit., p. 173

23. Ibid., p. 173

۲۴. جلال آل‌احمد، *در خدمت و خیانت روشنفکران*، (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷)، ج ۲، ص ص ۱۰۲ – ۹۱.

۲۵. *تجارت اسلحه*، *گزارش انجمن جهانی پژوهش در صلح - استکهلم*، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۸)، ص ۲۴۳.

۲۶. *گاهنامهٔ پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی*، ج ۲، ص ۲۰۳۷.

۲۷. *اطلاعات هوایی*، ۹ سپتامبر ۱۹۶۵.

۲۸. عبدالرضا هوشنگ مهدوی، *تاریخ روابط خارجی ایران*، (تهران: مؤلف، ۱۳۶۷)، ص ۱۹۷.

۲۹. همان، ص ۲۰۸.

۳۰. عبدالحسین مانیان، *معامله نفت و اسلحه*، اجرای دکترین نیکسون در ایران (۱۹۷۷ - ۱۹۶۹)، (تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۰) ص ۱۴۵.

۳۱. واحد مرکزی خبر، *ویژه‌نامهٔ سفر رسمی شاهنشاه ایران به ایالات متحدهٔ امریکا*، (تهران: رادیو تلویزیون ملی ایران، ۱۳۵۶)، ص ۵۸.

۳۲. فرد هالیدی، *عربستان بی‌سلاطین* ترجمهٔ بهرام افراسیابی (تهران: روزبهان، ۱۳۶۰)، ص ۲۸۹.

۳۳. واحد مرکزی خبر، ص ص ۶۰ ـ ۵۹.

۳۴. همان، ص ص ۶۱ ـ ۶۰.

35. Claudia Wright: secret of the shah's supporters. How c'ampayae and caviar won kind words from t'e press new states man, marc' 9, 1979, p. 323.

36. New York Times, june 12, 1968.

۳۷. روزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۴۷/۳/۲۵، ص ۲، ش ۱۲۶۱.

38. New York Times, june 12, 1968.

39. U.S. Dept. of state Bulletin, no 1539.

نتیجه‌گیری

کتاب پیش رو مناسبات سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا، بین سالهای ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۸ م را مورد ارزیابی قرار داد. بطور دقیق‌تر در این کتاب به بررسی سیاست خارجی ایران در دورهٔ مذکور و میزان تأثیر پذیری آن از سیاست خارجی ایالات متحدهٔ امریکا پرداخته شد. در زیر خلاصه‌ای از استنتاجات موضوعی بخشهای پیشین آورده شده است تا با اساس قرار دادن آنها، توانایی لازم برای ارزیابی نهایی بدست آمده و امکان برداشتی نظری از مطالب مطروحه و تعمیم آن به موارد مشابه با در نظر داشتن شرایط پیرامونی فراهم گردد.

با بررسی اجمالی مناسبات سیاسی ایران و ایالات متحدهٔ امریکا از آغاز (۱۲۰۸ شمسی / ۱۸۲۹میلادی) تا مقطع زمانی مورد بحث یعنی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، چنین استنباط گردید که با افزایش رشد اقتصادی و صنعتی ایالات متحدهٔ امریکا، پیدایش منابع غنی نفتی در ایران، تغییر موقعیت استراتژیک این کشور و تبدیل آن به یکی از مناطق حساس در نظام بین‌المللِ جدید، پس از جنگ جهانی دوم و وابستگی شدید هیئت حاکمه ایران به بیگانگان، امریکاییها به تدریج انگیزه‌های لازم را برای مداخله و درگیر کردن خود در این کشور را بدست آورده و از سیاست انزواگرایی سنتی خود در رابطه با ایران صرف‌نظر نمودند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سرآغازی بر این تحول اساسی در سیاست خارجی امریکا محسوب می‌گردد. مناسبات سیاسی ایران در طول هفتاد سال (۱۹۵۳-۱۸۸۳) یعنی از زمان تأسیس سفارت امریکا در تهران تا هنگام وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اگرچه از محدوده خاصی خارج نگردید اما این دوره زمینه ساز حضور امریکا در ایران به عنوان قدرت مسلط و نیروی اول گردید که به مدت ۲۵ سال نیز ادامه یافته و با وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ پایان پذیرفت. در صورتی که هدف کارگزاران سیاسی ایران از درگیر کردن امریکا در مسائل ایران در

دوره‌های پیشین ایجاد توازن و نیز کاهش فشار قدرت‌های روسیه و انگلستان بر حکومت ایران و بهره‌گیری از توان امریکایی‌ها به عنوان نیروی سوم بوده است.

در قسمت پایانی بخش دوم، ساختار سیاسی ایران مورد بررسی قرارگرفته و پس از استقراء برخی از ویژگیهای مشترک هیئت حاکمه و یا نظام سیاسی در تاریخ معاصر ایران، علل و اسباب عدم کارکردگرایی سیستم سیاسی این کشور مورد تجزیه و تحلیل قرارگرفته است، برخی از ویژگیهای مذکور عبارت‌اند از:

۱. گرایش نظام به سمت راهبرد نظامی‌گری در عرضه‌های داخلی و صحنه‌های منطقه‌ای.

۲. تمرکزگرایی و ایجاد نظام تصمیم‌گیری مرکزی و به دنبال آن وجود روابط پدر سالارانه میان هیئت حاکمه و مردم.

۳. عدم وجود خصیصه تحمل سیاسی و انتقاد پذیری در هیئت حاکمه که نهایتاً موجبات طرد افراد صاحب فکر و نخبه را به همراه داشت.

۴. وجود معیارهایی همچون میزان سرسپردگی و تعهد به رژیم، علایق و روابط خانوادگی و طبقاتی و ارتباط با مراکز قدرت خارجی به جای صلاحیت‌های فردی و شایستگی‌های اجتماعی در عضوگیری سیاسی و انتخاب کارگزاران نظام سیاسی.

۵. حاکم بودن روابط گروهی، خانوادگی و شخصی معمول در جوامع سنتی به جای ضوابط سازمانی و مقررات نهادینه شده قانونی و اداری در انجام امور اجتماعی و سیاسی.

۶. عدم وجود سیستم‌های نظارت و اهرمهای کنترل کننده دائمی و کارا در امور مربوط به کارگزاران دولت دیوانسالاری اداری و فعالیت گروههای صاحب نفوذ.

۷. سوء استفاده از باورهای مذهبی و سمبلهای ملی در جهت مقابله با بحران مشروعیت گروه حاکم.

۸. معمولاً قوانین در ایران منطبق با شرایط و ویژگیهای شخصی حاکم تدوین یافته

است نه بر اساس شناخت واقعیت‌های موجود در جامعه و یا به هدف شکل دادن به رفتار سیاسی دولت‌مردان و مردم، لذا تغییرات پی در پی قوانین را شاید بتوان در این راستا ارزیابی کرد.

این ویژگی‌ها به اضافه برخی موارد دیگر موجبات عدم کارکردگرایی نظام سیاسی ایران و در نتیجه وجود مناسباتی ناسالم با دیگر کشورها و از جمله امریکا را فراهم کرد.

در سال ۱۹۵۴ امریکا در قضیه نفت ایران مداخله کرد و با همکاری انگلستان کنسرسیومی به‌منظور فروش نفت تشکیل دادند که منافع حاصل از تولید و صدور نفت ایران را میان خود تقسیم نمودند. همچنین کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نقطه عطفی در روابط سیاسی ایران و امریکا محسوب می‌گردید. موقعیت ایران در دوران جنگ سرد دو ابر قدرت و دسته‌بندیهای سیاسی، ورود ایران به پیمان بغداد، انعقاد عهدنامهٔ مودّت و روابط اقتصادی و حقوقی و کنسولی، انعقاد پیمان دفاعی دوجانبه، کمکهای مادی و معنوی امریکا به ایران و برخی موضوعات دیگر، بیانگر سرعت گسترش روابط سیاسی دو کشور در سالهای مذکور است.

همچنین فساد و بی‌کفایتی هیات حاکمه ایران، درک غلط نسبت به جو حاکم در روابط بین‌الملل و مواجه با بحران مشروعیت در داخل نه تنها موجب از دست رفتن بسیاری از فرصتهای به وجود آمده در روابط دو کشور به‌منظور بهبود و پیشرفت اقتصادی صنعتی ایران گردید، بلکه این مسائل به برقراری روابطی ناسالم و غیر منطقی میان دو کشور منجر گشته که آثار و نتایج آن در سالهای بعد خود را نشان داد.

برخلاف سیاست‌مداران امریکایی که در مناسبات خود با ایران پیگیر منافع کشورشان بودند، دولتمردان ایرانی در روابط خود با امریکاییان پیوسته در پی‌تحکیم موقعیت شخصی، کسب حیثیت و حفظ خود بر سریر قدرت بوده‌اند در نتیجه این منافع شخصی هیئت حاکمه ایران بود که جایگزین منافع ملی گردید و تعیین کننده چگونگی

مناسبات دو کشور شد. در بسیاری از موارد، منافع شخصی هیئت حاکمه با منافع عمومی و ملی مغایر بود.

چنانچه هیئت حاکمهٔ ایران از درایت لازم در برههٔ مذکور برخوردار بودند و فرصت بدست آمده را درک می‌نمودند و با عنایت به این حقیقت که ایران توجهات بین‌المللی زیادی نسبت به خود، در دوران جنگ سرد و تخاصمات بین‌المللی جلب نموده بود، اغراق نخواهد بود چنانچه گفته شود این کشور می‌توانست در مدت زمانی نه چندان طولانی به پیشرفتهای بزرگ اقتصادی و صنعتی نایل آید و با بهره‌گیری مناسب از تضاد به وجود آمده در میان قطب‌های بزرگ قدرت جهانی، حداکثر استفاده را نماید. نیکیتا خروشچف، رهبر حزب کمونیست شوروی در دیدار با سفیر ایران در مسکو می‌گوید: «یک ایران بی‌طرف ده بار بیشتر می‌تواند از کمکهای امریکا و شوروی برخوردار گردد».

این موضوع در روابط میان کشورها بسیاری معمول و متداول است با در نظر گرفتن این حقیقت که سیاستمداران امریکایی به جهت تحکیم موقعیت خود همیشه به دولتمردان ایرانی گوشزد می‌نمودند که از کمکهای مالی آنان در جهت اصلاح اوضاع اقتصادی و افزایش سطح رفاه عمومی استفاده نمایند و با عنایت به این حقیقت که توسعه سرمایه‌داری وابسته در کشورهایی همچون ایران، باعث وابستگی بیشتر حکومت به استعمار سرمایه‌داری وابسته خواهد گردید زیرا آنچه که در این کشورها توسعه می‌باید سرمایه‌داری وابسته به خارج است نه سرمایه‌داری متکی به ذات، اما دولتمردان ایرانی به هرحال می‌توانستند با استفاده از نظر مثبت امریکاییان نسبت به اصلاح امور اقتصادی و توسعه صنعتی، به پیشرفتهای مطلوبی در این زمینه نایل آیند. این سیاستی بود که چناچه در پیش گرفته می‌شد حتی مورد حمایت امریکاییان نیز قرار می‌گرفت چناچه بارها نیز از در پیش گرفتن یک چنین سیاستی از سوی سیاستمداران ایرانی حمایت کرده بودند.

اما بنابه علل مختلف و از جمله عللی که در بالا به آنها اشاره گردید سیاست مداران ایرانی نه تنها استفاده لازم را از مناسبات خود با امریکا و فرصتهای به دست آمده ناشی از آن دنبال ننمودند بلکه حتی در اتخاذ یک سیاسیت صحیح و ایجاد مناسباتی سالم با امریکا نیز توفیق چندانی نیافتند. سیاستی که می‌توانست میان دو کشور مستقل در سطحی مساوی و متضمن احترام متقابل باشد اما عملکرد دولت‌مردان ایرانی باعث آن شد که برخورد امریکاییان نسبت به ایران برخورد یک کشور قدرتمند نسبت به یکی از اقمار خود بوده که موضع گیریها و سیاستهای متخذه از سوی ایرانیان، متأثر از تصمیمات، راهبردهاو سیاست‌های مورد نظر رهبران واشنگتن باشد.

نتیجه‌گیری بخش سوم کتاب پیش‌رو اختصاص به اصلاحات ارضی و رفورمهای اقتصادی و اجتماعی سالهای اولیهٔ دهه ۱۹۶۰ و دوران سه ساله ریاست جمهوری جان کندی در امریکا دارد. اصلاحات مذکور باعث تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی و اجتماعی جامعهٔ ایران گردید. اگرچه در آغاز هدف از انجام آن حفظ ساختار سیاسی و نه ایجاد تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی و اجتماعی ایران بود با در نظر داشتن این حقیقت که در سالهای پیش از اصلاحات ارضی، کشور ایران از یک اقتصاد کشاورزی سنتی برخوردار بوده و تولید محصولات کشاورزی با شیوه‌های ابتدایی و سنتی، بیشترین سهم را در تولید ناخالص ملی به خود اختصاص داده بود اکثریت جمعیت کشور در روستاها بسر می‌بردند و کارگران کشاورزی، بزرگترین گروه کارگران را تشکیل می‌داد ایجاد اصلاحات و تغییرات اساسی در نحوه زندگی و تولید این گروه بزرگ مسلماً می‌توانست باعث دگرگونی چهره ایران و تغییرات اساسی در کل کشور گردد.

اصلاحات انجام شده در مقطع مذکور، زمینه‌ساز ورود سرمایه، تجهیزات کارخانجات، فن‌آوری و خلاصه هر آنچه که می‌شد به آن نام ساختار صنعتی نهاد البته در اشکال و انواع خاص، متناسب با نظرات و دیدگاه‌های صادرکنندگان آن و نه مطابق شرایط و نیازهای کشور ایران گردید. ایران با توجه به موقعیت آن مورد عنایت کشورهای

غربی، به‌منظور پیگیری منافع ملی آنان در این کشور قرار گرفت اما این توجه ویژه مستلزم تغییراتی در ساختار موجود و آماده سازی آن برای پذیرش یک نوع نظام سرمایه داری هدایت شده بود. نخستین گام در این جهت می‌بایست معطوف به رشد طبقه‌ای از اجتماع گردد که شرایط اولیه پذیرش تغییرات مورد نظر را دارا باشند. این طبقه که می‌بایست نقش بورژوازی سوداگر در جامعه غربی را ایفاء نماید پیشگامان ایجاد و احداث کارخانجات و صنایع گوناگون می‌گردیدند که در واقع خود همان مالکان و زمین‌داران بزرگ روستاها پیش از اصلاحات ارضی بودند. بدیهی است که مبداء انتقال این صنایع جایی به جز کشورهای غربی بویژه ایالات متحدهٔ امریکا نمی‌توانست باشد و این مسئله درست در راستای راهبرد تأمین منافع این کشورها قرار داشت. از سوی دیگر اصلاحات مذکور باعث از بین رفتن اقتدار سنتی مالکان و زمینداران بزرگ گردید، نفوذ دیوان سالاری دولت را به اقصی نقاط روستاها کشانیده و موجبات افزایش محبوبیت حکومت را در این مناطق فراهم می‌نمود. حال با توجه به میزان جمعیت روستایی کشور، اهمیت این مسئله به خوبی روشن می‌شود. اگرچه طبقه جدید متوسط شهری در این اصلاحات نقشی نداشته و برخی از مالکان بزرگ از اقدامات رژیم رنجیده خاطر می‌گردیدند اما ترتیبات لازم برای دلجویی از آن نیز در نظر گرفته شده بود، خلاصه آن که رژیم با انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مذکور می‌توانست مخالفان داخلی را خلع سلاح کرده و آنان را به انفعال کشانیده از جاذبه آنان کاسته، نظرها را بسوی خود جلب نماید و به اصلاح جامعه‌شناسی سیاسی، اقدام به بسیج اجتماعی و عضوگیری سیاسی نماید. در بعد خارجی نیز این اصلاحات ضمن اینکه می‌توانست چهره ایران را از حالت یک کشور عقب مانده کشاورزی تبدیل به یک کشور پیشرفته صنعتی با نظام سرمایه‌داری نماید، وجهه رهبران سیاسی آن را نیز بهبود بخشیده و از شاه یک رهبر نیرومند و اصلاح‌طلب بسازد که توانسته بود با حفظ ساختار سنتی، نظام ایران را در ردیف یکی از پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی دنیا قرار دهد. این موارد استقرایی از

اهداف اصلاحات اجتماعی و اقتصادی در دست اقدام حکومت، در سالهای اولیهٔ دههٔ ۱۳۴۰ و با هدایت و راهنمای ایالات متحدهٔ امریکا و در راستای استراتژی کلی آنان در کشورهای جهان سوم و به‌منظور حفظ نظامهای سیاسی موجود صورت پذیرفت.

اما آنچه در ایران اتفاق افتاد تا چه اندازه توانسته اهداف مذکور را تأمین نماید و مطابق برنامه‌ریزی‌های انجام شده پیش رود مسئله ایست که از اهمیت بسیاری زیادی برخوردار می‌باشد، آیا واقعاً محبوبیت رژیم در نزد روستاییان افزایش یافت؟ آیا تمامی نیروهای و جناحهای سیاسی مخالف خلع سلاح شده و جاذبه خود را از دست دادند؟ آیا موقعیت رژیم نسبت به سالهای قبل از انجام اصلاحات بیشتر تحکیم یافته و از ثبات سیاسی بالاتری برخوردار گردید و آیا واقعاً رهبران سیاسی حکومت و از جمله شاه قهرمان انجام اصلاحات اجتماعی و اقتصادی و پیشرفت حقوقی مردم ایران گردیدند؟ واقعیت آن است که بسیاری از پیش بینی‌های مذکور در سالهای آتی اتفاق نیفتاد. رژیم از محبوبیت بیشتری برخوردار نگردید. جاذبه سیاسی گروههای مخالف حکومت نه تنها کاهش نیافته بلکه افزایش تعداد و رشد گروههای مخالف رژیم در سالهای آتی بیانگر بالا رفتن جاذبه آنان نزد مردم ایران می‌باشد. به جای بسیج اجتماعی، قیامی برپا گردید که پایه‌های رژیم را به شدت لرزاند و مقدمه‌ای برای تکوین انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ گردید. این اصلاحات منجر به بیداری توقعات و تشدید خواسته‌هایی شد که دستگاه بایستی روزی به آنها پاسخ می‌داد.

هیچ کس حتی تندروترین جناحهای مخالف رژیم نیز در این که اصلاحات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تغییر در ساختارهای موجود کشور ضروری و لازم بود بحثی ندارد اصلاحاتی که براساس نیازهای واقعی و با در نظر گرفتن شرایط خاص هر کشور به صورت خود جوش توسط کارشناسان آگاه محلی و در یک بستر سیاسی سالم صورت پذیرد. اما مردم ایران و گروههای سیاسی، مخالف آن نوع اصلاحاتی بودند که براساس خواست رهبران کاخ سفید و در راستای راهبرد عمومی آنان در جلوگیری از

وقوع انقلابات اجتماعی و قیامهای مردمی و در بستر سیاسی ناسالمی چون دستگاه پهلوی و بدست آنان صورت پذیرد. اصلاحاتی که حکم دارو برای رژیم بیمار پهلوی داشت. بر همین اساس است که این اصلاحات در زمان حیات آیت‌الله بروجردی صورت نپذیرفت و هر زمان که نمایندگان رژیم برای کسب اجازه نزد ایشان می‌رفتند اگرچه واقعاً قصد اصلاحات ارضی نداشتند ایشان پاسخ آنان را در یک جمله می‌داد جمله‌ای که تمامی مقامات سیاسی رژیم را به تأمل و تفکری عمیق وا می‌داشت وی در پاسخ نمایندگان شاه برای کسب اجازه از وی به‌منظور انجام اصلاحات ارضی می‌گفت: کارهای لازم‌تری هم هست که بایستی صورت پذیرد و شاید منظور ایشان این بود که چرا رژیم دست از خودکامگی برنمی دارد. چرا به آزادیهای مردم احترام نمی‌گذارد و چرا بر ایران به جای یک رژیم جمهوری و دمکراتیک یک نظام سلطنتی و دیکتاتوری حکومت می‌کند، آیا این امور لازمتر از انجام اصلاحات ارضی نیست؟

رژیم ایران مانند بیماری بود که می‌خواستند به زور وی را وادار به خوردن غذاهای خوب و میوه‌های رنگارنگ نموده تا شاید به این وسیله وی را از بیماری برهانند اما همان گونه که غذای سالم و مقوی ومیوه‌های رنگارنگ می‌تواند باعث شادابی و نشاط بیشتر شخص سالم گردد، ممکن است بیماری شخص ناسالم را تشدید نماید. اگر چه غذا و میوه‌های مذکور بسیار خوب و عالی بوده اما بدن آن شخص بیمار توان هضم و جذب آنها را ندارد. یعنی اشکال از خود بیمار است نه از میوه‌ها و غذاهای مذکور، اگر چه اصلاحات ارضی و تغییرات اجتماعی در جهت پیشرفت مادی و معنوی جامعه می‌تواند فی‌نفسه مفید باشد اما رژیم سیاسی ایران توانایی انجام آن را به علل و اسباب گوناگون ندارد و ممکن است این پادزهر تجویز شده برای آن، تبدیل به زهر گردد.

به طور کلی به علت عقلانی نبودن عملکرد نظامهای سیاسی در کشورهای جهان سوم و ازجمله ایران که دلایل گوناگون نیز دارد بسیاری از اقدامات نظام سیاسی نتیجه معکوسی به بار می‌آورد. به عنوان مثال چنانچه رژیم سیاسی در ایران در برهه مذکور از

قدرت تصمیم‌گیری صحیح و عملکرد عقلایی و سالم برخوردار بود، بدون نیاز به توصیه‌ها و یا تحت فشار قرارگرفتن از سوی ایالات متحدهٔ امریکا خود نظام سیاسی نیاز به اصلاحات اجتماعی و اقتصادی را احساس کرده و با برنامه‌ریزی صحیح و به دور از هرگونه شتاب زدگی و با توجه به امکانات و شرایط خاص هر منطقه و به صورت خودجوش، اقدام به چنین عملی می‌کرد.

امرسن، نویسنده و متفکر بزرگ امریکایی سدهٔ نوزدهم گفته است: «در تاریخ اصلاحات هر طرح وقتی واقعاً اصیل و خوب بوده که حاصل اندیشه و خواست یک نفر یا یک اجتماع بوده ولی هر وقت که فقط از دیگران گرفته شده به جای سود، زیان بخشیده است.»

نتیجه‌گیری بخش پایانی به مناسبات ایران و ایالات متحدهٔ امریکا در دوره پنج ساله ریاست جمهوری لیندون جانسون که از آن به یک دوره فتوت و کم توجهی سیاستمداران امریکایی نسبت به مسائل ایران یاد می‌شود اختصاص دارد. اگرچه می‌توان دلایل گوناگون برای این موضع برشمارد اما یکی از مهمترین دلایل را شاید بتوان اشتغال فکری مسئولین سیاست خارجی امریکا به جنگ ویتنام و تبعات ناشی از آن دانست. همانگونه که در تحلیلهای مربوط به انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷، چنین اظهار می‌شود که درگیری جیمی کارتر، برژینسکی، سایروس ونس و دیگر دولتمردان کاخ سفید در مورد پیمان کمپ دیوید و صلح اعراب و اسرائیل مانع از توجه لازم و پیگیری کامل حوادث ایران توسط واشنگتن در آخرین ماه‌های قبل از پیروزی نقلاب اسلامی ایران گردید و همین مسئله وقوع انقلاب اسلامی را در پی داشت.

همچنین افزایش درآمدهای ایران از بابت تولید و صدور نفت، موجبات وابستگی کمتر رژیم شاه رابه کمکهای اقتصادی و نظامی امریکا فراهم کرد و همین مسئله باعث شد که دولت ایران در مناسبات خود با ایالات متحدهٔ امریکا تجدیدنظر کرده از این پس به عنوان یک مشتری یا خریدار و نه یک کشور ضعیف و محتاج به وام و

کمکهای بلاعوض با امریکا وارد معامله گردد. این موضوع نوعی احساس اتکاء به نفس در دولتمردان ایرانی به وجود آورد و متقابلاً توانایی سیاستگذاران امریکایی در تحت فشار قرار دادن دولت ایران به‌منظور پیاده کردن سیاست‌های مورد نظر آنان را به شدت کاهش داد، احساس شاه در پرتو تجهیز نیروهای نظامی ایران و پایه‌ریزی سیاست اقتدارگرایانه منطقه‌ای در دهه بعد را می‌توان مدیون پیشرفت‌های صنعتی و موقعیتهای اقتصادی بدست آمده در برهه مذکور دانست.

همچنین عدم اهتمام رژیم به اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مندرج در برنامه‌های رئیس‌جمهور پیشین ایالات متحدهٔ امریکا جان کندی برای کشورهایی نظیر ایران را می‌توان در تحمیلی بودن بسیاری از ملاحظات نابجا و خودکامگی‌های به وجود آمده در رفتارهای سیاسی رژیم شاه و تبدیل تدریجی سیستم سیاسی کشور به نظامی فردی و اقتدارگرا که تمایل شدیدی به بکارگیری اهرمهای نظامی به‌منظور اجرای اهداف مورد نظر خود را دارد در این راستا ارزیابی کرد. نظامی که بر پایه دو عامل اصلاحات و سرکوبی در داخل بنیان نهاده شده بود هم اینک خود را برای در پیش‌گیری راهبرد مداخله‌گری در منطقه آماده می‌کرد اما راهبرد مذکور نه در راستای منافع ملی کشور و منبعث از ضرورتها و در روند رشد طبیعی اقتصادی و سیاسی بلکه تأمین کننده جاه‌طلبی‌های فردی و ایجاد کننده وجهه مقتدرانه‌تر از پیش برای رهبری سیاسی قرار داشت در عین حال حفظ موقعیت و تحکیم آن نیز از سوی هیئت حاکمه به عنوان یک اصل مورد نظر بوده است.

در مناقشه میان منافع اقتصادی و چشم انداز سیاسی برانگیزاننده ایالات متحدهٔ امریکا در جهت پیگیری منافع ملی این کشور در ایران، به نظر می‌رسد در برهه مذکور استفاده از نفوذ سیاسی در خدمت حفظ و افزایش منافع اقتصادی، به شکل بارزی در دستور کار تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایالات متحدهٔ امریکا قرار داشته است. نمود این نظریه را می‌توان در مسئله دادن مصونیتهای سیاسی، قضایی و معافیتهای

مالیاتی به مستشاران نظامی امریکایی، فروش اسلحه و تداوم سیاستهای نفتی امریکا در ایران جستجو کرد. این موارد اثبات کننده این واقعیت است که علی رغم ادعای دولتمردان هر دو کشور، مناسبات گوناگون دو جانبه ایران و امریکا شباهتی به روابط دو کشور مستقل و برخوردار از حقوق برابر در روابط بین‌الملل نداشته و بیشتر تداعی کننده نوعی رفتار پدرسالارانه می‌بود. اگرچه دولت ایران با ژستهای سیاسی گوناگون و آگاهانه سعی در زدودن یک چنین تصوری نسبت به خود در محافل و مجامع سیاسی داخلی و بین‌المللی داشت. اعلان دهه چهل شمسی به عنوان دهه سیاست مستقل ملی مسافرت شاه به شوروی و کشورهای اروپایی شرقی، خرید اسلحه از آنان و انتقاد از سیاستهای دولت امریکا در همین راستا قابل ارزیابی است.

در مورد دادن مصونیتهای سیاسی و قضایی به مستشاران نظامی امریکا در ایران با مطالعه و بررسی اسناد موجود، شاید بتوان گفت که با توجه به اهمیت موضوع و تنشهایی که ممکن بود اعطاء این امتیاز در جامعه ایران بوجود آورد خود سیاستمداران امریکایی خواهان اعطاء آن به صورت دوژور نبوده و از مطرح ساختن آن در مجامع قانون‌گذاری ایران و نهایتاً تصویب آن به شکل ماده قانونی طرفداری نمی‌کردند بلکه برعکس نظر آنان بیشتر استفاده از امتیاز مذکور به صورت دو فاکتو و در رابطه با دولت ایران بوده است.

اما روابط تسلیحاتی رژیم با دولت امریکا، می‌توانست هم زمان تأمین کننده منافع اقتصادی و نفوذ سیاسی آن کشور در ایران و به دنبال آن در منطقه خاورمیانه که برای آنان جنبه حیاتی داشته و هم سنگ حوزه کارائیب محسوب می‌گردید را فراهم نماید. در هر حال اگرچه روابط میان قدرتهای بزرگ در صحنه نظام بین‌الملل در برهه مذکور مانند سال‌های پرتنش دهه پنجاه و اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی نبوده و عناوینی همچون سیاست همزیستی مسالمت‌آمیز، خلع سلاح و غیره را به دنبال خود یدک می‌کشید اما نمی‌توان فراموش کرد که بحران موشکی کوبا، جنگ ویتنام، بحران برلین و بسیاری دیگر از

تنشهای به وجود آمده در مناسبات دو بلوک در این برهه اتفاق افتاده بود و هنوز شوروی و بلوک شرق، دشمنان اصلی جهان آزاد محسوب می‌گردیدند، از این رو کشور ایران می‌توانست از اهمیت فراوانی در این خصوص برخوردار باشد.

به هر حال تصویری آرام و با ثبات از ایران به همراه افزایش درآمد نفت و نیاز کمتر به کمکها و اعتبارات خارجی، پشتیبانی از مواضع گوناگون ایالات متحدهٔ امریکا در رابطه با دیگر کشورها، تداوم پیگیری منافع ملی امریکا در این کشور و عدم وجود دگرگونی قابل توجه، تصمیم‌گیری‌های به ظاهر منطقی و شکوه و جلال شاه روشنفکر و اصلاحگرای ایران در دوره پنج ساله مورد بحث در بخش حاضر تصویری آراسته از کشور و دولت ایران نزد مقامات کاخ سفید ترسیم نمود که این امر باعث چشم پوشی بسیاری از تحلیلها و بررسیهای واقع گرایانه و منتقدانه نسبت به رژیم ایران توسط مقامات واشنگتن گردید و موجبات برآوردن بیشتر درخواستهای شاه را از امریکا فراهم کرد و میدان عمل بسیار گسترده‌تری در اختیار وی برای ارضاء جاه‌طلبیهایش قرار داد.

تلاش نوشتار پیش رو در بحثها و تحلیلهای پیشین بر این بود که با مشاهده عملکرد و رفتارهای سیاسی متقابل ایران و ایالات متحدهٔ امریکا، ارزیابی نزدیک به واقع از آنچه که پشت درهای بسته صورت گرفته و یا به صورت محرمانه مورد توافق طرفین قرار گرفته و ما حصل آن به صورت سیاست‌های اعلان شده میان دو کشور و در رابطه با یکدیگر بیان گردیده است را ارائه داده و با استفاده از زوایای روشن مناسبات دو کشور از ابهامات و تاریکی‌های موجود در این خصوص کاسته گردد. اصولاً این گونه برخورد با پدیده‌های سیاسی از سوی می‌تواند وجه اشتراک و از سوی دیگر وجه افتراق این علم با سایر علوم محسوب گردد. اما وجه مشترک علم سیاست با سایر علوم در روش و شیوه پژوهش بدین صورت می‌باشد که پژوهشگر پس از جمع آوری اطلاعات لازم و مطالعه شرایط پیرامونی آن، با ایجاد ارتباط منطقی میان یافته‌های مذکور سعی در نظریه‌پردازی و ارائه استنتاجی نظری از داده‌های موجود دارد اما وجه افتراق این شاخه

با سایر شاخه‌های خانواده گسترده علوم بدین صورت است که در سیاست به هنگام مطالعه پیوسته با مشاهده وضعیت کنونی پدیده سیاسی، پژوهشگر درصدد یافتن مرحله ماقبل و جرایانات و ماوقع پیش از تکوین رفتار سیاسی مشخص بوده و ایشان در جستجوی پاسخ به این سؤال می‌باشد که چه علل و عواملی موجب اتخاذ یک چنین تصمیمی گردیده است و یا انگیزه و هدف تصمیم گیرندگان سیاسی از در پیش گرفتن یک چنین رفتاری چه بوده است. آنچه که در توجیه ما وقع این مرحله بیان می‌گردد تجزیه و تحلیل سیاسی نامیده می‌شود اما در سایر علوم آنچه که مهم است وضعیت کنونی پدیده مورد مطالعه و نه مرحله قبل از تکوین آن می‌باشد.

حال با توجه به مطالب بالا، سعی نگارنده بر این بود تا با مشاهده و بررسی سیاستهای اعلان شده دولت ایران و ایالات متحدهٔ امریکا در قبال یکدیگر پاسخی مناسب برای علل و عوامل و انگیزه و اهداف رفتارهای متقابل طرفین بیابد و تحلیلی نسبتاً نزدیک به واقع از جریانات سیاسی موجود بدست دهد. بدیهی است که میزان نزدیکی تجزیه و تحلیلهای بدست داده در پژوهش حاضر با جریانات پدیدههای مرحله قبل از تکوین رخدادهای مشخص تعیین کننده میزان ارزش و اعتبار علمی تحقیق حاضر است که این مهم با آگاهی و تسلط کامل بر موضوع مورد بحث و تطبیق آن با پژوهش حاضر حاصل می‌گردد.

اما آنچه که بایستی در مطالعات مربوط به فرآیند تصمیم‌گیری سیاسی و بررسی روند سیاست گذاری خارجی که بی شک استمرار راهبردها و عملکردهای داخلی نظام‌های سیاسی می‌باشد مورد توجه قرار گیرد این حقیقت است که میزان بازده و کارآمدی سیستم سیاسی در هر جامعه انعکاسی از کیفیت نیروهای بالغ و نوع ترکیب افراد یک جامعه به شکل میزان شعور سیاسی، آگاهیهای اجتماعی، درک صحیح نسبت به سیستم یا نظام سیاسی، شناخت لازم نسبت به مفروضات جامعه مورد نظر، میزان مشارکت سیاسی آحاد مردم در امور اجتماعی و سطح سواد و اندیشه افراد جامعه است.

شاید مفهوم صحیح این جمله منسوب به امیرمؤمنین علی (ع) که می فرمایند: «هر ملتی لیاقت همان کسانی را دارد که بر آنان حکومت می‌کنند در همین راستا ارزیابی گردد. یعنی قابل تصور نیست که گروهی تخبه با توانایی‌های فکری بالا و کارآمدی زیاد و طرحهای مترقیانه و اسباب کار لازم بر ملتی عقب مانده، ضعیف، وابسته و نازپرورده حکومت نمایند و یا بلعکس گروهی نالایق با توانایی کاری اندک و درک ناصحیح نسبت به مسائل بر ملتی پرورده با اندیشه‌ای کارا و عملکردی توانا مسلط گردد.»

اگر نظام سیاسی در ایران کارآمد و عملکرد گرا نبوده و به شکلی بیمار گونه و رفتاری غیرعقلانی به حیات خود ادامه می‌داده است، مسلماً علت آن را بایستی در چگونگی ترکیب آحاد جامعه ایرانی و میزان درک آنان نسبت به مسائل اجتماعی جویا گردید. آیا مردم ایران شایستگی رهبرانی بهتر و با اندیشه‌های مترقیانه‌تر از هیأت حاکمه نظام سیاسی پهلوی را دارا بودند؟ اگر چنین است پس علت تحمل پنجاه و هفت ساله این خاندان از سوی مردم ایران چه بود؟ طبیعی است که این ساختار همان گونه که در داخل کشور از عملکردی متناسب با منافع ملی برخوردار نبود در مناسبات خود با سایر کشورها نیز نمی‌توانست رفتاری منطقی در پیش گیرد. مگر تعریف سیاست خارجی چیزی جز تداوم سیاست داخلی در خارج از پدیده سیاسی مرزها می‌باشد؟ این موضوع موجب بوجود آمدن چرخه‌ای مستمر در تمامی عرصه‌های اجتماع می‌گردد، به صورتی که باعث مشخص نمودن چهره ملتی تحت عنوان عقب مانده، جهان سومی، جنوبی و یا پیشرفته، متمدن، سرمایه دار و شمالی شود. آیا در کشوری که مردم هنوز در چگونگی بسته‌بندی بادام زمینی و یا کشت گندم دچار مشکل می‌باشند انتظار برخورداری از حکومتی کارآمد و هیأت حاکمه‌ای فهیم و عقل گر، منطقی به نظر می‌رسد؟ بی تردید ناتوانی در بسته بندی بادام زمینی و... انعکاسی از ناتوانی هیأت حاکمه و بلعکس است. حال در نظر آورید که مردمی عقلگرا و تجارت پیشه توانسته‌اند ذائقه تمامی ملتهای جهان را با آنچه که خود می‌پسندند و به سود خود می‌باشد همراه سازند، نوشابه نوکاکولا

در تمامی دنیا طرفدار داشته باشد و ساندویچ همبرگر و مک دونالدز بخشی از خوراک روزانه بسیاری از مردم جهان را تشکیل دهد و یا کفش آدیداس و شلوار جین در تمامی دنیا طالب داشته باشد مگر می‌شود بر این ملت، رهبرانی تحمیل کرد که از نظر فکری و درک اجتماعی شایستگی لازم برای حکومت بر این ملت را نداشته باشند، این غیرممکن است. طبیعی است که رفتار سیاسی یک چنین ملتی و عملکرد رهبران آن، متناسب با یکدیگر و در جهت کسب منافع ملی بیشتر خود و بهبود و توسعه زندگی فردی و اجتماعی آن جامعه قرار گیرد.

به هر حال از تمامی آنچه که گذشت چنین برداشت می‌شود که دور نمای منافع اقتصادی و زمینه‌های مساعد سیاسی ایران، دولتمردان امریکایی را مصمم به پیگیری فزاینده‌تر منافع ملی خود ایران کرده و موجبات مداخله همه جانبه امریکا را پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در ایران فراهم کرد.

به طورکلی نوع مناسبات بررسی شده در این کتاب میان ایالات متحدهٔ امریکا و دولت ایران، قابل تعمیم بر روابط امریکا با بسیاری از کشورهای جهان سوم بوده و می‌توان با در نظر گرفتن شرایط پیرامونی و خاص هر کشور، قواعد عمومی و مشترک زیادی در خلال بررسی مناسبت مذکور بدست آورد که البته تشریح مناسبات امریکا با کشورهایی مشابه ایران از حوصله پژوهش حاضر خارج بوده و حوزه‌ای مستقل و مجالی فراخ‌تر می‌طلبد.

کتاب شناسی

الف) منابع فارسی

آل‌احمد، جلال. *در خدمت و خیانت روشنفکران*. تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷.

آمبروز، استیفن. *تاریخ سیاست خارجی امریکا* (۱۹۳۸-۱۹۸۳). ترجمهٔ احمد تابنده، تهران: چاپخش، ۱۳۶۸.

مجموعهٔ *اسناد لانهٔ جاسوسی امریکا*، ج ۱.

اسناد معاهدات دوجانبهٔ ایران با سایر دول، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۶۹، ج ۲.

ابوالحمد، عبدالحمید. *مبانی سیاست*. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۵، ج ۱.

افراسیابی، بهرام. *ایران و تاریخ*. تهران: نشر علم، ۱۳۶۷.

بوشهری، جعفر. *حقوق اساسی*. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، ج ۲.

بوفر، آندره. *مقدمه‌ای بر استراتژی*. ترجمهٔ مسعود کشاورز، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، ۱۳۶۵.

بیل، جیمز. *عقاب و شیر، بررسی روابط امریکا و ایران*. ترجمهٔ مهوش غلامی، (تهران: اطلاعات، ۱۳۶۷).

پیرنیا، حسن. *ایران باستان*. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۹، ج ۱.

پهلوی، محمدرضا. *مجموعهٔ تألیفات، نطق‌ها، پیام‌ها، مصاحبه‌ها و بیانات اعلیحضرت همایون محمدرضا پهلوی*. تهران: دربار شاهنشاهی، ۱۳۵۰.

جانسون، لیندن بی. *امید من برای امریکا*. ترجمهٔ غلامحسین صالحیار، (تهران: اطلاعات، ۱۳۴۳/۷/۲۸).

دانشجویان پیرو خط امام، *اسناد لانهٔ جاسوسی امریکا*، شماره‌های ۷۲-۷۰.

دهشیری، محمدرضا. *نقش امریکا به عنوان نیروی سوم در سیاست خارجی ایران (۱۸۸۳-۱۹۴۶)*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۶۸.

دلدم، اسکندر. *حاجی واشنگتن*، تهران: مؤلف، ۱۳۶۸.

رجبی، حسن. *زندگینامه سیاسی امام خمینی*، تهران: سازمان فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.

روحانی، سیدحمید. *بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی*، تهران: راه امام، ۱۳۶۰.

روحانی، فؤاد. *تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران*، تهران: انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۵۳.

روبین، باری. *جنگ قدرتها در ایران*، ترجمهٔ محمود مشرقی، تهران: آشتیانی، ۱۳۶۳.

شاکری، اسماعیل. *روابط ایران و ایالات متحدهٔ امریکا (۱۹۷۵-۱۹۴۱)*، تهران: مرکز مطالعات عالی بین‌الملل دانشگاه تهران، ۱۳۵۵.

صداقت‌کیش، جمشید. *روابط ایران و امریکا در دههٔ پنجاه (۱۹۶۰-۱۹۵۰)*، تهران: دهخدا، ۱۳۵۷.

عاقلی، باقر. *روزشمار تاریخ ایران*، تهران: گفتار، ۱۳۷۰.

قاسم‌زاده، محمود. *اقتصاد نفت ایران*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.

قاسمی، ابوالفضل. *سیر الیگارشی در ایران*، تهران: ققنوس، ۱۳۵۷.

کاتوزیان، محمدعلی. «اقتصاد سیاسی ایران»، ترجمهٔ محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: پاپیروس، ۱۳۶۸، ج ۲.

کریمی مله، علی *عوامل تعیین‌کنندهٔ استراتژی امریکا*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۶۹.

کشاورز، شکری عباس. *کاپیتولاسیون و اثرات سیاسی و اجتماعی آن بر جامعهٔ ایران*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۰.

کندی، جان فیتز جرالد. *استراتژی صلح*، ترجمهٔ عبدالله گله‌داری، تهران: انتشارات کتابهای جیبی، ۱۳۴۲.

گاهنامهٔ پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، تهران: نشریهٔ کتابخانهٔ پهلوی، ۱۳۵۰.

لنچافسکی ژرژ، رقابت روسیه و غرب در *ایران*، ترجمهٔ اسماعیل رائین، تهران: جاویدان، ۱۳۵۶.

مانیان، عبدالحسین. *معاملهٔ نفت و اسلحه، اجرای دکترین نیکسون در ایران*، (۱۹۷۷-۱۹۶۹)، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۷۰.

مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰.

نجاتی، غلامرضا. *تاریخ سیاسی* بیست و پنج *سالهٔ ایران*، تهران: رسا، ۱۳۷۱، ج ۱.

هالیدی، فرد. دیکتاتوری *و توسعهٔ سرمایه‌داری در ایران*، ترجمهٔ فضل‌الله نیک‌آیین، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۸.

تاریخچهٔ انرژی هسته‌ای در *ایران و جهان*، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۶.

کاظم، غریب‌آبادی. پروندهٔ هسته‌ای *ایران به روایت اسناد*، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۶.

مخزن اسناد قدیمه، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

مخزن نمایندگی‌ها، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی وزارت امور خارجه.

ب) منابع لاتین:

Alexander, Yonah and Nance, Allon. The United States and Iran Fredrick. md.: Aletheia Books, 1980.

Bill, James A. The Eagle and Lion, The Tragedy of American - Iranian Relations yalleun. Press, 1988.

Curl, Peter V. Documents on American Foreign Relations 1953. New York: Harper and Brothers, 1954.

Curl, Peter V, Documents on American Foreign Relations 1954. New York: Harper and Brothers, 1955.

Hartvann, Fredrick H. and Wenzel Robert. To Preserve the Republic: United States foreign Policy, New York: Macmillan Publishing co. 1985.

Holsti, K. J. International Politics U.S.A. Prentice Hall International editions, 1983.

Khalilzad, Zalmay. The Political, Economic and Military Implications of Nuclear Electricity: The Case of the Northern Tier, Ph.D. Dissertation department of Political Science, Chicago 1978.

Lencyowski, Georye. The Middle East in The World Affairs. New York Cornell, Un. P. 1962.

Lippman, Walter. The Coming Test With Russia, Boston: Little, Borwn, 1961.

Mahdavi, A. H. Les Rapports Politiques enter L, Ivan et Les Etats - unis apres la secounde Guerre Mondiale, Paris 1954.

Meyer's Comments Were Made at an October 4-1977, symposium held in washington D.C in Tehran, Amini Immediately Challenged Meyer's Assertion.

Moony, Booth. The Lyndon Johnson Story, New york, Farrar Straus and Company, 1964.

Ramazani, Rouhollah K., Iran's Foreign Policy 1941-1973.

Rodee, Carlton Clymer and Others, Introduction to Political Science New York, McGraw - Hill Book Co, 1967.

Stivers, Willam. Americans Confrontation with Revolutionary. Change in the Middle East 1948-83, Landon, Macmillan Press 1986.

Teheri, Amir, Nest of Spies American's Journey to Disaster in Iran. Landon, hutchinson, 1988.

Wilber Donald N. Iran, Past and Present, Princeton, N. 7 Princeton Un. p. , 1967.

Wright, Claudia. Secret of the Shah's Supporters, How Champagne and Caviar won kind Words from the Press New States Man March, 1979.

New York Times.

United States Department Bulletin.

نمایه